E DATE

Late Fine **Re. 1.00** per day for first 15 days.
Rs. 2.00 per day after 15 days of the due date



تمت

تِلْكَ الْقُرٰى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْۢبَآئِهَا

الحمد للوہاب کہ این کتاب عالمآب یعنی کتاب مستطاب لاجواب مشتمل بر اصابۃ
و انساب اکابر انجاب موسوم

جلد دوم شمس التواریخ

تصنیف لطیف اختر برج فضائل مہر سپہر فواضل حکیم نواب علیخان صاحب سلمہ اللہ
الواہب خلف الصدق قمر العلماء شمس الحکماء جناب حکیم امجد علیخان صاحب
لازالت شموس اجلالہ بازغۃ

۱۸۹۵ء تحریر فرمائی بمقام لکھنؤ

در مطبع رائے صاحب منشی گلاب سنگھ طبع شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العلمین والصلوۃ والسلام علی محمد و آلہ الطاہرین اما بعد
مخفی و مستتر نہیں ہے کہ ہر ایک کو اپنے اجداد کے حالات بیان کرنے اور سننے کا شوق ہوتا ہے اور
شائقین تاریخ کو اسکے مطالعہ سے انقلابات زمانہ معلوم کر کے ایک عبرت و بصیرت حاصل ہوتی ہے
لہذا میرے دل میں آیا کہ کچھ حالات اپنے بزرگوں کے تحریر کروں تاکہ اسکے دیکھنے والوں کو احوال
ہمارے اجداد کا معلوم ہو کر حظ وافی حاصل ہو ۔ مولانا سماء الدین صاحب قدس سرہ ہمارے جد
اعلی زمانہ میں بہلول لودی بادشاہ کے ملتان سے آکر سکونت پذیر دہلی ہوئے شیخ زین العابدین
عرف شیخ ادہن دہلوی جد مادر شیخ عبد الحق محدث دہلوی کہ حضرت کے مرید خاص اور معتقد
با اختصاص تھے کتاب مصباح العارفین میں بعد تحریر اوصاف کمالیہ ظاہر و باطن جناب مولانا مخدوم
سماء الدین صاحب قدس سرہ نسب نامہ حضرت کا اسطرح تحریر کرتے ہیں ۔ مولانا سماء الدین بن
فخر الدین عرف شیخ احمد بن جمال الدین بن اسمعیل بن ابراہیم بن شیخ حسن بن شیخ کمال الدین بن
شیخ حسن بن عیسی بن لوط بن محمد سلیمان بن داؤد بن یعقوب بن ابو سعید ہادی بن عیسی بن

مصیبها حضرت زبیر بن عوام ملا جمالی جو آنکے سعادت ارادت سے سرفراز او مرید ون مین ممتاز کتاب سیر العارفین مین تحریر کرتے ہین حضرت امام العارفین مخدوم شیخ سماء الدین قدس سرہ بن حضرت فخر الدین عرف شیخ احمد بن مولانا جمال الدین سہ

آن کشاینده در مقصود ‌ ‌ وان نماینده در معبود ‌ ‌ لجه معرفت ازو در موج
اختر دین ازو بر اوج ‌ ‌ چون براه صفا قدم بکشاد ‌ ‌ گام بر گام مصطفے بنهاد
کیست جزوی بملک بیخویشی ‌ ‌ کرکند سروری بدرویشی ‌ ‌ دو جهان نزد همت والاش
کمتر از نیم دانه خشخاش ‌ ‌ گوهر معدن صفات خدا ‌ ‌ قطره از ابر گوهرش دریا
طایر قدس راز لفظ فصیح ‌ ‌ قوت داده زدانه تسبیح ‌ ‌ رهبر انس و جان زروی یقین
پیشوای سبل سماء الدین ‌ ‌ چون دلش ناظر جمالی گشت ‌ ‌ زان نظر گنج لایزالی گشت

آن مخزن حقایق وآن معدن دقایق وآن محیط حضور ہویت آن بط سرور الوہیت آن عنقاے قاف قناعت وآن بیضاے سپہر ہدایت آن آسمان تمکین شیخ سماء الدین اگرچہ از جملہ مشایخ متاخرین بود نا ما از روی علم ظاہر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش می نمود و در جذب فیض الطاف عظیم داشت ہر علیلی کہ نظر مبارک می انداخت سینہ اورا بکلی از امراض باطن پاک میساخت ذاتش بصفات اللہ موصوف بود و در کشف و کرامت معروف نظر شفقت او بر منعم و درویش وبیگانہ و خویش یکسان بودی و فاسق را بے تجدید امر معروف بالفاظ رشد آمیز بکلی از چاہ فسق بسجادۂ صلاح آوردے روزے شیخ محمد شیر شہاب خان فرمان نویس بہلول در مجلس حضرت در آمد این درویش حاضر بود خواست کہ اورا بیرون کند حضرت از قصد فقیر دریافتند در روی مبارک سوی من کردہ این بیت خواجہ حافظ شیرازی بر زبان راندند سہ ہمہ کس طالب یارند چہ ہشیار چہ مست ٭ ہمہ جا خانۂ عشق است چہ مسجد چہ کنشت ٭ بمجرد استماع این بیت

در شیخ مجهد گوید که تا سبق مشهور بود حالتی پدید آمد فی الحال سر بزمین نهاد و ناپدید گشت و تا
زنده بود شیوه صلاح در زید و یکی از مقبولان حق تعالی گشت نقل است از برادر حقیقی ایشان حضرت
شیخ اسحاق از سن دوازده سالگی نماز تهجد ایشان فوت نشده بود بعد بزرگوار نشان بسیار داده بود
که چون این اختر بفلان جا برسد نماز تهجد باید گزارد حضرت درون حجره لحاف بر روکشیده آن ستاره
میدیدند و بر وقت از حجره برآمده و تجدید وضو نموده نماز تهجد ادا میفرمودند و هم از حضرت اسحاق شنیدم
میدارم که وقتی در ملتان قحط عظیم افتاد و غله بکلی ناپدید گشت دانه جواری چون دانه مروارید عزیز شد
در آن ایام اگر گاهی نیم سیر جوار یا گندم دست میداد آنرا جوشانیده حصه برابر بمردم خانه میداد
و حصه خود بفقرای بخشید و خود فاقه میکشید و اصلا این معنی بظهور نمی آورد و هرگز درمی ملک خود نگذاشت
با وجود آن که هزار هزار فتوح میرسید نصیب مستحقان و فرزندان و مسافران گردانیدی این فقیر
مدتها در ملازمت حضرت ایشان بود هرگز مالک نصاب در نیافته و از مولانا عطاء الله دانشمند که
از شاگردان حضرت است سماع دارم که در خطه ناگور عورتی صالحه ارادت بحضرت داشت او را
ماده گاوی بود شیر دار شیر آن ماده گاو و تبرات پیش حضرت آوردی وقتیکه ایشان از ناگور
بگجرات عزیمت فرمودند ماده گاو آن عورت را دزد ببرد و بعد چندی آن عورت گفت حضرت
شیخ سماء الدین ماده گاوی که قوت من بر شیر آن بود و گاه گاه بحضرت نیز میرسانیدم آنرا دزد
برد حیرانم ماده گاو را بمن باید رسانید این بگفت و بنماز مشغول شد در عین نماز آواز حضرت
رسید که اینک ماده گاو شما رسید چون سلام گردانید دید که این ماده گاو در صحن خانه ایستاده است
روزی در ایام اشتا وقت چاشت دولت آستان بوسی میسر گشته دیدم که برتخته پوستین جالس اند
و طبق از کهچری پیش ایشان نهاده تناول میفرمایند تبسم کرده بهم کاسگی اشاره فرمودند که
در خوردن این طعام میل طبعی در کار است اشتغال چیست گفتم بسر و دیده چون طعام دیدم [illegible]

بعد با تمام طعام نیم پخته خام و روغن آن تلخ و بعد آشام حضرت آن را بالبشریت کامی نا اول بهوا نتبد تحمل نتوانستم نمود بجهد بسگار قدیم زبان درشت گشوده ام که ای شور بخت این تلخی وخامی در طعام ایشان از بی پروائی تست حضرت معلوم نمودند که تلخی قهر من بجانب او از تلخی روغن زیاده است بهسم بشریت فرمودند که من این سخن ریاضت اول درمیان آورده بودم وشما نیز قبول فرموده بودید اکنون او را هیچ نباید گفت بحکم خانکه آید زخانکه باید سبحان الله چه حسن اخلاق است وچنین استماع شد که پدر بزرگوار ایشان مرید حضرت شیخ صدر الدین راجو قتال بودند واگرچه حضرت مخدومی مرشد مولانا حضرت شیخ سماء الدین بودند لیکن خرقه خلافت وارشاد از حضرت شیخ کبیر الدین اسمعیل داشته واز حضرت شیخ استماع دارم که بعد رحلت شیخ راجو که پیر پدر من بودند روزی بملازمت حضرت شیخ کبیر اسمعیل که ولیعهد آنحضرت بودند مشرف شدم وعرض داشتم که از کمال حضرت مخدوم هیچ نقصان نپذیرد اگر این ذره بمقدار را بمهر وشفقت پرورش دهند از پیر ایشکی بسعادت ارشاد استقرار بخشند حضرت بجواب فرمودند واظهار تواضع نمودند که حضرت شیخ فیض الله بنیبی صاحب کمالست ترا بدیشان رسانم وخرقه بدهانم من از نهایت ادب مجیب نگشتم بعد چندی وزبهان عبارت عرض نمودم باز حضرت همان جواب بتواضع وانکسار فرمودند آنزمان از غایت اعتقادی که داشتم عرض نمودم بنای ارادت ومعامله پیری ومریدی بر ربط قلب فرط محبت نهاده‌اند من این معنی به نسبت حضرت مخدومی مستحکم ومستقیم می یابم بمجرد استماع این کلام مرا در کنار گرفتند ودر حجره خاص برده تلقین ذکر فرمودند وبخرقه خاص مشرف گردانیدند ودر آن زمان بخاطرم گذشت که بعد ازین ترک تعلیم کتب ظاهر گیرم وبصفای باطن مشغول باطن گردم این معنی که در دلم گذشت فی الحال بدین شان مکشوف شد بر فور فرمودند ترک نباید کرد که حضرت حق تعالی خواسته ام که اهل ظاهر وباطن از تو فائده گیرند بعده سالها این حقیر در ملازمت

در خدمت حضرت ممدوح بود و به هیئة ظاهر و باطن معاینه می‌نمود و در روش ظاهر و اخلاق آن مرشد
آفاق چیزی افزود و ملتزم عبادت و مزرع سعادت میگاشتند سلاطین روزگار را بهبین آن عالی و تمام
و عرفانی بود و استماع والدم از حضرت شیخ عبدالله پسر بزرگ حضرت که میان حضرت شیخ وجیه الدین احمد ملاقات
واقع شده آن شیخ عظیم القدر بوده در ظاهر و باطن معروف عمرش بصد و بیست و سه سال رسیده بود
حضرت شیخ سماء الدین بیست و پنجساله بودند که در گجرات روزی بملاقات او رفتند شیخ حضرت ایشان را
بادب تمام قیام نمودند و به دو زانو پیش ایشان بنشست با وجود آنکه میان این دو بزرگ هرگز ملاقات
نشده بود شیخ احمد کمالات حضرت بنور باطن دریافته مصلای خاص گذرانید حضرت بنور باطن دریافته
قبول فرمود حضرت شیخ وجیه الدین احمد مرید حضرت ابو اسحق مغربی بود و مرید شدن ایشان بدین نمط
که پدر حضرت شیخ احمد ملک اختیار الدین از امرای کبار سلطان فیروزشاه پادشاه دهلی بود و در
هیزده سالگی پدر حضرت شیخ احمد ملک مذکور وفات یافت و خزانه وافر گذاشت اورا غیر از شیخ
وارثی نبود و حضرت شیخ از جمالیکه داشت مردم دهلی یوسف ثانی میگفتند فاما در فسق و فجور مستغرق
میبود روزی سواره میرفت گذرش بر در خانقاه شیخ ابو اسحاق مغربی افتاد و شیخ بدر خانقاه
ایستاده بود شیخ احمد را دیده فرمود تا چند در بلای فسق و فجور مبتلا خواهی بود و کلوخی مقدار
نیم مثقال از زمین برداشته بشیخ احمد رسانید بمجرد استماع این کلام شیخ احمد بیهوش گشت
و از اسپ بر زمین افتاد شیخ ابو اسحق سرش برداشته در خانقاه آورد و قدری آب پس خورده
در دهنش انداخت شیخ هوشیار گشت و بشرف بیعت مشرف گشت و هر خزانه و متاعیکه داشت پیش
حضرت آورده بمستحقان رسانید و باندک روزگار بمقام قطبیت رسید چنانچه اکثر سلاطین هند مرید
او شدند و هرگز شیخ گرد کتخدائی نگشت الان مقبره او نزدیک شهر احمدآباد است بیشتر سلاطین
گجرات در پایان او آسوده اند این حقیر نیز در وقت مراجعت از بیت الله بزیارت مشرف گشت

درایامیکه حضرت شیخ سماءالدین در قصبهٔ بهاینه که قریهٔ ایست نزدیک ناگور آقامت ساکن بودند داین راقم روزی
بعد تحصیل بیعت در مرتبه وسلوک خدمت ایشان میکرد روزی درویشی بمجلس حضرت رآمد ومکتوبات
حضرت میرانقضات که ناخواند بعد مطالعه در تعریف وشروع کردند وبر زبان مبارک راندند که روزی
در لیست خانه اورا استدعای طعامی بود وا و اصلا از حجرهٔ خویش بیرون نیامد و در لیست جا هم در یکوقت
حاضر گشت باستماع این کلام خطره درخاطرم گذشت که آیا شخص واحد در یک وقت معین در لیست جا
چگونه حاضر شده باشد باز شدم و با خود گفتم که ازین معنی هیچ شبه نیست حضرت مخدومی بر زبان آوردند
القصه وقت ظهر از اندرون حجره دستک زدند این حقیر خود را شتابان گرفته در حجره درآمد بمجرد در آمدن
در چهار گوشهٔ آن حجره حضرت را جدا جدا معاینه نمودم بعد زمان همان یک مخدوم را دیدم و دانستم که
که این اظهار از جهت آن خطره است که در دل گذرانیده بودم برفور فرمودند که درویشان را قوت
تمثیل صورت است منکر نباید شد و در مسافرت چند جا چه در بیابان وچه در آبادان بیم هلاک شده
و امید کلی از حیات منقطع گشته بود که حضرت ایشان را بچشم سر معاینه نمودم گوی به بشاشی تمام مرگ
تبدیل بدستم میدهند همان زمان آن زحمت بصحت مبدل گشت از کمالات و مکاشفات و رویت حق
تعالی و بشارت و اشارت نبوی که در شان ایشان بوقوع پیوسته اگر در قلم آرم درین مختصر نگنجد
پسران آنحضرت ایشان در علم ظاهر و باطن مستشار و مختار بودند علی الخصوص پسر بزرگ آنحضرت پلنگ
بیشه ربانی و نهنگ لجهٔ رحمانی شیخ عبدالله بیابانی که بتوکل و ریاضت شصت سال بیک اسلوب
و منوال در بیابان گذرانیده و سالتمام در بنا و کاشانه نخزیده و هیچ نمازی بغسل ادا نموده و
همه عمر صائم بوده از برگ درخت و میوهٔ بیابان افطار ساخته هر روز یک ختم کلام الله لازم او بود
اکثر گرد و پیش او شیر ببر و پلنگ و سائر جانوران وحشی آرمیده و هرگز از یکی بدیگری مضرت
نرسیده و پسر دوم حضرت شیخ نصیرالدین بصورت و سیرت آراسته و پیراسته هرگز آن بزرگوار بخلاف

حضرت مخدوم علم قدم نهاده و نبیرهٔ حضرت اعلی شیخ نصیر الدین در علم ظاهر و باطن مخدوم شیخ
عبدالغفور شیخ لاهوری مشهور حضرت مخدومی در حیات والد حضور این خرقه خلافت عطا فرموده الآن
آن نعمت در سیرت و باهر است و در صورت ظاهر القصه این فقیر از مسافرت بحضرت سید یکبارگی تشنهٔ
دیدار حضرت شیخ عبدالله بیابانی ایشان زار بود آن حضرت اقامت به بیابان کرده و این
درویش در رکاب بیابان می پیمود هنوز راهی بسیار قطع نشده بود که بحضرت مخدومی عرض نمودم
که اگر اشاره می بود من این راه نوردم بدست بوس ایشان مشرف گردم هر چونکه باشد پیش حضرت
بیارم بشنیدن این کلام شادمان شدند و بکسوت خاص مرا مشرف ساختند و با نواع ملاطفت نواختند
و نامهٔ اشتیاق از درد فراق بآن برگزیدهٔ آفاق مرقوم نمود این بیت بر نامه ثبت فرمود ع
طاقت صبرم نیست درین هجر طویل + قدمی زود بنه بر سر این پیر علیل + القصه این احقر مستعد
گشته روز دوم وقت چاشت یکایک مرا در پیش خود طلب نمود و گفت والله اعلم دیدار فرزندم شیخ
عبدالله میسر گردد یا نه شما نخواهیم که از پیش من جدا بشوید بر نماز جنازهٔ من حاضر باشید بمجرد
شنیدن این سخن گریه بسیار کرد و سر بر قدم مبارک نهادم ازان پس یک هفته در استغراق
میبودند با هیچکس سخن نمی فرمودند و بمشاهدهٔ حق تعالی میماندند هفتم جمادی الاولی بود بعد ادای
نماز عشا چشم بکشودند و تبسم نموده رحلت فرمودند + تاریخ وفات +

مرشد انس و ملک شاه سماء الدین چو رفت هشت خلد آمد بنام او اگر پرسد کسے		ای جمالی بر سر عرش آمد گام او + سال تاریخش بگو هشت آمده با نام او ۹۰۱

مدفن حضرت ایشان بالای حوض شمسی واقعست چند سال قبل از رحلت آن حضرت سلطان العاشقین
خواجه قطب الدین بختیار قدس سره العزیز در واقعه دیده بودند گوئی بکنارهٔ حوض مذکور استاده اشارت نموده
می نمایند که جای شما اینجاست تربت مطهره هم درانجا گردید و محبت حضرت مخدوم در حق حقیر زیاده از

رفتی بحج بیت الله روانه شدم حضرت مخدوم همیشه در حق من وقت تهجد این دعا می نمودند اللهم
ادم ایمان الینا سالما وعافیة وارزقنا مشاهدة جماله ونور عینی بنور لقائه برحمتک
یا ارحم الراحمین و چون بکعبه بیت الله شریف سعادت رسیدم فرمودند که دعا در سالهای من کرده در وقت
تهجد بوده از فضل الهی باجابت مقرون شد و در سفر هند جابجا هلاکت در پیش شده حضرت مخدوم را
بچشم دیدم که بخوشی تمام مرا برگ تنبول میدهند همان زمان آن خوف زائل شد روزی سلطان بهلول
لودی پسر سلطان سکندر لودی انار الله برهانه بزیارت مخدوم آمد خبر آوردند که سلطان تشریف
آورده بوس العتبه است فرمودند بیایند سلطان در آمد و سر در قدم نهاد و مقابل نشست چند
ارشاد کرد فرمودند سلطان و دیگر حاضران بگریه آمدند حضرت مخدوم سلطان را مصلای خود داد
سلطان آن مصلا را بسر نهاده مراجعت نمود و در غسل حضرت ایشان سیادت مآب حضرت سید عبد الوهاب
بخاری و حضرت مخدوم عبد الصمد آمده بودند و سلطان المحققین شیخ نصیر الدین پسر حضرت مخدوم حاضر
بودند بر اندام مبارک آب میریختند معاینه نمودند وقت ادای کلمه انگشت شهادت اشاره کرده گفتند
الله اکبر گفته ولادت جناب ایشان در سنه [illegible] و وفات حضرت هفدهم جمادی الاولی سنه ۹۰۱ احدی
تسعمائة و ملا جمالی سیر العارفین میں لکھتے ہیں کہ حضرت شیخ عبد الغفور پسر حضرت نصیر الدین پسر حضرت
مخدوم قدس سره و حضرت شیخ جمال ہانسوی را که خلیفه حضرت فرید شکر گنج است در خواب دید
پرسید که متعلم حضرت شیخ ما شیخ سماء الدین کجاست جواب فرمودند که شیخ ما در خدمت جهانیان
میباشند و بنده در اصحاب صفه میباشد چنانچه ملا جمالی مخاطباً بمولانا سماء الدین قدس سره
میفرماید ۵ پنجم تر اشمر دیمی با چهار یار ۰ شیخ عبد الحق محدث دهلوی کتاب اخبار الاخیار میں لکھتے
ہیں مولانا سماء الدین جامع بود میان علوم رسمی و حقیقی و تقوی و ورع از دنیا زیادت
بر قدر احتیاج اختیار نکرده وی مرید شیخ کبیر است نبیره مخدوم جهانیان سید جلال الدین

اشارت رحمة الله علیه گویند مبین مولانا ثناء الدین که از شاگردان سید شریف جرجانی بوده
تلمذ کرده بود و از قبان بسبب بعضی وقایع که در آن دیار واقع شده بیامد مدتها در رنتهور و
بیانه و غیر آن گذرانید و باعبازان بدهلی آمد و توطن کرد سن کبیر داشت و در آخر عمر حاسه بصر
رفته بود حق سبحانه تعالی بواسطه علاج بصارت را بوی رو کرده نقل است که روزی گاهی
بر در خانه خود می ایستاد و میگفت که شفقت و مهربانی بر خلق خدا بر آن میسر که جمیع خلائق را در
جیلم سماء الدین راه باشد وی لمعات شیخ فخر الدین عراقی چراغی نوشته که کل معانی آن دانی
کمالی است رساله دیگر دارد مسمی بمنهاج الاسرار که در آن بعضیه منقول از رسائل شیخ عزیز النسفی است
در وفات او پنجشنبه هفدهم جمادی الاولی سنه احدی و تسعمائه و قبره او و اولاد او بالای حوض شمسی است
و آنجا مدفون صوفیانه اولاد او خلفه رحمة الله علیه - ❊

تاریخ فرشته میں لکھاہے منقول است که وقتیکه سلطان بهلول درگذشت امرای پادشاه سکندر را
بجهت پادشاهی طلب داشتند چنانچه روزیکه از دهلی بیرون میرفت خدمت شیخ سماء الدین که
از بزرگان وقت بود بنابر التماس فاتحه رفته گفت که من میخواهم که کتاب میزان را پیش شما
بخوانم پس شروع بخواندن کرد و استاد خواند که بدان اسعدک الله فی الدارین پادشاه گفت که باز
فرمایند القصه تا سه نوبت تکرار یافت پس پادشاه دست شیخ عزیز را گرفته بوسید و آن دعا را
بفال نیک انگاشته روان شد قطعه حدیث اهل فنا در جهان تقدیر است ❊ بود ضمیر زبان عنان
شیخ لوح و قلم ❊ سعادت ازلی در وفای شان مضمر ❊ شقاوت ابدی در خلاف شان مدغم
عبد القادر بداونی منتخب التواریخ میں لکھتا ہے سلطان سکندر بن سلطان بهلول
لودی وقت سوار شدن از دهلی بتقریب تفاؤل نزد شیخ سماء الدین مرشد شیخ جمالی کنبوه
از علمای کبار و مشایخ عظام روزگار بود رفت و این تقریب بسیار داد و مناسبت وقت بجا آورد

گویند بعضی از اشعار سبق منزلت اسم وحدانیه ساخته بعبارت الحمد لله از تصنیف شیخ پرسیده
چون آن گفت بکبیرت کتاب و ترا اشعار اتصالی التماس کرد که این لفظ را مرتبه بزبان مبارک خود بامد
پیش شیخ سماء گفت او برخاسته عرض داشت که من مدعای خود حاصل کردم و از شیخ استمداد طلبیده
متوجه لشکر شد بعد از آن استقرار امر سلطنت از دهلی بعزم سنجر ملک بجانب گجرات را داده و نصف بخشید و
هفت ماه در آنجا گذرانیده - صاحب تاریخ خزینة الاصفیا لکھتے ہیں **قطعہ تاریخ وفات**

سماء الدین دلی سهروردی	که صاحب وسما حکمش ورا کل	چو از حکم قضا رخت سفر بست
قضا تاریخ ترحیلش بیان شد	دگر مهتاب گشت روشن	هم عارف متقی سالش عیان شد

شیخ عبد الله بیابانی پسر بزرگ شیخ سماء الدین

ذکر شیخ عبد الله بیابانی -

شیخ عبد الحق محدث دہلوی کتاب اخبار الاخیار میں تحریر کرتے ہیں شیخ عبد الله بیابانی پسر مولانا سماء الدین از زہاد وقت بود و بغایت تجرید داشت در ابتدای حال تزویج کرده بود چون آنرا مانع حضور قلب فراغ عبادت دید باختیار از وی مفارقت کرد گویند که وی در سخن ترک اضافت نحو کرده بود هر چه گفتی بصیغه غائب گفتی خواهد آمد خواهد رفت نگفتی خواهم آمد خواهم رفت در اوائل حال طالب علمی بود و مدتی در خانقاه شیخ نظام الدین اولیا قدس سره مشغول بود گویند که وی برای هر وقت نماز غسل کردی و جامه شستی پادشاه هند قومی را اسیر کرده بود و در آن میان جماعت سادات نیز اسیر شده بودند وی در رفت و بپادشاه گفت که سادات را بگذار پادشاه گفته او قبول نکرد وی گفت حرام باد سکونت در شهری که تو پادشاه آن شهر باشی بعد از آن بمیدان رفت پادشاه آنجا آنرا دید و چیزی پادشاه پیشکش کرد نگرفت گفت مرا با تو هیچ کار نیست بحاکم فلان حکم ده که در فلان بیابان مرا جای بدهد و تشویش ندهد و ظلم نکند هم در بعض قریات سند و مقام کرد الآن قبر او هم در آنجا است رحمة الله علیه ❁

سلطان المحققین شیخ نصیر الدین کے شاگرد ظاہری و باطنی مولانا شیخ سماء الدین اپنے پدر
بزرگوار کے تھے اخبار الاخیار کتاب سیر العارفین میں تحریر فرماتے ہیں حضرت شیخ نصیر الدین بصورت و سیرت آراستہ
و پیراستہ بود آن بزرگوار از متابعت حضرت محمد مختار صلعم قدم ننهاده و اور کتاب کلمات الصادقین میں
لکھا ہے کہ مولانا نصیر الدین عالم عامل بصفات ملکیہ موصوف از کدورت بشری بغایت و از تکلف و مراسم
باشد از عجب و کبر و حسد و حب مال و جاہ و نفاق دور بود در زمان شہنشاہ سکندر لودی و ابراہیم بن سکندر
لودی و ابراہیم بادشاہ بمنصب شیخ الاسلام کہ منصبی است بغایت بزرگ سرفراز بود و در وقت ملاحظہ
حضرت سلطان علیہ صلعم نت و برائے محمد رسول اللہ والذین معہ ... وفا کرده و هم بدان
از عالم درگذشت رحمۃ اللہ علیہ ۔

ذکر شیخ عبدالغفور عرف شیخ لادن بن شیخ نصیر الدین پسر بزرگ شیخ نصیر الدین —

جناب مولانا شیخ عبدالغفور فاضل کامل عالم عامل جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول تھے
علوم ظاہری میں اپنے جد بزرگوار کے شاگرد اور علوم باطن میں مرید اور انسے ہی فیضیاب ہوئے تھے اور تربیت
تکمیل کے بعد واصل ہو کر اپنے جد بزرگوار سے منصب خلافت و خلعت خرقہ حالت حیات میں مولانا نصیر الدین
کے حاصل کیا اکبر بادشاہ اور نواب بیرم خان خانخانان و دیگر امرا ر واسطے تحصیل ملازمت کے در دولتخانہ
جناب ممدوح کے مجلس سماع اور دیگر اوقات میں حاضر ہوتے تھے اور بکمال خضوع و خشوع سے مؤدب
دو زانو بیٹھے تھے ۔

عبدالقادر بدایونی نے اپنی کتاب میں اس قدر لکھا ہے۔ از استادان شنیدہ شد کہ زیادہ از
چہل عالم تحریر تبحر از پایہ این شیخ عبداللہ مثل میان لادن و جمال خان دہلوی و میان شیخ
عبدالعزیز و میان سید جلال بدایونی و دیگران برخاستہ اند و ملا محمد ... سیر العارفین میں لکھتے
ہیں کہ حضرت شیخ عبدالغفور پسر حضرت شیخ نصیر الدین نبیرہ حضرت مخدوم قدس سرہ خرقہ شیخ جمال

را منوی دراکی خلیفه حضرت فرید شکر گنج است مشغانی بد رسید که مقام حضرت شیخ الشیوخ الاولیا
کرامات بوالمظفر بود ند که شیخ شما در خدمت چهار یار رضی الله عنهم میباشند و دید ه دیا صحاب
صفر میباشد ـه پنجم تراشم و بنی یا چهار یار ۔ انکا حال وراانکی اولاد کا حال مفصل اسلیے
نہیں لکھا کہ انکی نسل سے کوئی آدمی اسوقت باقی نہیں ہے ۔ +

احوال مولانا مفتی جمال الدین الخاطب بمفتی جمال خان پسر خورد شیخ نصیر الدین منتخب التواریخ
میں لکھا ہے میان جمال خان مفتی دہلوی شاگرد پدر بزرگوار خود شیخ سماء الدین و برادر میان
لادن اعلم العلما زمان خود بود در علوم عقلیه و نقلیه خصوصا فقه و کلام و عربیت و تفسیر بی‌نظیر
بود بر شرح مفتاح محاکمه کرده و عضدی را که کتاب منتهی است میگویند تحمل مرتباز اول تا آخر درس
گفته و همیشه درس گفتی و افادهٔ علوم دینی فرمودی و بخانهٔ ملوک و سلاطین نرفتی و همیشه نزد
حکام معزز و محترم بودے اگرچه شاگردان دانشمند شده اند عمرش از نود گذشته در سنه نهصد و
هشتاد و چهار به ارتحال رحلت نمود مولانا جمال خان سکندر لودی کے وقت سے مفتی دہلی
مقرر ہوگیا اور زمانہ میں سکندر لودی و ابراہیم لودی و بابر بادشاہ و ہمایوں بادشاہ و شیر شاہ
و سلیم شاہ و اکبر بادشاہ کے اپنی آخر عمر تک مفتی دہلی مقرر رہے چنانچہ صاحب منتخب التواریخ
لکھتے ہیں سلیم شاہ مخدوم الملک ملا عبد الله سلطانپوری را که شیخ الاسلام و صدر الصدور بوده
بمالخص این قضیه بدہلی فرستاد و فرامین برای احضار اعیان علمای آن عصر مثل میان حاتم
سنبہلی و میان جمال خان مفتی و دیگران باطراف فرستاد ۔ +

	مولانا رکن الدین پسر مولانا جمال خان	

مولانا رکن الدین علم منقول و معقول میں پایہ بزرگ رکھتے تھے اولا جملہ علوم مولانا جمال خان
اپنے پدر بزرگوار سے تحصیل کیے پھر جناب قاضی سید شہاب الدین دولت آبادی رحمۃ اللہ علیہ سے تکمیل کیے ۔

اور بعد انتقال مولانا جمال خان کے دہلی کے مفتی مقرر ہوے۔ +
شیخ ہاشم الملقب ہاشم خان پسر مولانا رکن الدین جہانگیر کے وقت مین منصب دو ہزار
پانصدی ذات و دو ہزار پانصد سوار کا تہا۔ عالم با عمل اور سپاہی نامی تھے شیخ سلطان ابن
ہاشم خان عالم متقی پرہیزگار تھے انکے تین بیٹے تہے حسام الدین۔ عبد الغفور خان۔
شیخ حسن۔ شیخ حسام الدین عالم با عمل متقی پرہیزگار تھے اور شاہجہان کے وقت مین
دہلی کے مفتی تھے۔ انکے تین بیٹے تھے ایک مفتی ابو البرکات دوم محمد حنیف سوم نظام الدین
مفتی ابو البرکات اولاً دہلی کے مفتی تھے پہر سنہ جلوس عالمگیری مین دہلی کے قاضی مقرر
ہوے۔ فتاوای عالمگیری کے جمع کرنے مین یہ بہی شریک تھے۔ اور فتاوای مجمع البرکات
خاص انکی تصنیف دو جلدین ہین جلد اول کے ۳۵۳ ورق اور جلد دوم کے ۴۸۱ ورق
ہین خطبہ اور خاتمہ کتاب مذکور کا اس جگہ نقل کیا جاتا ہے۔ +

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی نور قلوب الموحدین بنور التوحید و الایمان و شرح صدور العالمین بقبول الاسلام و الاحسان و احیی فواد العارفین باعطاء المعرفۃ و الایقان و الصلوۃ و السلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین محمد و الہ و اصحابہ اتباعہ اجمعین ھداۃ طریق الحق و محی علوم الدین اما بعد فان العبد المتوسل الی اللہ تعالی باقوی الذریعۃ ابو البرکات بن الشیخ حسام الدین بن الشیخ سلطان بن الشیخ ھاشم بن الشیخ رکن الدین بن مولانا جمال خان المفتی الدھلوی تولاہ تعالی بعصمتہ و خص اباءہ برحمتہ یقول لما کانت الروایات تقتنا متفرقۃ جمعتہا جمعا یسھل الوقوف بہا و رتبتہا ترتیبا یتیسر الاطلاع علیہا فی ھذا المختصر المسمی بفتاوی مجمع البرکات العمم اجعلہا محمودۃ

مشهورة والكتب التي استخرجت الروايات منها الهداية والكفاية
والنهاية وفتح القدير وفتاوى عالمگیری والكافي والخلاصة والمحيط
البرهاني والمحيط السرخسي وشرح الوقاية لابي المكارم والبرجندي شرح مختصر الوقاية
والمعدن والتبيين شرح الكنز وشرح الوقاية وحواشيه والمضمرات والتهذيب
وشرح مجمع البحرين والفتاوى التاتارخانية والفتاوى السراجية والفتاوى
الظهيرية وخزانة الروايات وفتاوى قاضي خان والسراج الوهاج ومنية المصلي
والبحر الرائق والجوهرة النيرة وكنز العباد والشمس والفصول العمادية والفتاوى الحمادية
والفتاوى القراخانية والغرائب وخزانة المفتين وجعلت ذلك المختصر تحفة لحضرة
سلطان الاسلام ظل الله على الانام حامي بلاد اهل الايمان ماحي آثار الكفر
والطغيان ناصر الشريعة الغراء ناشر السنة سالك الطريقة المستقيمة باسط بساط العدل و
الانصاف هادم بناء الجور والاعتساف ناصب علم الولاية في الآفاق مالك سرير
الخلافة بالاستحقاق الصادق نيته في اعلاء كلمة الله الخالص طويته في احياء
شريعة رسول الله صاحب الفتوح والمغازي ابي المظفر محي الدين محمد اورنگ زيب بهادر
عالمگیر بادشاه الغازي لازالت اطراف الارض مشرقة بانوار عدله وانعامه
والخيرات مورقة بسحائب رحمته اللهم امطر على العالمين سحائب افضاله وانعامه وخص منهم
العالمين بزيادة شفقته واكرامه وارجو من اخواني وخلاني ان يذكروني بخير
الدعاء ويشكروا لي بما عانيت في تاليف هذا المختصر من الكد والعناء وما توفيقي
الا بالله وهو حسبي ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير ثم اني قد ذهبت يوما بعد
الفراغ من تاليف هذا المختصر المسمى بعجائب البركات الى جناب مجمع الحسنات

والكمالات منهم المجود الاحسان محمد يار خان بن محمد يار ناظم دار الخلافة شاهجهان
آباد فذكرت عنده اسم هذا المختصر وبعض الروايات المندرجة فيه فاعجبه ابقاه الله تعالى
وقال فيه ان يكون اسم هذا المختصر مجمع البركات فهو انسب فقبلت وسميت هذا
المختصر من ذلك اليوم بهذا الاسم اللهم اجعله مرضيا واجعل آخرته خيرا من الاولى برحمتك يا ارحم الراحمين

خاتمة

تم بحمد الله تعالى بعون تبييض هذا المختصر المسمى بفتاوى مجمع البركات بالبنان العبد
الضعيف النحيف المحتاج الى الله الغنى ابو البركات بن حسام الدين من ولد قدوة العلماء
والفضلاء شيخ المفتيين مولانا جمال خان قدس سره العزيز في يوم الثاني من شهر
ذي الحجة في سنة الف ومائة وعشر الهجرية في البلدة المعظمة المحروسة دار الخلافة
شاهجهان آباد حرسها الله تعالى عن كل البليات وارجو من كرمه عز اسمه ان ينفع بهذا
المختصر الولدان الاعزان محمد اسمعيل ومحمد دولت وجميع طلبة علم الفقه حفظهم الله
جل شانه عن جميع الشرور والآفات ووفقهم الله بكثرة الخيرات والحسنات
بحرمة النبي سيد المخلوقات آمين ــ

اور فتاوی مجمع البرکات کی دونون جلدین کتب خانہ میں جناب حاجی مظہر حسن صاحب رئیس مرادآباد کے
موجود ہین اور مولوی رضا علی رئیس بنارس کے کتب خانہ میں اور حافظ شوکت علی چودہری سندیلہ
کے یہان بھی دونون جلدین راقم نے خود دیکھی ہین علاوہ اسکے یہ فتاوی کثیر الوجود ہے
مولانا محمد اسمعیل بن مفتی ابو البرکات فاضل اجل جامع معقول و منقول سے ابتدا
لاہور کے مفتی تھے پھر منصب انکا دو ہزاری دو ہزار سوار کا ہوا اور بہادر شاہ کے
مقربین میں تھے انہون نے زمانہ بہادر شاہ بادشاہ کے مذہب امامیہ اختیار کیا تھا ــ

محمد یوسف بن مولانا محمد اسمعیل فاضل اجل ورع وتقوی مین سرآمد روزگار اور انتظام ملک مین
ید طولی رکھتے تھے مذہب انکا امامیہ تھا احمد شاہ کے وقت مین منصب انکا اکہزاری ذات اور اکہزار سوار کا
تھا اور صفدر جنگ وزیر وجاگیردار صوبہ اودہ سے انکی دوستی خالص تھی اور پگڑی بدل بھائی
تھے شیخ کرم علی خان ابن محمد یوسف انکو دہلی سے نواب شجاع الدولہ نے برادر صاحب مشفق
و کرم فرمای مخلصان تحریر کرکے فیض آباد دبلایا تھا اور پچیس ہزار روپیہ سالانہ کی جاگیر دی تھی
نواب آصف الدولہ انکو چچا کہتے تھے مذہب انکا بھی امامیہ تھا انکے ایک بیٹی تھی جسکی شادی شیخ
اکرام الدین صاحب ولد مفتی بدیع الدین سے ہوئی تھی - محمد نوح المعروف بہ مفتی محمد دولت
ابن مفتی ابوالبرکات حنفی المذہب عہد بن محمد شاہ و احمد شاہ و عالمگیر ثانی کے دہلی کے مفتی
تھے اور عالم باعمل جامع فروع واصول حاوی معقول ومنقول تھے علماً وعملاً تصوف کے
ماہر تھے چنانچہ خواجہ میر درد انسے مثنوی مولوی روم صاحب پڑھنے آتے تھے تذکرۂ اعجاز
مین لکھا ہی کہ خاندان خواجہ میر درد دہلی مین بباعث پیری مریدی کے نہایت معزز ومکرم تھا -
علوم رسمی سے اگاہ تھے درس مثنوی کا کئی مہینے مفتی دولت سے حاصل کیا تھا - انکے تین
بیٹے ہوے - بدیع الدین - فصیح الدین - عزیز الدین - بدیع الدین حنفی المذہب فارغ التحصیل
تھے - درس وتدریس مین مصروف رہتے تھے تمام عمر دہلی مین رہے باہر نہ گئے اور دنیا کی طرف
رغبت نکی - انکے ایک بیٹے حسام الدین تھے دوسرے اکرام الدین تھے - حسام الدین مفتی دہلی
تھے اور دہلی مین انکا انتقال ہوا اور مقبرہ مین جناب مولانا سماء الدین صاحب قدس سرہ کے دفن ہوے
انکے ایک بیٹے شیخ رحیم الدین صاحب تھے - شیخ رحیم الدین صاحب ۱۸۶۱ء مین تحصیلدار
تحصیل گہانہ ضلع رہتک مقرر ہوے تین سال تک اس عہدہ پر رہے جب عہدہ مذکور تخفیف مین
آگیا تھانہ دار ضلع پانی پت کے مقرر ہوے اور مکانات سکونت پانی پت مین خرید کرکے وہین

بد ووالی انتہا کی مذہب انکا اہلسنت وجماعت تھا فارسی عمدہ لکھتے پڑھتے تھے - خط
نستعلیق کے خوشنویس تھے ایک کتاب گلستان ایک اٹالہ مین بہت خوشخط لکھی ہے جو
ومکاتب عمرہ سنہ ۱۱۹۴ھ مطابق سنہ جلوس شاہ عالم بادشاہ اسوقت موجود ہے سنہ
مین انتقال کیا متصل درگاہ ولالی صاحب ... قریب عیدگاہ بمقام پانی پت دفن
ہوئے انکے چار فرزند تھے - شیخ فرید الدین - شیخ تاج الدین - شیخ حبیب الدین - شیخ
اصلح الدین - شیخ فرید الدین فارسی خوان مرد قبیلہ پرور شاعر تھے - اور عدالت فوجداری
ضلع پانی پت مین بعہدہ پروانہ نویسی نوکر تھے - مذہب انکا اہلسنت وجماعت تھا ایک مسجد متصل
اپنے مکان محلہ انصاریان سنہ ۱۲۳۳ھ مین تعمیر کرائی اور تاریخ بنائے مسجد بھی خود کہی تاریخ تعمیر مسجد

فرید الدین بتوفیق الٰہی	بنای خانۂ اسلام بنہاد	مؤذن سال تاریخش چنین گفت	الٰہی این عبادتخانہ آباد

انکے تین بیٹے تھے ایک کمال الدین دوسرے جلال الدین تیسرے جمیل الدین - شیخ کمال الدین صاحب کا مذہب
امامیہ تھا مرد خوش وضع خوش پوشاک خوش خوراک تھے اول محرر تھانہ جات ضلع پانی پت رہے پھر
تھانوں کے تحصیل پرواری ضلع گورگانوہ مقرر ہوئے وہان سے پنشن پاکر خانہ نشین رہے سنہ ۱۲۹۹ھ
مین بمقام کرنال انتقال کیا - اور وہین دفن ہوئے جو حصہ انکا موضع محی الدین پور مین تھا وہ بنام
محمد الدین پسر شیخ جلال الدین اپنے بھتیجے کے ہبہ کر دیا اور باوصف اختلاف مذہب کے درمیان
شیخ کمال الدین صاحب و شیخ جلال الدین صاحب کے کمال اتحاد و محبت تھی اور اس اختلاف مذہب کا
کوئی اثر فیما بین دونون بھائیون کے نہین تھا - شیخ کمال الدین پابند صوم و صلوٰۃ رہتے اور
بکمال وضعداری و دینداری اپنی زندگی بسر کی اور کوئی اولاد انکی باقی نہین ہے - دوسرے
شیخ جلال الدین صاحب مذہب انکا اہلسنت وجماعت تھا فارسی خوان تھے صاحب اقبال و منعم و تجربہ
سنجی باتواضع تھے مذاق شعری بھی انکو حاصل تھا طب بھی عمدہ طور سے جانتے تھے نسخہ جات ہر کیب

ہر فن مین مہارت رکھتے تھے فن انجنیری کا شوق کمال ہی تھا اسی سبب سے کئی نقشے وغیرہ بنائے
جو حکام ضلع کو آپ پاس سے دیا تقسیم کیا کرتے تھے غرض حضور ان انکا دیتا تھا محکمہ پولیس
مین عہدہ ملازمت انسپکٹری مشاہرہ دو سو روپیہ کی بعہدہ سے حسن خدمت انکو خطاب خانبہادر
کا خطاب ہوا اور بعد گورنمنٹ سے ہاتھ وکیر ہاتھ سے عطا ہوا اور اکثر مقدمات سنگین مین کامیابی کا ذکر انکی
باعث شہرت و عزت ہوئی - آخر مین پنشن یاب ہو کر خانہ نشینی اختیار کی سنہ ۱۹ مین بمقام کرنال
انتقال کیا اور اپنے آبائی قبرستان مین دفن ہوئے ایک مسجد عمر آرائی دوسری کلیانہ ضلع دہلی شرک
اعظم پور مسجد موضع مجوری دیہ زمینداری اپنے مین بنوائین - اور ایک چاہ درمیان صحن مسجد تعمیر کردہ
والد صاحب اپنے مین بنوایا - اور جلال الدین صاحب مرحوم نے اپنی حیات مین چند بسوہ موضع بہیڑی پرگنہ
تحصیل کرنال جسکی آمدنی سالانہ اکیس تیس روپیہ ہی خرید کر کے زر آمدنی مذکور بنام یتامی و محتاجان و
بیوہ و یتیم و مصارف مدرسہ طلبہ اسلامیہ دہلی دوام کے واسطے وقف کر کے رجسٹری کرادی - آمدنی
مذکور سال بسال بخدمت جناب حکیم عبد المجید خان صاحب بہادر بھیجی جاتی ہی متولی اسکے حافظ محب الدین
پسر جلال الدین صاحب مرحوم ہین - انکے دو بیٹے ہین ایک حافظ محب الدین فرزند شیخ
جلال الدین صاحب مرحوم مذہب اہلسنت وجماعت حافظ قرآن فارسی خوانده بھی متواضع پہلے
دیگر عہدون پر رہ کر اب ڈپٹی انسپکٹر محکمہ پولیس ضلع کرنال مین انکے دو بیٹے ہین ایک حافظ احمد الدین
دوسرے شمس الدین دونون مرد صالح - دوسرے محمد الدین ابن شیخ جلال الدین صاحب مرحوم یہ مدرسہ
کرنال مین تعلیم پاتے ہین - تیسرے شیخ جمیل الدین صاحب ابن شیخ فرید الدین صاحب مرحوم مذہب انکا
اہلسنت وجماعت فارسی خوان سنہ قلم محکمہ پولیس مین عہدہ محرری سے بدرجہ ڈپٹی انسپکٹری پہونچے
انکے دو بیٹے ایک حافظ امین الدین دوسرے حافظ زین العابدین پنشن پاکر خانہ نشین ہوئے سنہ ۱۸۹۵ء
مین بمقام پانی پت انتقال کیا - حافظ امین الدین ابن شیخ جمیل الدین صاحب مذہب اہلسنت و

وجاہت فارسی خواندہ محکمہ پولیس بعہدہ صاحبی مامور ہیں ۔ ضلع کرنال میں متعینات ہیں ۔ دوم
[illegible] صاحب فارسی خواندہ محکمہ پولیس میں محرری کے بعد امتحان ڈپٹی انسپکٹری کا دیکر
پانی پت فی الحال ضلع جالندھر میں متعینات ہیں ۔ سوم شیخ تاج الدین صاحب ابن جناب شیخ رحیم الدین
صاحب مرحوم ہوشیار فارسی خوان تھے اول ضلع پانی پت بعہدہ تھانہ داری ملازم رہے پھر بمقام
سرائے ترین علاقہ متعلق ضلع مرادآباد سکونت پذیر ہوے وہاں مختار رہا مسماۃ خدیجہ ہمشیرہ نواب جان
والی ٹونک کے رہے انکے کوئی اولاد نہیں ہے وہیں انتقال کیا وہیں دفن ہوے ایک مسجد اور چاہ تعمیر کیا ہوا
انکا بمقام سرائے ترین موجود ہے اور اسکے متصل انکا مزار ہے ۔ چہارم شیخ حبیب الدین صاحب ابن جناب
شیخ رحیم الدین صاحب مرحوم قبیلہ پرور خوش اخلاق فارسی خوان اول بضلع پانی پت بعہدہ
جمعداری وغیرہ پولیس میں ملازم رہے ۔ بعدہ بعہدہ نظارت منصفی امروہہ ضلع مرادآباد ملازم ہوے
وہاں سے ضلع کرنال میں آئے اور تھانہ دار مقرر ہوے سنہ [illegible] میں انتقال کیا ۔ اور وہیں دفن ہوے
مذہب انکا اہلسنت وجماعت تھا انکے دو بیٹے ایک محمد نصیر الدین دوسرے محمد نذیر الدین ۔ محمد نصیر الدین
ابن شیخ حبیب الدین صاحب مذہب اہلسنت وجماعت فارسی خوان خوشرو صاحب شان و شوکت
ملازمت پولیس ضلع کرنال میں عہدہ محرری وبخشیگری سے بدرجہ ڈپٹی انسپکٹری پہونچے تین
سال کی ملازمت کے بعد بباعث لاحق ہونے عارضہ درد جگر بدرخواست خود پنشنیاب ہوکے
فی الحال خانہ نشین ہیں اپنی قوت بازو سے مکان سکنی پختہ بمقام پانی پت طیار کیا اور ملک
[illegible] معرفت منشی مظہر حسن صاحب رئیس مرادآباد دام اقبالہ بضلع مرادآباد خرید کیا
اور کچھ اراضی زرعی بمقام پانی پت بھی خریدی انکے فرزند محمد حسام الدین و محمد رکن الدین و محمد [illegible] الدین
و قمر الدین ہیں ۔ حسام الدین احمد مذہب اہلسنت وجماعت فارسی خواندہ عقیل فہیم ہیں [illegible]
[illegible] مرادآباد [illegible] میں مختاری کی [illegible] محکمہ نہر میں انکے دو بیٹے فخر الدین [illegible]

...الدین ہیں دونوں تعلیم پاتے ہیں دوسرے محمد شمس الدین ابن شیخ ضمیر الدین احمد منشی فارسی
خواندہ ایک صالح ملازم محکمہ پولیس بعہدہ محرری تھانہ جات ابحد و ساجن امور ہیں انکے بیٹے نصر الدین
و معز الدین ہیں جو تعلیم پاتے ہیں سیوم جہان الدین ۱۲۹۹ھ میں پیدا ہوا مذہب اہلسنت ہے
فارسی اردو انگریزی کی تعلیم پاتا ہے - چہارم محمد الدین صغیر سن ہے قرآن شریف پڑھتا ہے
دوسرے نذیر الدین ابن شیخ حبیب الدین صاحب در پیدائش سے انکی زبان صاف نہیں تھی اردو
نا خواندہ تھے روزہ نماز اور عبادت کا نہایت شوق رہا یہانتک کہ ایک مسجد سے نماز پڑھکر
دوسری تیسری مسجد میں بھی نماز بجماعت پڑھتے تھے ہر وقت زبان پر ذکر الٰہی رہتا تھا ہر ماہ میں تین
روزے رکھتے تھے ہمیشہ بروز جمعہ دہلی میں آکر نماز جمعہ جامع مسجد میں ادا کرتے اور مقام مانگلو سے جو
دہلی سے بفاصلہ دس کوس ہے اس آمد و رفت کو گوارا کرتے تھے اور مولوی عبد الرحمن صاحب
کہ عالم فاضل عامل قاری حکیم حافظ اور حاجی ساکن پانی پت تھے انکا یہ قاعدہ رہا کہ بلا نذیر الدین
کے نماز نہ پڑھتے تھے اور ہر شخص سے کہتے تھے کہ یہ شخص قابل تعظیم و تکریم ہے اور شیخ نذیر الدین
صاحب کو اکثر ذکر خدا اور گریہ و زاری میں مصروف رہتے تھے اور اہلبیت عظام سے انکو از حد
محبت تھی - چھوٹے شیخ اصلح الدین ابن شیخ رحیم الدین صاحب مذہب سنت و جماعت فارسی خواں
خوش بیان خوش خلق انکے تین بیٹے ایک حافظ جمال الدین دوسرے حافظ رفیع الدین تیسرے
حافظ نور الدین بمقام پانی پت انتقال کیا اور وہیں دفن ہوئے حافظ جمال الدین نے بعد حفظ
کلام مجید و تحصیل فارسی بعمر انیس سال انتقال کیا - دوسرے حافظ رفیع الدین مذہب اہلسنت
و جماعت حافظ قرآن فارسی و عربی خواندہ نہایت خوبصورت شاہانہ از خوشنویس محرر سابق
تھانہ جات ضلع کرنال و رہتک چالیس سال تک ہے اور پنشن لیکر خانہ نشین ہیں - انکے
تین بیٹے حافظ عزیز الدین غیاث الدین سراج الدین اول عزیز الدین مذہب اہلسنت و جماعت

فارسی نوشتہ حافظ ذکی الدین صاحب انگریزی پولیس عربی کا پیشہ ضلع کرنال الملک ... فارسی و انگریزی
فارسی جاننے والے نوجوان انگریزی پولیس میں ملازم ہیں جن سے بڑے بھائی الدین فارسی عثمان خوب
انگریزی بھی جانتے ہیں گورنمنٹ پولیس ضلع کرنال میں ملازم ہیں۔ سیوم حافظ عز الدین صاحب شیخ
الدین صاحب صورت وجاہت مرد نیک خوش تقریر عہدہ سارجنٹ پولیس ملازم تھے ... انکا
بحالت جوانی انتقال کیا۔

مفتی اکرام الدین صاحب

اکرام الدین ابن مفتی بدیع الدین حنفی المذہب نہایت وجیہ اور خوبصورت تھے علم میں ایک عالم
مستعد ورع و تقوی میں کامل انکی شادی دختر شیخ کرم علیخان صاحب سے ہوئی تھی لکھنؤ میں انکو
اور دین میں انکا پایہ نہایت درجہ بلند تھا چنانچہ جب نواب سعادت علیخان صاحب نے ملک روہیلکھنڈ
سرکار انگریز کمپنی بہادر کو تفویض کیا تھا اُسوقت نہٹور کے (جواب ضلع بجنور میں شامل ہے)
صوبہ تھے اور وہ صوبہ اُسوقت پانچ لاکھ کے محاصل کا تھا بعد سپردگی ملک مذکور کے لکھنؤ گئے
اور بادشاہی کے صوبہ دار مقرر ہوئے بکمال عیش و عشرت ایام زندگی بسر کر دیئے۔ کہتے ہیں کہ انکے
باورچیخانہ میں ہلدی کی جگہ ہمیشہ زعفران کا استعمال ہوتا تھا انکے دو بیٹے تھے۔ ایک شیخ مہر علی
دوم حکیم پناہ علی۔ شیخ مہر علی صاحب امامیہ مذہب اپنے نانا صاحب یعنی شیخ کرم علیخان
صاحب کے پاس صغر سنی سے رہے اور وہی مذہب اختیار کیا ورع و تقوی میں لاثانی تھے
ترکہ موروثی بہت کچھ ملا تمام عمر بکمال عیش و عشرت بسر کی آغا باقر کے امام باڑہ میں بمقام
لکھنؤ دفن ہوئے سلوک انکا اخباری تھا۔

حکیم پناہ علی

حکیم پناہ علی صاحب حنفی المذہب نہایت درجہ وجیہ اور باوضع تھے حذاقت طبی میں بہت طلب
تھی طبیب کامل تھے چنانچہ غازی الدین حیدر بادشاہ کے وقت سے آخر زمانہ نصیر الدین حیدر
بادشاہ تک شاہی طبیبوں میں پانسو روپیہ مشاہرہ کے ملازم رہے۔ ابتدائے ...

... منجانب ... معزول ہوئے لکھنؤ چھوڑا اثنائے ... راجہ صاحب دو سو روپیہ ماہواری کر دیا
وہان ... سے ۲۹ رمضان ۱۲۸۰ھ ہجری کو بمقام بنارس انتقال کیا اور باغ مین مفتی
شجاعت علی صاحب کے دفن ہوئے انکے نواسے منشی حاجی مظہر حسن صاحب تحصیلدار مرادآباد مین ۔
ابوالبرکات مفتی ابوالبرکات حنفی المذہب بعد فراغ التحصیل درس تدریس مین مشغول رہتے تھے ۔
دنیا کے امور سے کچھ سروکار نہین تھا ۔ شیخ شجاعت علی خانصاحب بن مولوی فضیلۃ الدین صاحب
آدمی خوبصورت وجیہ جواد سے تھے صرف نحو پڑہی تھی فارسی کی استعداد کامل تھی شاہ لکھنؤ کی
عدالت مین وکالت کرتے تھے دو سو تین سو روپیہ ماہواری پیدا کرتے تھے ۔ اور اسکو خرچ
کرتے تھے بامروت و قبیلہ پرور تھے یہ بہانجے تھے جناب حکیم رضی الدین خان صاحب کے
انسے کچھ طب بھی پڑہی تھی اور انکی صحبت مین شیعہ مذہب کی جانب زیادہ مائل تھے ۔ اور کبھی
دست کشادہ اور کبھی دست بستہ نماز پڑہتے تھے ۔ انکے دو بیٹے ہوئے ایک مولانا تراب علی
صاحب دوم شیخ نثار علی خان صاحب ۔

محمد ... ابن مفتی

ذکر مولانا تراب علی

نام آپکا تراب علی تھا چنانچہ مہر اول مین بھی منقوش تھا ہکذا صورتہ | تراب علی |
اور صحیح آپکے اسم شریف کے دو تھے ایک سرہ حسیم من تراب علی ۔ اور دوسرا اللہم اجعلنی
تراب علی ۔ چنانچہ معرفت ... کے ساتھ دستخط بھی فرماتے تھے مگر مہر مین کندہ
نہین کرایا تھا کنیت آپکی ابوالبرکات اور لقب حضرت کا رکن الدین محمد تھا البتہ بعد مراجعت
حج مہر ثانی مین لقب و کنیت کندہ کرائے ۔ وہذہ صورتہ ۔ | ابوالبرکات رکن الدین محمد ۱۲۶۱ |
اس مہر کے بعد دستخط مین یہ عبارت بھی زائد فرماتے تھے المدعو بتراب علی اور تولد آپکا
بمقام لکھنؤ ۱۲۱۱ھ مین ہوا ہے تاریخ تولد برخوردار ہے جو آپکے والد بزرگوار نے

کمی منی مولوی عبدالحق مرحوم سے کتب صرف و نحو مولوی علاءالدین صاحب سے پڑھی اور معقول اور علم
اور علم ادب مولوی مظہر علی صاحب سوداگر سے حاصل کیا اور باقی تحصیل مولوی اسمعیل صاحب مراد آبادی
اور بعد فراغت مولوی عبدالحلیم صاحب فرنگی محلی لکھنوی سے کی اور علم حدیث کی سند مکہ معظمہ مین ملا سراج صاحب سے
حاصل کی بائیسوین محرم ۱۲۹۵ھ کو سندیلہ سے تیس آدمیون کو ہمراہ لیکر واسطے حج مکہ معظمہ کے
روانہ ہوے سب کا خرچ اپنے ذمہ گوارا کیا اثناے راہ مین جا بجا رئیسون نے دعوتین کین اور
نذر نقد بھی پیشکش کیا مگر آپنے نقد کسی سے نہ لیا صرف دعوت ہی قبول کرتے تھے اور فرماتے تھے
کہ میرے پاس خرچ اور راہ کافی وافی ہے کچھ حاجت نہین ہے قریب بندہ سولہ ہزار روپے اس عرصہ
مین صرف کیے بعد معاودت جب کانپور مین تشریف لاے تو حافظ شوکت علی صاحب سندیلہ سے بکمال شوکت
و نشان واسطے استقبال کے تشریف لیگئے و علی ہذا القیاس جناب حکیم بندہ حسن صاحب بھی مقام لکھنؤ
سے واسطے استقبال کے کانپور تک تشریف لاے بعد توقف دو روز کے اخیر شوال ۱۲۹۵ھ مین داخل
سندیلہ ہوے جب پانچ چھ کوس کا فاصلہ رہا چودھری حشمت علی صاحب مع جلوس و سامان سندیلہ قریب
سو سات سو اشخاص کے استقبال کے لیے تشریف لاے اور داخل سندیلہ کیا جناب ممدوح تبرکات
و تسبیحات عقیق البحر وغیرہ اپنے ہمراہ اسقدر لاے تھے کہ اور حجاج کم لاتے ہین سب کو علی قدر
مراتب تقسیم فرمایا اور جو کلام اللہ بمبئی سے ہمراہ لاے تھے وہ بھی تقسیم کر دیے اور منجملہ پانچ کنٹھے
عقیق البحر کے جو نہایت بیش قیمت تھے ایک کنٹھہ چودھری حشمت علی صاحب کو دیا اور ایک حافظ
محمد شوکت علی صاحب کو دی بتاریخ ۱۲ - صفر ۱۳۰۸ھ ہجری یوم جمعہ بمقام محمد آباد ضلع اعظم گڈھ
آپکا انتقال ہوا وہان انتقال فرمانے کی وجہ یہ ہے کہ جناب مولانا ممدوح بمقام رسڑہ ضلع
غازی پور مبتلاے تپ ہوے اور بیماری نے طول کھینچا اتنے اندر ہو گئی اور ساتھ آپ کے رسڑہ کے جلسہ
ہوا اسوقت طلبا اور معتقدین نے عرض کیا کہ مقام محمد آباد مین ایک اچھے طبیب ہین جنکا نام حکیم

صاحب نے اپنی ان کتب کیلئے اور رسالہ جسکے ہر جلد املا جات بنانے سے انکار فرمایا
جہاں تغذا و مغنہ جہد مفید عزلت کو نہیں لگا کی مٹی سے انسان کی پیدائش ہوتی ہو اسی جگہ پھر بھی
ہوتی ہے اور جس سرزمین میں انسان کی روح کا قبض ہونا لکھا ہی اسی جگہ ہوتا ہے کہ ادھر جار ناچار آپنے
عمان کا جانا منظور فرمایا چند روز علاج حکیم صاحب موصوف کا رہا مگر انکا علاج بھی موثر نہوا اثناء
بیماری میں ایک کرامت عجیبہ ظاہر ہوئی کہ جب حکیم صاحب موصوف کے علاج سے فائدہ ظاہر
نہوا تو حاجی عبد الغفار صاحب مالک و رئیس سترہ نے ایک اور طبیب کسی قصبہ سے واسطے
معالجہ جناب ممدوح کے بلوایا آپنے بصورت طبیب کا معائنہ فرمایا بعد اٹھ جانے طبیب کے فرمایا کہ یہ کیا
دوا کرینگے انکے چہرے پر خود مردنی چھائی ہوئی ہے آج ہی مر جائینگے باوجود اسکے کہ اس قصبہ میں
ہیضہ بالکل نہ تھا مگر شب ہی کو حکیم صاحب نے ہیضہ کیا اور صبح کو انتقال کیا جب بیماری نے شدت
کی تو آپ اکثر ایسے کلمات ارشاد فرماتے تھے جیسے کاملین فرمایا کرتے ہیں وقت شب حالت
نزع میں پانی طلب کیا اور پیکر فوراً راہگرای ملک بقا ہوئے بعد زوال آفتاب مدفون ہوئے منشی
شیخ اکرام صاحب نے اہالیان محمد آباد و طلبہ و فقرا و حفاظ کو اطلاع کی قریب پانچ سو صد مسلمان
آدمی کے شریک دفن ہوئے اور مولوی محمد فصیح غازیپوری بی اس ونجمد آباد میں نماز جنازہ موصوف نے پڑھائی
اور اطراف و جوانب کے زمیندار و مسلمان سب جمع ہوئے اور برابر مزار ملک شہید کے مدفون کیا اور
آثار کی بوجہ بیکار ارشاد کے تمام ہوا اور مادہ تاریخ وفات حالت حیات میں آپنے اپنی زبان سے
لفظ تاریخ فرمایا تھا اور خادم مزار کا نام شاہ فقیر ہے اور جناب مولانا ممدوح اکثر اوقات
افادہ و افاضہ میں مصروف رہتے تھے کوئی وقت کتب بینی و تدریس سے خالی نہیں رہتا تھا مگر دو
انکی تصنیفات علم معقول و منقول و دیگر علوم میں بہت سی ہیں چنانچہ حال اسکا فہرست منسلکہ
ذیل سے واضح و مبرہن ہوگا مگر کسی شاگرد و معتقد سے نکالنے میں الابات و عبارات

کتب کے دیکھنے میں مصروف رہتے باوجود ایسی صمیم الفرصتی کے کبھی امانت نہیں چاہی جملہ امور
متعلقہ تصنیف میں خود محنت فرماتے تھے اور تتمہ انکی تصنیف کے بعض کتب چھپ بھی گئی ہیں
اور جو استفتاءات اکثر بلاد دور و نزدیک سے آپکے پاس آتے تھے اور انکے جوابات جو
تحریر فرماتے تھے وہ بھی بہت مین انہین بعض کی نقل حافظ مولوی شوکت علی صاحب کے پاس انکی مرحمت
کی ہوئی موجود ہے اور اکثر بسبب عدم التفات اور نہ جمع کرنے کسی شاگرد کے تلف ہوئے اور باقی جو انکے
پاس موجود تھے وہ وقت وفات تمام ستر وہی مین رہے۔ تلامذہ جناب ممدوح کے
بیحد و حساب بکثرت تمام ہیں سبکا نام و نشان مندرج ہونا مشکل ہی بلکہ غیر ممکن ہی اسلیے کہ ایام
طالبعلمی سے تا وقت وفات ہمیشہ پڑھاتے رہے اکثر طلبہ باہر کے فارغ التحصیل ہو کر چلے گئے کہ انکا
نام و نشان معلوم نہین ہو سکتا ہی مدت تک لکھنو مین از جانب نصیر الدین حیدر بادشاہ مدرسہ شاہی مین
مدرسی پر ملازم رہے صدہا طلبہ کو درس فرماتے تھے پس ایسی حالت مین سب تلامذہ کا نام و نشان
کیونکر ٹھیک ٹھیک معلوم ہو سکتا ہی آپکی ذات جامع الاصفات سے صدہا اشخاص فیضیاب ہوے مگر جن
چند طلبہ کے نام مجھکو یاد ہین وہ مندرج کیے جاتے ہین۔ +

فہرست کتب تصنیفات جناب ممدوح

شمس الضحی لازالۃ الدجی حاشیہ غلام یحیی یہ کتاب طبع ہوئی ہی + التحقیقات الزکیہ فی موجہات
السعدیہ + مصداقاتہ الاذھان فی تحقیق السبحان یہ کتاب بھی طبع ہوئی ہی + العشرۃ الکاملۃ
فی تحقیقات السبحانیۃ رسالہ از امام محمد مخدوم عرف حکیم مخدوم بخش در رد قول مولوی عبد اللہ
متعلقہ مصداقاۃ الاذہان + التحقیقات الکمالیہ فی ابطال الارتباط الکلالیہ + حاشیہ
شرح جامی ناتمام + الترشیح المعلی فی مسائل المرور امام المصلی ملقب بہ تنبیہات بالمسند
بالقنابل الزوردیہ + ازالۃ العضل عن اشعار المطول + القرارضۃ الغالیہ حاشیہ تکملۃ السلم

النفحات الدولية الشوكية في دفع اعتراضات السعدية + القول الصواب في مسائل [illegible]
رسالہ صبح سہ امر + الكلمات الاميدة في مسائل التعليقة + رسالہ ... التحقيقات
الشافعات في اثبات سماع الاموات + سبيل النجاح الى تحصيل الفلاح شرح تحقيقات الشافعات
في اثبات سماع الاموات + رسالہ جهادیہ + تعليقات المرضى على الشرح للقاضي + التعليقات
الاحسن على الشرح مولانا محمد حسن + حاشیہ شرح سلم للمولوی حمد الله + شوكة الحواشي لازالة
الغواشي + الحبل المتين في تحقيق التلقين + سماع الطريق لابطال اقوال الزنديق +
هداية المجتهدين في مسائل العيدين + القول الغراء في تحقيق المستريح والمستراح + رسالہ در عدم
رسالہ فاطمہ + الطلالين شرح جلالين ناتمام + البيان الوافي في شرح القاضي ناتمام +
الجبالة المتكية في الشهادة الجلية + شرح فارسی قصیدہ بردہ + ترجمہ قصیدہ سراجی
كتاب المواعظ + رسالہ در فضائل حضرت عثمان + رسالہ معراجیہ بزبان عربی +
شرح حامل المتن شمس بازغہ ناتمام + استفتاء جات متفرقہ + تحریر بر بعض
اقوال مولوی عبد الحلیم سیالکوٹی متعلقہ ما اهل بہ لغیر الله از طرف شاہ عبد العزیز
استفتاء در ابطال سجدہ لغیر الله + مواعد الصرف في آداب الاكل والشرب +
ذلك المآرب في آداب اللحية والشارب + قرة العينين في مسائل مسح الرجلين + رسالہ
در فضائل صدیق اکبر فاروق اعظم + رسالہ در وفات حضرت ایوب علیہ السلام
القول المبين بآداب البلد الحرام + تحصيل الجزاء بآداب الامراء + شرح فارسی تحصیل
الجزاء بآداب الامراء + مسالك السداد في مسائل الافراد + هداية الانام في آداب
الاحرام + تحصيل القصد بآداب النعم + الهكة على للواء الهدى حاشیہ حاشیہ مولوی
غلام یحیی + فتاوى محبة الروايات الاحرام في مجموعة الواقعات + خزينة الامثال

فہرست اسماء تلامذہ جناب ممدوح

مولوی مرزا محمد [illegible] مجتہد مذہب اثنا عشری جو بادشاہ اودھ یعنی واجد علی شاہ کلکتہ میں بعہدہ
تعلق نوکری تشریف رکھتے تھے ۔ حکیم بنیاد علی خان عرف منو خان ساکن محلہ مفتی گنج متعلقات لکھنؤ ۔
حکیم حسین علی لکھنوی ساکن محلہ مینا بازار ۔ حکیم عبد اللہ عرف حکیم ابو کشمیری لکھنوی ساکن جوہری محلہ ۔
حافظ مولوی محمد شوکت علی سندیلی ۔ حکیم محمد حسنین لکھنوی محلہ رستم نگر ۔ مولوی انور علی
مرادآبادی جو بھوپال میں تھے ۔ مولوی جمال الدین صاحب ساکن قصبہ کڑا ضلع الہ آباد مدرس مدرسہ
منشی امجد ۔ حکیم مرزا مظفر حسین خان ولد حکیم مسیح الدولہ داروغہ دار الشفا ۔ حکیم طالب علی لکھنوی ۔
حکیم مخدوم بخش صاحب لکھنوی برادرزادہ جناب مرحوم ۔ حکیم محمد جعفر ولد حکیم عبد اللہ عرف
ابو ساکن محلہ مینا بازار متعلقات لکھنؤ ۔ حکیم محمد صادق برادر حکیم محمد جعفر ۔ حکیم بندہ حسن صاحب
ہمشیرزادہ ۔ حکیم غلام علی لکھنوی محلہ نوازگنج ۔ حکیم جرات علی لکھنوی ۔ حکیم نیاز علی خان صاحب فیدار
امروہہ برادرزادہ حقیقی ۔ مولوی محمد جعفر بن شاہ ولی اللہ مخدوم زادہ سندیلی ۔ حکیم سید محمد خان
ولد حکیم سید محمد ولی خان ولد حکیم واحد علی خان موہانی ۔ حکیم الطاف حسین خان
موہانی ۔ مولوی سید کمال الدین حسین موہانی ۔ مولوی حکیم عبد الرحیم ساکن صوبہ بہار ضلع
عظیم آباد ۔ مولوی نصیر الدین ساکن شاہجہان پور جو قصبہ ادھر جونپور کے تھے اور طب بھی
حکیم بندہ حسن صاحب سے پڑھی تھی ۔ مفتی محمد علی اسلام آباد کے رہنے والے معروف چاٹگام
ملک بنگالہ ۔ مولوی بشیر علی صاحب ساکن امروہہ محلہ کٹکوئی ۔ مولوی سید علی حسین صاحب
ساکن امروہہ محلہ نوگیاں جو پیشنماز بھی ہیں ۔ مولوی سید محمد حسن صاحب ساکن امروہہ محلہ
شفاعت پوتہ جو پیشنماز بھی ہیں ۔ مولوی محمد حسین ساکن امروہہ ۔ مولوی سید امجد حسین

سہسوانی ۔ مولوی سراج احمد سہسوانی ۔ مولوی محمد داود حسن سہسوانی ۔ مولوی حبیب الرحمٰن
جمعدار رسول آباد اور بیان گنج کے تھے ۔ مولوی مرزا رحیم اللہ ساکن راے بریلی ۔ مولوی
سید محمد علی ساکن سیتاپور ۔ مولوی شمس الہدیٰ ولد حافظ عبد العزیز ساکن لکھنؤ ۔ ملا کتاب الحق
ساکن پنجاب ۔ حکیم عبد السلام ساکن لکھنؤ محلہ میناباز ار ولد حکیم عبد اللہ ۔ ملا سلطان ولایتی
ملا محمد اکمل ولایتی عمال ساکن خالص پور ۔ محمد یحیی پیرزادہ رودولی جو قصبہ ہے ۔ ملا اسلم
بخاری ۔ ملا موسیٰ ولایتی ساکن ملتان ۔ ملا ہارون ولایتی ۔ ملا صاحبزادہ ولایتی
ملا محمد سعید خان ولایتی ساکن کوہاٹ ضلع سیتاپور ۔ ملا شریف شاہ بخاری ۔ ملا نگار احمد ساکن ملک
قندھار ۔ حافظ سلطان ۔ ملا ادیب ولایتی ساکن پیشاور ۔ مولوی غنی نقی مترجم ترجمہ قاموس موسوم
بہ تاج اللغات ۔ مولوی داود علی ساکن سرسی ضلع مراد آباد ۔ مولوی منور علی ۔ مولوی
محمد خان لکھنوی ۔ مولوی حسن علی ساکن لکھنؤ ۔ مولوی شمس الدین ۔ مولوی نثار علی ۔
مولوی شمس الدین ساکن فتحپور ۔ مولوی محمد حسن ساکن نبوتنی جو مدت تک صدر الصدور رہے
عبد الرحمٰن صاحب مطبع نظامی ۔ مولوی ذکریا کشمیری لکھنوی ۔ ملا نبیہ ولایتی ۔ منیر الدین
مولوی محمد اسمٰعیل ساکن لکھنؤ ۔ محمد ولی لکھنوی ۔ مولوی سید سرفراز علی سندیلی ۔ مولوی
عبد القادر سندیلی ۔ چودھری تحمل حسین سندیلی ۔ مولوی کریم الزمان سندیلی ۔ منشی کاظم علی
سندیلی ۔ منشی رضی الدین سندیلی ۔ حکیم محمد ابراہیم پسر حکیم محمد یعقوب ساکن لکھنؤ جو
رامپور میں بمشاہرہ پانسو روپیہ ملازم تھے ۔ رشید محمد ساکن لکھنؤ ۔ سید مظہر علی سندیلی ۔ ملا حسن ۔ مولوی
محمد کاظم علی دریاآبادی ۔ مولوی شرف الدین ۔ مولوی رحیم الدین ۔ مولوی حشمت علی سندیلی ۔
مولوی باقر علی سندیلی ۔ مولوی رکن الدین ساکن ہانسی حصار ۔ ملا مراد ساکن بخارا ۔ مولوی شیخ
عالم علی سندیلی ۔ شیخ تقی علی پسر محافظ سیف اللہ ولد ۔ مولوی حکیم محمد حسن ساکن لکھنؤ ۔ اکبر علی ساکن لکھنؤ

مولوی عبدالرحیم ساکن اعظم گڈہ ۔ حکیم مولوی عبداللہ ساکن مئو ضلع اعظم گڈہ ۔ حکیم مولوی اسداللہ
ساکن مئو ۔ مولوی عبدالرحمن ساکن مئو ۔ مولوی الٰہی بخش ساکن اعظم گڈہ ۔ مولوی
عبدالرحمن ساکن اعظم گڈہ ۔ مولوی عبدالحق ساکن گورکھپور ۔ مولوی عبدالعزیز ساکن اعظم گڈہ
حافظ سید احمد ساکن کوٹہ ۔ ملا محمود ولایتی ۔ ملا محمد نواز ساکن پشاور ۔ مولوی غلام رسول
ساکن پشاور ۔ شیخ دہری سجادہ علی سندیلی ۔ مولوی عبدالحق ساکن سہارنپور ۔ مولوی با عوض الحسن
ساکن ۔ مولوی ضیاء الحسن موہانی ۔ مولوی عترت حسن موہانی ۔ سید شرف علی ساکن
کرسال ۔ مولوی محمد حسن لکھنوی ۔ حکیم ہادی علی ساکن موہان ۔ مولوی محمود عالم ساکن رامپور
سید شرف حسن ۔ مولوی کریم بخش ساکن مدرسہ محلہ نقشبندی ۔ عبداللطیف ۔ محمد الغنی ۔
مولوی عزالدین ۔ مولوی وقار علی ۔ مولوی بندہ علی ۔ مولوی محمد علی ۔ مولوی احمد علی خان
ساکن دریاباد ۔ مولوی سید شاہ حسین ساکن دامی پور ۔ مولوی شاہ عبدالسلام ساکن
فتحپور ۔ مولوی زین العابدین خان صدر الصدور ۔ مولوی سید محمد اسمعیل ساکن بانس بریلی ۔
مولوی عبدالرحمن مخدوم زادہ ساکن مئو ۔ مولوی عبداللطیف ساکن اعظم گڈہ ۔ مولوی بخش احمد
ساکن قاضی پور ضلع اعظم گڈہ ۔ مولوی عبدالرحمن ساکن مئو ۔ مولوی محمد حسن خان صدر الصدور
سابق حال تعلقدار حیدرآباد دکن ساکن کاکوری ۔ نواب محمد علیخان رئیس لکھنو حال ساکن مرادآباد

اور چند تقریظ ذیل میں نقل کیا تی ہین

صورۃ ما رشحۃ نبراس الادباء افصح الفصحاء تاج الماہرین سند الراسخین مولانا
جمال احمد سلمہ اللہ الاحد مفتی ضلع الهلالین فی شرح الجلالین الملقب بالتفسیر الغفاری
بعون اللہ الباری ۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی اتانا الکتاب
الحکیم ومن علینا وهدانا الصراط المستقیم وثبتنا علی سواء السبیل والنہج القویم واتانا

الحقائق والعقائد فاتق القرآن العظيم والقى فى قلوبنا ما يطمئن به ورعنا من اعجازه القديم
بعطايا عناية الى السر المكتوم ودراية المنطوق والمفهوم الى ميقات يوم معلوم ونصلى
صلاة لا نهاية لها ولا انتهاء ونسلم تسليمات لا امد لها ولا انقضاء على خليله وحبيبه ونبيه
الامى ورسوله التهامى المكى المدنى الكريم ذى الجود والفضل والخلق العظيم وهو
نور من نوره ومظهر الحق ومظهر ظهوره شمس الضحى بدر الدجى مصباح الظلم صاحب
اللواء وتحت لوائه آدم ومن دونه من الخدم والحشم واولى العلم والعلم وعلى آله الطهر سفينة
النجاة وكهف الانام وصحبه الزهر نجوم الهدى واعلام التى هى قدوة ما تهلل وحيا الطلال و
انهال الطلال والديم اما بعد فان علم التفسير عظيم رفيع الشان باهر البرهان منبع البركات
فائق علوم الاسلام والايمان صنف العلماء فيه تصنيفات جميلة والفوا تاليفات انيقة
مفيدة من صغير وكبير وطويل وقصير جامعة بين الفوائد الجمة واللطائف العجيبة المهمة
وفازوا بها فوز الآخرة والاولى وحازوا واحرزوا البركات والدرجات العلى فهنيئا لهم
فوزا بالاجور والرضوان ومغفرة الغفور ذلك من عزم الامور ومن جملة تلك المؤلفات
تفسير شهير بالجلالين للعلامة المحلى والسيوطى الاكملين كثير معناه وقليل لفظه حاو ل
ما يجب باختصاره وحفظه عوين جمه عسير حله وهو وجيز ومع الايجاز لا يخلو عن العسر
والاعجاز فيقتضى ان يكون له تفسير ثان كاف فى ايضاح مشكلاته وتحليل مغلقاته وتلخيص
معضلاته فوجه عنان العناية وثنى واهتم اهتمام المجاهد واعتنى بتفريحه وتوضيحه وتهذيبه وتنقيحه
مولانا الامثال ومقتدانا الاكمل الافضال زبدة العلماء نخبة الفضلاء بقية السلف ذخيرة
الخلف تذكرة المتقدمين تكملة المتاخرين الذى يشار اليه بالبنان فى حيازة قصب البيان والتبيان
له قصب السبق فى العلوم العقلية وقدم معلى فى حلبة الفنون النقلية حوى لديه كمال استقصاء

الاستقامة الاستنصار ان اطالع العلماء بانتخاب الخطيب والتبصر من الاستبصار وجعله
ملهيا القلوب الناس بعلمهم المجموع الدانية القاصية فلقت سوق الفضائل ونوافل
وجمعت كل المكارم الافاضل الاماثل ذكى الخصائل بهى الشمائل كريم الاخلاق
الاخلاق حليم بيت الله العلى مولانا ابو البركات ركن الدين محمد تراب على جعل الله ثراه
كحل الابصار والعيون وعلو فضله منتهى الاوهام والظنون فجاء بما حل عقد الاعضال وحل
ذهاب الاغلاق والاشكال وفى بالاتمام والتى بالبدر التمام بهاء وبالهلال
والطلع القمرين فى سماء الجلالين وضع اطواق المنن فى اجياد الراغبين التى تعود
الفوائد فى لبات الطالبين وهم طلبة مغربين من تعلم القرآن وحفظا واحدهما فسره
المبلكلات جزاه الله احسن الجزاء واعلى ذكره بجميل الثناء ✦

صورة ما رصفتنا الاديب المطلق ذو اللسان الطلق النبيل الظريف
النسيب المعريف مولانا محمد اعلم سلمه الله الاكرم مقرظا على
الهلالين فى شرح الجلالين ✦

الحمد لله الذى انزل على عبده الكتب ولم يجعل له عوجا والصلوة والسلام على المصطفى
على الانبياء بالدين الذى هو افضل الاديان شرعة ومنهجا وعلى اله الذين باوفوا
لسالكى مسالك الملة البيضاء سرجا واصحابه الذين بذلوا جهدهم فى نصرة دينه
اموالا ومهجا اما بعد فان علم القرآن اجل العلوم كالشمس بين النجوم اذ به يصير
الانسان حكيما بصيرا ومن يؤت الحكمة فقد اوتى خيرا كثيرا وهو يهدى الى الطريق
المستقيم ويدل على النهج القويم محصله ابر المحصلين فضلا وضيقة اكرم الاضيا فمنزلة
جلاء القلوب بانوار الايمان ويذهب النفوس باسدار الظلم فان الربانيين يتمسكون

بما ترك اهل الاجتهاد لم يرضوا بما اعتمدوا عليه اكثر الناس فيما كثر اغلاطهم واجمع العلماء على الاتعاب
بما عندهم وواقفيهم كتبا فيه واحسن ما عملوا بالحجر والبينة ثم المعتمد في الفاته وطلبه من المتأخرين
منها التفسير كذكره وفكره كالمشتهر وعلما المرتبة لكتاب الله تعالى من القرآن فيما يجري
الحكيم على العلوم بالفيضان لا يقام عليه بناء الاسلام والايمان ومن المدونات
فيه التفسير المسمى بالجلالين الذي علا قدره واشتهاره وفاق القمرين بلقبا لا نام جلالهم
بالشيخين ويضع الرجل على الرأس والعين فهو وان كان من حيث اللفظ وجيز التفاسير لكنه
بحسب المعنى في علو مدارجه وكثرة انواره كالقمر المنير حارت العقول في ادراك معانيه وكلت
الافهام في تحقيق مبانيه والى يومنا هذا لم نقر احد من العلماء بتوضيحه ولم يشمر واحد منهم
ذيل الجهد على تشريحه لكن مولانا النحرير والفاضل العديم النظير محط رحال الافاضل مرجع
الاماجد والاماثل الذي اشتهر بالفضل في الاقطار كاشتهار الشمس في نصف النهار يستفيد
الفقهاء من فروع قواعده واصولها ويجتدي الحكماء من ابواب فوائده وفصولها حاوي علما
العلوم وهاد لقوافل الفهوم كاشف للاسرار النقلية عارف للاسرار العقلية صاحب البركات
وركن المقامات العلية ابو البركات ركن الدين محمد مولانا تراب علي لا زالت ظلال افضاله
ممدودة وزادت نجوم افاداته مرصودة حاول الشرح لذلك التفسير وبذله على الطالبين
من الصغير والكبير واوضح بالايضاح المبين بينه حق التبيين واجاد في تحقيق وافاد
تفصيل معاني الكلام وسماه بالهلالين في شرح الجلالين ولقد احسن الى من جد في طلبه
ومن عطا الذي مال اليه بقلبه فهو نعم الخلف الذي جاء من السلف ولله در السلف الذين
تركوا مثل ذلك الخلف شعر لا يدرك الواصف المطري خصائصه وان يك سابقا في كل ما وصفا
وارجو من فضل الله تعالى ان يستفيد الطالبون من ذلك ودائما يدوم مصنفه بالفضائل

والبرکات فنا اللہ تاکثار اللہ السبحان رطبیہ الکلان - تحو و فقہ و نجو

نثار علی خان

شیخ نثار علی خان ابن شیخ شجاعت علی حنفی المذہب نماز ہی خوان تھے اور کتب فقہ و اعمال

پڑہی تہی ۸ - محرم سنہ ۱۲ھ کو انتقال کیا - ❊

حکیم نیاز علی خان

حکیم نیاز علی خان ابن شیخ نثار علی خان امامیہ بتاریخ ۱۰ - ربیع الاول سنہ ۱۲ھ بروز شنبہ بوقت شب امروہہ مین پیدا ہوے جوان صالح حلیم ذکی الطبع سخی بامروت معاملہ فہم

ہین خداوند عالم نے اکثر اوصاف انکی ذات بابرکات مین جمع کئے ہین صرف نحو منطق وفقہ وغیرہ مین کتب درسیہ جناب مولوی محمد عسکری صاحب پیشنماز مذہب امامیہ سے اور جناب مولوی وزیر علی صاحب حنفی المذہب ساکن بجنور سے بمقام امروہہ پڑہین اور بہر بمقام رامپور خدمت مین جناب مولانا مولوی سید جعفر علی صاحب اعلی اللہ مقامہ سے تکمیل کی ایام عدہ مین جناب مولانا مولوی تراب علی صاحب مرحوم مغفور وارد امروہہ تھے جناب ممدوح سے کچہ استفادہ کیا اور طب جناب حکیم عظیم علی خان صاحب مرحوم و جناب حکیم ابو علی خان صاحب مرحوم سے اول سے آخر تک پڑہی اور انہین سے مطب کیا چنانچہ حکیم نیاز علی خان کتب درسیہ طب بہت اچہی طرح سے پڑہاتے ہین اور مطب انکا بہت صاف اور تجربہ کامل ہے دربار انگریزی مین منتخب ہین چند سارٹیفکٹ خوشنودی مزاج حکام و نیز خطوط و ٹکٹ شمول دربار کے انکے پاس موجود ہین اور کمیٹی لوکل فنڈ ضلع و کمیٹی میونسپل امروہہ کے وائس پریذیڈنٹ ہین تصنیف انکی رسالہ تدبیر القصد ہے جو بمقام لکہنؤ مطبع علوی شیخ علی بخش خان میں بتاریخ ۹ - ربیع الثانی سنہ ۱۲ ہجری چہاپہ ہوا - اور آنریری مجسٹریٹ درجہ سوم بموجب اشتہار گورنمنٹ نمبر ۳۰۰۲ مورخہ ۱۵ - جولائی سنہ ۱۹ء مین مقبول استاد انگریزی شامل کتاب ہین ❊

راحت علی خان ابن حکیم نیاز علی خان چودہوین ذی الحجہ سنہ ۱۲ھ بمقام امروہہ پیدا ہوے

خوبصورت ہین فارسی عربی مین استعداد کامل ہے لکھنا و عملا انکا پایہ بلند ہے
انکے فرزند ایک ریاض علی خان ہین جو سنہ ۱۳۰۷ھ بتاریخ ۱۰ رمضان المبارک تاریخ ۱۵
پیدا ہوے ۔ دوسرے فیاض علی خان جو ۶ ۔ ذیقعدہ سنہ ۱۳۱۲ھ مین بمقام امروہہ پیدا ہوے
نسخ و تعلیق کے خوشنویس ہین ۔ ❊

ذکر رفعت علی خان ❊

رفعت علی خان ابن حکیم نیاز علی خان بتاریخ ۲۷ - ۱۰ محرم سنہ ۱۲۹۲ھ بمقام امروہہ پیدا ہوے
انگریزی مین درجہ مڈل سنہ ۱۹۰۲ء مین و انٹرنس سنہ ۱۹۰۳ء مین پاس کیا ہے جوان خوبصورت
وجیہ ہین فارسی کی عمدہ استعداد ہے انکے ایک فرزند کاظم علی خان جو ۶ - ربیع الثانی
سنہ ۱۳۱۸ھ مین بمقام امروہہ پیدا ہوے ہین ۔ ❊

ذکر مفتی عزیز الدین ❊

مفتی عزیز الدین ابن مفتی دولت حنفی المذہب عالم باعمل تھے فقہ خوب جانتے تھے آخر
عہد عالمگیر ثانی و شاہ عالم مین دہلی کے مفتی تھے انکی جاگیر پرگنہ میرگنج کے سو گانون
اور پرگنہ بہیڑی ضلع بانس بریلی کے سو گانون تھے مگر حافظ رحمت خان نے اپنی حکومت
مین کل ضبط کر لیے ہزار مشکل و خرابی سو ضلع نگر یا بھگت پرگنہ میرگنج و سو ضلع عمر پور پرگنہ
بہیڑی واگذاشت رکھا ۔ دہلی مین انتقال کیا اور مقبرہ مین مولانا سمار الدین صاحب کے
دفن ہوے انکے دو بیٹے تھے ایک اجمل الدین دوسرے حمید الدین ۔ اجمل الدین حنفی المذہب
ذکی الطبع فارسی کے منشی ذی اخلاق تھے ۔ انکے دو بیٹے تھے شیخ کریم بخش و منشی فدا علی

ذکر شیخ کریم بخش ❊

شیخ کریم بخش اولاد کشیدہ قامت خوبصورت ذکی الطبع طبیب تھے پچاسی برس کی عمر مین ۱۲
محرم سنہ ۱۲۷۰ ہجری کو رحلت کی مرادآباد مین سرائے کے پاس ایک مسجد انکی بنوائی ہوئی ہے
اسی کے احاطہ مین موافق اپنی تجویز کے دفن ہوے زبان قلم کو یارا نہین کہ اوصاف انکو
لکھ سکے مختصر یہ ہے چالیس برس تک نماز تہجد قضا نہین ہوئی ۔ ایک منزل قرآن شریف

روز ہلتے تھے ۔ چالیس برس تک قضا نہین ہوا ۔ ✣

۳ ۔ اوپر صحیفہ کاملہ اور درود وظائف ہر روز بلاناغہ پڑہتے تھے ۔ ✣

۴ ۔ چار سو کمل و چار سو رضائی سالانہ محتاجین کو تقسیم کرتے تھے ۔ ✣

۵ ۔ اسمین سے ایک رضائی موسم سرما مین آپ اوڑھ لیتے تھے ۔ ✣

۶ ۔ پندرہ ہزار روپیہ سالانہ کی آمدنی کے دیہات انکے قبض و تصرف مین تھے ۔ ✣ اور خود بدولت اور بی بی دو آدمی تھے جملہ آمدنی مصارف محتاجین و احباب و دیگر امور خیر مین صرف کر دیتے تھے ۔ ✣

۷ ۔ جو کہانا سب لوگون کو دیا جاتا تھا وہی خود کہاتے تھے یعنی ایک قسم کا کہانا تھا دم او خود کہاتے تھے تفریق نہین ہوتی تھی ۔ ✣

۸ ۔ پانچ سات دس مجذوب بے پروا از خود رفتہ انکے یہان جمع رہتے تھے انکے کہانے پینے دلداری کی طرف بہت توجہ ہوتی تھی ۔ ✣

۹ ۔ بروز دہم محرم سر و پا برہنہ تعزیہ کمل پوش کے جو قاضی محمد عباس صاحب حنفی المذہب رئیس مرادآباد کے مکان سے اٹھتا ہو ساتھ ہوتے تھے ۔ ✣

۱۰ ۔ عشرہ محرم مین ہر ایک عزاخانہ مرادآباد مین ایک ایک شیشہ گلاب کا اور ایک ایک روپیہ چڑہاتے تھے ۔ ✣

۱۱ ۔ غرہ محرم سے بارہوین تاریخ تک روٹی و چنے کی دال و گوشت محتاجون کو ہر روز تقسیم کرتے تھے ۔ ✣

۱۲ ۔ طبقہ صوفیہ کرام سے انکو حسن عقیدہ تھا مشائخ مرادآباد کے جو حلقہ نشین والے کملاؤ مین اور دیگر مشائخ کے بہت خدمت کرتے تھے ۔ ✣

۱۳ - بارہ مسجدیں انہوں نے تعمیر کرائیں تمام خرچ گچکاری و پالائی و فرش دالان کا اپنے ذمہ رکھا۔

۱۴ - طبیب کامل تھے جناب حکیم رضی الدین خان صاحب مرحوم سے طب پڑھی تھی اور نہیں کے فیض صحبت سے اکثر امور میں فیضیاب ہوئے نماز ہاتھ باندھ کر پڑھتے تھے لیکن روزہ کا افطار میں تاخیر کرتے تھے۔

۱۵ - ایک ہفتہ پہلے اپنی موت کا وقت اور دن بتا دیا تھا اور قبر کھدوا دی تھی جہاں دفن ہوئے اور کفن تیار کرا رکھا تھا۔

منشی فدا علی حنفی المذہب خوبصورت وجیہ کشیدہ قامت متقی پرہیزگار بہادر سخی ذکی منشی تھے۔

۱ - رقعات فارسی انکے بلا تکلف ہم طرح رقعات مرزا قتیل ہیں۔

۲ - پچیس برس کی عمر سے تا دم وفات نماز پنجگانہ و تلاوت قرآن شریف ناغہ نہیں ہوئی

۳ - بازپور سابق ضلع مرادآباد و حال ضلع ترائی میں منشی صاحب نائب تحصیلدار تھے مدت ملازمت کو تین ماہ گذرے تھے اور یہ نوکری ابتدائی تھی حکام عالی مقام کی طرف سے آبادی دیہات کی تاکید زیادہ تھی اس لیے صبح کو گشت دیہات واسطے خبرگیری رعایا کے کیا کرتے تھے ایکدن تنہا گھوڑے پر سوار چلے جاتے تھے دیکھا کہ بانسول مع زن و مرد و مویشی عملداری سرکار انگریز بہادر سے اٹھکر نواب رامپور کی عملداری کو جاتی ہے اور عبداللہ خان تحصیلدار رامپور مع جماعت دو سو آدمیوں کے جو مسلح تھے ترغیب دیکر لیے جاتا ہے اور رامپور میں اسوقت نواب احمد علی خان مرحوم نواب تھے منشی صاحب نے جب یہ حال دیکھا تو شدت غضب سے بیتاب ہوگئے اور گھوڑا اپنا کوسی ندی میں ڈالدیا

اور باہر کر دیا وہان سے ملا وہ عبد اللہ خان نے کہا کہ اگر ایک کمانشن کا بہادر علاوہ کمانڈر ساتھ ہاتھ کا قصد کریگا تو یاد رکہو کہ کوئی زندہ نہ چہوڑونگا غرض وہ اپنی جماعت لیکر آیا چہاؤ جاؤ عبد اللہ خان الٹی باغیانہ روش دیکھکر بہاگ گئے ۔ منشی صاحب مع اپنے ہمراہیان کو مشکلین دیکر واپس لاتے ۔ ✤

۴ ۔ اعلیٰ درجہ کی بہادری کی تصدیق چٹھی سر لشنگٹن صاحب سے ہوتی ہے جوکہ اب انہون نے ولایت سے بہیجی ہو ہوتی ہے کہ منشی صاحب مرحوم نے ایک مرتبہ انکو شیر سے بچایا تھا ۔ وہ چٹھی ذیل مین درج کیجاتی ہے ۔ ✤

۵ ۔ سخاوت و اولوالعزمی کا شمہ یہ ہے کہ بمقدمہ زخمی ہونے مسٹر کورٹ صاحب بہادر کے جو گواہ اور اہلکار پیروی کنندہ از طرف سرکار شاہجہانپور سے مرادآباد آئے وہ سب انہین کے دولتخانہ پر مقیم ہوئے کارندون نے لوازم مہمانداری باحسن وجوہ انجام کو پہونچا کر جو فرد حساب بہیجی اسکی میزان الــــــ ۔۔تہی ۔ ✤

۶ ۔ پوشاک کا بہت شوق تہا نمونہ اسکا یہ ہے کہ ایک روز مولوی عبد الرحمٰن صاحب رئیس شاہجہانپور و صدر الصدور بنارس بمقام شاہجہانپور منشی صاحب سے ملنے آئے جلسہ کو طول ہوا اور خنکی ہوا اور شدت سرما سے مولوی صاحب اور انکے دونون بیٹون اور عزیزون اور رفیقون نے کہ چند ر آدمی تہے منشی صاحب کے دارو غہ سے سر پر باندہنے کے واسطے عمامے طلب کیے دارو غہ نے فوراً چندرہ عمامے شالی عمدہ قسم کے لاکر ہدیہ کرے سب باندہ چلے گئے ۔ ✤

۷ ۔ خوش تقریری مین پایہ انکا اسقدر بلند تہا کہ جناب طامسن صاحب لفٹنٹ گورنر بہادر اور جناب ہماون صاحب لفٹنٹ گورنر بہادر اہوات عظیم الشان مین منشی صاحب شوقیہ

۸- مگر طبیعت منشی صاحب کو بسبب کمال بیداری و علاقہ و دنیاداری اور کھانے پینے سے بے تعلقی تھی اور ہمیشہ سکوت مین رہتے تھے کسی سے بات نکرتے تھے لیکن نماز پنجگانہ و تلاوت قرآن مجید و روزہ کبھی فوت ہونے نہ پاتا اور اسی حالت مین ایک رسالہ علم مین تصنیف فرمایا۔

۹- مذہب اہلسنت وجماعت مین راسخ الاعتقاد و ثابت قدم تھے۔

۱۰- کتب فقہ اہلسنت وجماعت خوب یاد تہین اور اکثر فتاوی پیش نظر رکھتے تھے مسایل جزئیہ کو بے تکلف کتب فقہ سے نکال لیتے تھے۔

۱۱- ابتداءً نائب تحصیلدار بازپور کے ہوئے پھر تحصیلدار تلہر ضلع شاہجہانپور کے مقرر ہوئے اور مدت دراز تک ڈپٹی کلکٹر رہے۔ ۶ محرم ۱۳۰۱ھ کو مقام مرادآباد انتقال کیا اپنے بھائی شیخ کریم بخش صاحب کے پہلو مین دفن ہوئے۔ تمام جائداد و مکانات اپنے بیٹے منشی محمد مظہر حسن صاحب کو بذریعہ ہبہ کے منتقل کیے۔

تذکرہ

منشی صاحب کی نانی صاحبہ مذہب امامیہ رکھتی تھین اور عرصہ سے مجنونہ ہوگئی تھین انکی حالت جنون مین یہ تھی کہ امور سے بے تعلق مگر طہارت جسم و لباس اور ادائے نماز اور تلاوت کلام اللہ یہ امور کبھی فوت ہونے نہ پاتے اس حالت مین عمر انکی والدہ کی یعنی منشی صاحب کی والدہ کی قریب پندرہ سولہ برس کے پہونچی اور کوئی صورت تجویز شادی کی ہوتی تھی مستورات کنبہ کی اور خادمہ کہن سال جسوقت انکی نانی صاحبہ کو قدرے بحال ہوش مین پاتین تو کہتین کہ اسکی شادی کی کچھ فکر ہے بے تکلف جواب دیتین کہ مت گھبراؤ اسکا بیاہ ہوگا۔ اور اسکے ایک لڑکی اور ایک لڑکا ہوگا چنانچہ جیسا وہ

زیادہ کوئی نہیں پیدا ہوا ۔ ✦

اہلسنت کہتے ہیں کہ شیعہ امامیہ میں کرامت نہیں ہوتی ۔ امامیہ کہتے ہیں کہ اہلسنت میں نہیں ہوتی پھر ایک مذہب والا اپنی طرف والے کو کشف رحمانی اور دوسرے کو کشف شیطانی اپنے کو کرامت دوسرے کو استدراج بتاتا ہے ۔ ✦

صاحب تاریخ فرشتہ جنکا مذہب اہلسنت وجماعت ہی لکھتے ہیں کہ سید حسین مشہدی خنگ سوار ولی اللہ تھے اور شیعہ مذہب تھے جناب سید حسین صاحب علیہ الرحمہ کا مزار شریف بمقام اجمیر پہاڑی پر ہے ۔ حکمائے یونان کی تعلق جسمانیہ کا نام تصفیہ نفس ناطقہ رکھتے ہیں اور حکمائے یورپ قوت کہربائی کا اثر بتاتے ہیں لکل وجہۃ ہو مولیہا ۔ ✦

حاجی مظفر حسن ✦

حاجی مظفر حسن ابن منشی فدا علی حنفی المذہب جوان صالح متقی پرہیزگار بامروت ہیں بمقام شاہجہانپور ۱۲۳۱ھ میں پیدا ہوئے نام تاریخی ہے بعمر اکیس سال بہ محبت اللہ وزیارت حضرت خاتم الانبیا سرور انام کو گئے اور بعد استسعاد زیارت حرمین شریفین واپس آئے ہزار ہا روپیہ کار خیر میں صرف کیا اور یہ مجددیہ کے سلسلہ میں مولوی فضل حسن صاحب مرحوم کے مرید ہیں ۔ آنریری مجسٹریٹ درجہ دوم میونسپلٹی مراد آباد کے ہیں ۔ عشرہ محرم میں حسب دستور شیخ کریم بخش صاحب مرحوم ومنشی صاحب مرحوم دس سیر تک روٹی اور دال پکوا اپنے ہاتھ سے فقرا کو تقسیم کرتے ہیں اور سعیدہ فرد رزائی موسم سرما میں غربا کو تقسیم کرتے ہیں اور زکوۃ دیتے ہیں ۔ ✦

شوکت حسن ✦

شوکت حسن ابن حاجی مظفر حسن حنفی المذہب جوان خوبصورت نیک مزاج بامروت فارسی میں کامل عربی میں شرح عقائد نسفی اور شرح وقایہ ومیبذی ومختصر معانی تک پڑھا ہے انگریزی بقدر ضرورت پڑھی ہے ۔ لباس انکا ترکی ہے ۔ ✦

مفتی حمید الدین ✦

مفتی حمید الدین حنفی المذہب آدمی ذی علم بہتر تمام سے ... باقی ہیں

نگر اور اعمر پور مین جو انکے حصہ کی بابت دس بسوے تھے فارغ تھے اور بمقام بانس بریلی اسی سال کی عمر مین انتقال کیا انکے دو بیٹے ایک محمد حسن دوسرے محمد حسین۔

ذکر محمد حسن

محمد حسن حنفی المذہب جوان کشیدہ قامت مدبر باوضع تھے پچہتر برس کی عمر مین انتقال کیا انکے تین بیٹے محمد محسن علی حسین ظہور حسین یہ تینون ہوشیار فہمیدہ لائق ہین۔ اور تینون حنفی المذہب ہین۔ اور انکی ایک بیٹی ہین جنکی شادی جناب الداجد حکیم محمد امجد علیجان صاحب سے ہوئی ہے۔

ذکر محمد حسین

محمد حسین حنفی المذہب فہمیدہ محاسب دیہات کے کام مین ہوشیار سنہ ۱۳۰۵ھ مین دو گانون تھے ایک نگر لی پرگنہ ہیرگنج دوسرا اعمر پور پرگنہ بہیڑی ان دونون گانون مین اولاد اکمل الدین و اولاد حمید الدین نصف نصف کے شریک ہین یہ جاگیر ایک نشانی ہم پورانی عمدہ نشانیون مین سے۔

ذکر محمد حنیف

محمد حنیف ابن شیخ حسام الدین فضیلت خان ابن محمد حنیف و خدا بخش ابن فضیلت خان محمد بخش ابن خدا بخش حامد بخش ابن محمد بخش یہ سب حنفی المذہب تھے مفصل حال انکا معلوم نہین۔

ذکر حکیم مخدوم بخش ابن محمد بخش ابن حامد بخش

حکیم مخدوم بخش ابن محمد بخش حنفی المذہب جوان وجیہ کشیدہ قامت سخی پر تکلف تھے۔ کتب درسیہ معقول و منقول کی اول سے آخر تک جناب مولانا تراب علی صاحب مرحوم سے پڑھی تھین شغل درس و تدریس بھی جاری تھا۔ طب مرزا محمد علی صاحب طبیب نابینا لکھنؤ سے حاصل کی تھی اور انہین سے مطب کیا تھا تجربہ انکا بہت بڑھا ہوا تھا۔ جملہ کتب طبیہ مستحضر تھین۔ جناب مولانا تراب علی صاحب کے ساتھ حج کو گئے تھے اور بعد زیارت حرمین شریفین واپس آگئے۔ ماہ جمادی الاولی سنہ ۱۲۸۵ ہجری مین بمقام لکھنؤ انتقال کیا

غازی الدین حیدر بادشاہ اودھ نے تیس روپیہ ماہواری وثیقہ نجف مین نسلاً بعد نسلٍ انکا بھی مقرر کر دیا تھا چنانچہ ورثا انکے پاتے ہین کوئی اولاد انکے نہین ۔

نظام الدین ابن شیخ حسام الدین رحیم بخش بن نظام الدین علیم بخش بن رحیم بخش یہ سنی حنفی المذہب تھے مفصل حال انکا معلوم نہین ۔

محمد بخش ابن علیم بخش حافظ عالم متقی پرہیزگار تہجد گذار تعلق دنیوی سے پاک و صاف کھانے پینے لباس وغیرہ مین اشیائے حرام بلکہ مشتبہ کو استعمال نہین کرتے تھے ہمیشہ اشیائے طاہر و پاکیزہ و حلال صرف مین لاتے تھے ۔ دنیا سے کنارہ خدا کی طرف راغب تھے انکے مکاشفات و خرق عادات کثرت سے ہین ۔ قادریہ خاندان کے مرید تھے اسی سلسلہ پر چلتے تھے مولوی روم صاحب کی مثنوی کے دقائق اس طرح بیان کرتے تھے کہ سامعین کو وجد ہوتا تھا ۔ انکے ایک لڑکی تھی جنکی شادی جناب حکیم فیروز علی خان صاحب مرحوم مغفور سے ہوئی تھی یعنی دختر حافظ محمد بخش صاحب حکیم نیاز علی خان صاحب کی نانی تھین ۔

نقل

حکیم فیروز علی خان صاحب زمانہ شباب مین باحتیاط کامل آخر شب مین نادِ علیاً مظہر العجائب الی آخرہ پڑھا کرتے تھے (نادِ علیاً کے حدیث قدسی ہونے کا اقبال شیخ عبد الحق محدث دہلوی نے کتاب مدارج النبوۃ مین کیا ہے) اور پناہ شاہ ایک مجذوب امروہہ مین تھے انکے پاس بھی اکثر جایا کرتے تھے چنانچہ ایک دن پناہ شاہ نے حکیم فیروز علی خانصاحب مرحوم سے کہا بچہ نادعلی کا پڑھنا آسان نہین یہ عمل جلالی ہے حکیم صاحب خاموش بیٹھے رہے ایک گھنٹے کے بعد پناہ شاہ نے کہا بچہ نادعلی تو عمل جلالی ہے مگر حضرت امیر المومنین علیہ السلام کی عنایت تمہارے حال پر بے حد ہے تم جس طرح پڑھتے ہو پڑھے جاؤ تمہارے

یہ وہ حال ہے بعد تھوڑی دیر کے حکیم صاحب پناہ شاہ سے رخصت ہوئے اور قصد کیا کہ حافظ محمود بخش صاحب کو سلام کرتے ہوئے مکان کو جاوین جب حافظ صاحب کی خدمت میں حاضر ہوئے اور سلام کرکے بیٹھے تو حافظ صاحب نے فرمایا کہ پناہ شاہ جیسا ظاہر کی آنکھ سے اندھا ہے ویسا ہی باطن کی آنکھ سے بھی اندھا ہے اسکو بہت تھوڑا نظر آتا ہے غنیمت ہے کہ اسکو ایک گھنٹہ بعد کچھ تھوڑا نظر آگیا اور تمکو مخالفت ورونا دھلی سے باز رہا مگر اپکے فرزند کے ہاتھ کی دی ہوئی روٹی یا اسکی جھوٹی چیز کھا نہ لینا ایک ہفتہ بعد جب پھر پناہ شاہ صاحب کے پاس جناب جلیم صاحب گئے تو ایک ٹکڑا روٹی کا دیکر کہا سچ کہاؤ جناب حکیم صاحب نے تامل کیا۔ پناہ شاہ بولے حافظ نے بہکایا ہے۔ جناب حکیم صاحب فرماتے تھے کہ کوئی فعل پناہ شاہ نے ایسا کیا کہ جس سے میری دل پر نہایت صدمہ پہونچا تھا اور میرا دل اس ٹکڑے کے کھانے کے لئے بیتاب ہوا جاتا تھا۔ اسمین ایک خادم حافظ صاحب کا دوڑا ہوا آیا اور پناہ شاہ کو پکار کر کہا کہ اگر ہمارے لڑکے سے بولا تو یہان سے نکال دونگا میرے دل سے وہ حالت دور ہو گئی اور پناہ شاہ نے مجھ سے وہ ٹکڑا روٹی کا واپس کر لیا حافظ صاحب کا انتقال بمقام امروھہ ۲۹ - رجب ۱۲۳۱ھ کو ہوا۔ نواب نجیب الدولہ اور راجہ ٹکیت راے نائب نواب آصف الدولہ انکے خاص معتقد تھے مگر کوئی نفع دنیوی حاصل نہین کیا۔ ✣

حافظ ایزد بخش ابن حلیم بخش حنفی المذہب حافظ عالم متقی پرہیزگار تھے ۶ - ربیع الاول ۱۲۳۶ھ کو انتقال کیا اور بمقام امروہہ دفن ہوئے۔ ✣

امانت علی ابن حافظ ایزد بخش حنفی المذہب طبیب عالم متقی خوبصورت رجیہ پہلوان تھے مشہور ہے کہ دوسون کی نعل وہ بلا تکلف تکان دیتے تھے اولا دار و غہ پرمٹ تابیا

ایزد بخش ۱۲۱۶ھ ✣

امانت علی ۱۲۵۰ھ ✣

کرنال شاملی و مظفر نگر نیابتاً تحصیلدار کرنال رہے ستتھوین محرم ۱۲۸۵ھ مقام کرنال
انتقال کیا ایک بیٹی انکے تھی ۔ *

ذکر سرفراز النساء *

مسماۃ سرفراز النساء امامیہ بنت امانت علی انکی شادی جناب والد ماجد حکیم محمد امجد علیخان
صاحب طاب ثراہ کیساتھ ہوئی تھی یہ مسماۃ ادائے واجبات و سنن و تلاوت کلام اللہ و
اعتقاد راسخہ ائمہ اطہار و اطاعت اپنے شوہر مین منتخب زمانہ تھین چھتیس برس کی
عمر مین بتاریخ ۲۸ ۔ ماہ ذیقعدہ ۱۲۷۰ھ بمقام امروہہ انتقال کیا انکے بطن سے
کوئی اولاد نہین ہی بوقت احتضار حواس انکے صحیح و درست تھے ۔ سورہ یٰسین و
شہادتین و دیگر ادعیہ اپنی زبان سے بفصاحت تمام پڑھکر انتقال کیا ۔ مرنے سے تھوڑی
دیر پہلے جناب حکیم نیاز علی خان صاحب قبلہ نے دریافت کیا کہ طبیعت کیسی ہی جواب
دیا دنیا کے چھوڑنے کا بہت کم زمانہ باقی ہی لیکن جناب والدہ صاحب سے اسکا
ذکر نکرو انکو صدمہ ہوگا چنانچہ بعد انتقال اپنے مکان موروثی مین جو محلہ قاضی زادہ
من محلات امروہہ واقع ہے دفن ہوئین اور اُس جگہ ایک مسجد اور ایک امام باڑہ
عالیشان تعمیر کیا گیا ۔ متولی اسکے جناب مستطاب حکیم نیاز علی خانصاحب قبلہ مد ظلہ
العالی ہین ۔ یہ مسجد اور امام باڑہ فروش شیشہ آلات جھاڑ فانوس سے زین و مرتب
رہتا ہے ۔ ایام عشرہ محرم اور دیگر ایام متبرکہ مین مجالس عزا جناب خامس آل عبا
علیہ التحیۃ والثنا کی منعقد ہوتی ہین اور شیرینی تقسیم ہوتی ہے ۔ حافظ سید
منظور حسین صاحب امامیہ کا تعلق اس امام باڑہ سے تاحیات انکی رہا دو تین گھنٹے
قریب عصر بیٹھکر ایک منزل کلام اللہ ہر روز پڑھتے تھے ۔ اور فی الحال حافظ محمود خان
امامیہ کا تعلق ہے جو جائداد انکی والدہ صاحبہ اور جناب والدی ماجدی مد ظلہ العالی

واسطے صرف مسجد و امام باڑہ موصوفہ وقف کی ہے ان دونوں وقف ناموں کی نقل ذیل میں درج ہے۔

نقل وقف نامہ

کاغذ اسٹامپ ہفتہ روپیہ

جبکہ مسماۃ ملک النساء بنت حکیم رضی الدین خان زوجہ شیخ امانت علی ساکنہ قصبہ امروہہ ضلع مرادآباد متعلقہ ہائی کورٹ الہ آباد کی ہوں۔

جو مجھ مقرہ نے ایک قطعہ دستاویز وقف نامہ جائداد مفصلہ ذیل کا تاریخ ۲ جمادی الاول سنہ کو بنام حکیم نیاز علی خان صاحب متولی بر کاغذ سادہ لکھوا کر اور العبد اپنے اور بمواہیر و گواہی دیگران سے مرتب کرا دیا تھا الحال بر کاغذ اسٹامپ حسب قاعدہ عدالت تحریر کرا کر بحالت صحت نفس و ثبات عقل اپنی کے اقرار کرتی ہوں اور لکھے دیتی ہوں کہ ایک مکان امام باڑہ دو کہنہ شمالرویہ اور ایک مکان زنانہ متصل امام باڑہ مذکور جانب مشرق مشتملہ عمارت یک دالان و مین آن کھپریل جنوبرویہ و دو کوٹھری و یک چوکھٹی شمالرویہ و ته خانہ و پاخانہ جملہ مکانات تعمیر از خشت پختہ مسقف بچوب و کڑی و چھات و چہادن و چوکھٹ و کواڑ مع ہر دو دروازہ جداگانہ و دیوار احاطہ و اراضی تحت مکانات و صحن و راہ و آبچک مع جملہ لوازم و سامان تیار کردہ مقرہ واقع محلہ قاضی زادگان منجملات امروہہ اور موازی تین بسوہ سات بسوانسی معافی مع زمینداری منجملہ چھ بسوہ چودہ بسوانسی پٹی علیحدہ از جملہ در و بست بست بسوہ معافی زمینداری موضع ہٹوہ اور دس بسوہ معافی مع زمینداری منجملہ بست بسوہ معافی مع زمینداری پیک ہٹوہ پرگنہ امروہہ مذکور جملہ جائداد محدودہ مفصلہ ذیل مالیتی تین ہزار پانسو روپیہ کو قربۃً الی اللہ دوام کو واسطے تعزیہ داری و

مرمت تعزیہ داری حضرت امام حسین علیہ السلام کے وقف کرکے مسمی نیاز علی خانصاحب
ولد نثار علی خان صاحب مذکور ساکن امروہہ کو مکانات و جائداد مذکور کا متولی مقرر کرکے
قائم مقام ذات اپنی کا کیا چاہیے کہ متولی مذکور امام باڑہ مذکور مین حسب دستور مقررہ حال
کے تعزیہ داری مردانہ اور حویلی مذکور مین تعزیہ داری زنانہ و مہمانداری کرتا رہے اور موافق اپنی
رائے کی آمدنی بسات و بسوانسیہای مذکورہ بالا کو مراسم تعزیہ داری و مجالس و تیاری فرش
وغیرہ مین صرف کرے اور متولی مذکور کو کلیتہً اختیار حاصل ہے کہ اپنی طرف سے جسکو اس
کام کی لائق دیکھے اور جانے اپنی حیات مین متولی جائداد مذکور کا کرکے قائم مقام ذات
اپنی کا کرے ورنہ بعد متولی مذکور کے اولاد بزرگ ذکور متولی مذکور کی نسلاً بعد نسل متولی
رہین مگر مذہب اثنا عشری ہونا متولی کا مشروط ہے کسی زمانہ مین کسی متولی کو نسبت
جائداد مذکور کے اختیار بیع و شرا و رہن جائداد موقوفہ مذکور کا حاصل نہوگا اور مجھ مقرہ
کو بعد تحریر وقف نامہ استحقاق تملیک جائداد تنقیح دستاویز ہذا و تحریر وقف نامہ بنام
شخص دیگر کے نہین اسواسطے یہ چند کلمہ دستاویز وقفنامہ تملیکنامہ لکھدے کہ سند ہون
اور کام آوین - +

حدود اربع امام باڑہ مردانہ +

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
حویلی خورد دہنی	حویلی سید محمد مد	حویلی سید محمد مرد	کوچہ نافذہ
امام باڑہ زنانہ	و چبوترہ شاہ ولایت	مذکورہ	

حدود اربع حویلی خورد دہنی امام باڑہ زنانہ

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
حویلی سید علی حیدر	امام باڑہ کلان	حویلی سید علی حیدر	کوچہ نافذہ۔
دکوچہ۔	مذکور۔	وسید داد علی	

حدود اربع موضع ہٹوہ

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
موضع سیتل ڈکیہ	موضع ہریانہ	موضع عسکری پورہ	موضع سیونالی۔
		امیرپور۔	

حدود اربعہ موضع پاک ہٹوہ

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
موضع ہٹوہ	موضع ہٹوہ	موضع ہٹوہ	موضع ہٹوہ

تحریر بتاریخ انیسوین مارچ سنہ ۱۸۹۴ع دستاویز ہذا مقام امروہہ مین لکھی گئی۔ *

العبد عالک النساء بقلم — شہد بما فیہ السید محمد عسکری — گواہ شد شیخ ملہو — گواہ شد شیخ داد علی

صادق علیخان — گواہ شد شیخ شمشاد علی — لا الہ الا اللہ محمد عبدہ علی بن ... — گواہ شد امجد علیخان بقلم خود

محمد جواد نقوی — احمد الدین — فدای دین احمد احمد الدین — نوازش علی — گواہ شد سید سجاد علی مرثیہ خوان۔

حسین علی ولد سید عبد علی — میر صفدر حسین — بابا مرتضی علی

گواہ شد سید شبیر علی ... — صادق علی خان — سید محمد مہدی حسین حسینی — اصغر حسین نقوی

نقل وقفنامۂ دیگر

مینکہ حکیم امجد علی خان ولد حکیم ابو علی خان مرحوم معافیدار ساکن قصبہ امروہہ ضلع مرادآباد کا ہون +

جو موازی ولیسہ دس بسوانسی معافی مع زمینداری منجملہ ہٹی دس بسوہ مع حصۂ باغ سمر وحقی ابنیہ واقع موضع بازیپورہ محدودۂ ذیل پرگنہ حسن پور حقیت مملوکہ مقبوضہ موروثی منمقر کی ہے اب مجہ مقرنے برضا ورغبت اپنی حقیت مذکورہ کو واسطے صرف امام باڑہ و مسجد محدودہ ذیل واقع امروہہ محلہ کوچہ قاضی زادہ کی وقف کرکے حکیم نیاز علی خان ولد حکیم نثار علی خان ساکن قصبہ امروہہ مذکور حیثیۃ معافیداری کو متولی اسکا مقرر کیا متولی مذکور اور انکے قائم مقامون کو چاہیے کہ آمدنی حقیت موقوفہ مذکورہ کی ہمیشہ صرف مجالس جناب خامس آل عبا علیہ التحیۃ والثنا اور صرف ضروری مسجد و دیگر امور خیر متعلقہ امام باڑہ و مسجد موصوفہ مین باختیار خود کرتے رہین اور ثواب اس وقف کا مقرنے بطور ہدیہ ارواح طیبات مسماتان ملک النسا زوجہ شیخ امانت علی و سرفراز النسا زوجہ اولی اپنی کو بخش دیا کہ اس کار خیر سے عند اللہ انکے ثواب ماجور ہوتی رہین اور متولی مذکور کو اختیار ہے کہ اپنی اولاد یا اپنے خاندان مین جسکو لائق اس کام کی جانین اُسکو اپنی طرف سے متولی اس جائداد کا مقرر کردین مگر مذہب اثنا عشری ہونا ہر متولی کا ہر وقت میں مشروط ہے اور جو متولی کسی وقت مین اور جو متولی کی اولاد کسی وقت مین خلاف مذہب ہو جائے تو میری اولاد اور جملہ مومنین امروہہ کو اختیار ہوگا کہ باستعانت عدالت کسی اور شخص کو اپنے خاندان مین سے جو مذہب اثنا عشری ہو متولی مقرر کردین اور ہمیشہ ہر ایک متولی کو در باب تقرری متولی بطور مذکورۂ بالا اختیار ہوگا

کرے یا بعدی اظہار مذکورۂ بالا مقرر کرے اور اگر کوئی متولی یا مقرر متولی مابعد اپنے کے فوت ہو جاوے تو اسکی جگہ پسر اولاد اکبر متولی متوفی کی بشرط موجود ہونے صفات مذکورۂ بالا کے اور در صورت نہونے اولاد کے کوئی شخص لائق بشرط ہونے صفت مذکورہ کے ورثا اسکے میں سے متولی ہوا کریگا اسواسطے یہ وقف نامہ لکہدیا کہ سند ہو اور کام آوے +

حدود اربع موضع بانپورہ +

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
موضع ملکٹہ و بیٹ پور	موضع بالسلی و	کیٹرکی و بعض کلاٹ	بچھیلا و بہٹ پورہ

بلدانہ +

حدود اربع امام باڑہ و مسجد موصوفہ

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
حویلی سید علی حیدر	چبوترہ سید شرف الدین	بجد حویلی سید محمد ہود	کوچہ نافذہ و بعض دروازہ
وراہ قدیم امام باڑہ	صاحب و فرش شاہ ولایت		کلان امام باڑہ موصوفہ ـ

موصوفہ ـ

المرقوم یکم ماہ مارچ ۱۸۸۳ء یہ وقف نامہ بمقام امروہہ بقلم محمد صادق حسین ولد سید غلام حسین ساکن امروہہ تحریر یافت +

العبد	گواہ شد	شہد بما فیہ
احمد علیخان تحصیلدار امروہہ ساکن امروہہ بقلم خود	مرزا واحد علی بیگ ساکن شہر بقلم خود	سید نیاز علی ساکن محلہ مجاپوتہ ـ
		السید محمد حسن بقلم خود ـ

احمد علیخان · سید مہدی حسین حسینی · صادق علیخان · غضنفر حسین ...

گرد شد محمد صادق حسین کاتب وقت منصوبا بقلم محمد صادق حسین ❖

ہمارے انتقال جناب مرحومہ حضرت الدماجد مد ظلہ العالی نے دوسری شادی مسماۃ نیاز النسا دختر شیخ محمد حسن صاحب میں بریلی سے کی جسکے بطن سے ہم دو بھائی اور دو بہنیں ماشاءاللہ موجود ہین اور جناب والدہ صاحبہ بھی کوئی دقیقہ اطاعت و فرمانبرداری مین حضرت قبلہ گاہ صاحب کے فروگذاشت نہین کرتین۔ مگر جسوقت صدمہ مفصود جناب مرحومہ حضرت والدی ماجدی مد ظلہ العالی کو ہوتا ہے بے اختیار آنسو انکھون مین بھر آتے ہین

شیخ حسن ابن شیخ سلطان شیخ اسمعیل ابن شیخ حسن شیخ ابراہیم ابن شیخ اسمعیل شیخ رحیم بخش ابن شیخ ابراہیم ان بزرگون کا حال مفصل دریافت نہین ہے۔ ❖

خدابخش ابن رحیم بخش امامیہ فارسی مین کامل اور فارسی کے ناظم و ناثر تھے عربی کی ضروری استعداد حاصل تھی بمقام لکھنو انتقال فرمایا۔ ❖

شیخ علی بخش ابن خدابخش امامیہ نہایت وجیہ اور خوبصورت اور ذی استعداد و معاملہ فہم تھے انکی شادی دختر شیخ اکرام الدین خان صاحب سے ہوئی تھی جب ملک روہیلکھنڈ مفوض بسرکار کمپنی انگریز بہادر ہوا اور شیخ اکرام الدین خان لکھنو کو واپس گئے تو صاحبان انگریز بہادر نے انکو کاشی پور و ٹھاکر دوارہ کا تحصیلدار یک مقرر کیا دو برس تک تحصیلدار رہکر پھر نوکری چھوڑکر لکھنو چلے گئے وہان زمانۂ نواب سعادت علی خان و غازی الدین حیدر بادشاہ مین چکلہ دار محمدی وغیرہ کے رہے اور ۱۶ جمادی الثانی سنہ کو بمقام لکھنو انتقال کیا انکے تین بیٹے عنایت علی عرف امام بخش محمد علی قاسم علی اور ایک بیٹی تھی جنکی شادی حکیم ابو علی خان صاحب مرحوم کے ساتھ ہوئی تھی جناب حکیم احمد علی خان صاحب والد ماجد مد ظلہ العالی انکے بیٹے ہین۔ ❖

ذکر امام بخش - ذکر حکیم بندہ حسن صاحب -

امام بخش ابن علی بخش امامیہ خوبصورت ذکی متقی پرہیزگار تھے تاریخ ۲۳ محرم ۱۲۹۰ھ ہجری
اسی برس کی عمر مین بمقام لکھنؤ انتقال کیا اور تابوت کربلا مین دفن ہوئے - +
حکیم بندہ حسن ابن شیخ عنایت علی عرف شیخ امام بخش امامیہ خوبصورت کشیدہ قامت رنگ
سرخ وسفید فاضل فارغ التحصیل جامع معقول ومنقول طبیب کامل علوم مین
شاگرد اپنے ماموں حقیقی مولانا مولوی تراب علی صاحب مرحوم کے تھے اور حصول علم
طب ومطب حکیم عبدالصمد عرف حکیم ابو صاحب شاگرد رشید حکیم مرزا محمد علی صاحب مرحوم سے
کیا اور سرکار عالیجاہ چودہری حشمت علی صاحب بہادر تعلقدار وآنریری مجسٹریٹ ورئیس
سندیلہ ضلع ہردوئی ملک اودہ مین معزز ومحترم بعہدہ طبابت مدت دراز تک ملازم رہے
اور تمام امرا وغربا کو انکی ذات سے فیض تھا خاص اہالیان سندیلہ و اطراف وجوانب
کے مریض بکثرت آتے تھے اور شفا پاکر شادان وفرحان چلے جاتے تھے - اکثر اوقات
خود سرکار موصوف اورنگ آباد وخیرآباد وملیح آباد وکاکوری وغیرہ بغرض علاج و
معالجہ بھیجتے تھے مطلب بہت وسیع تھا دست شفا خدا نے ایسا عطا کیا تھا کہ مریض
روبرو آیا گویا کہ صحت ہوئی - +
ایک مرتبہ بمقام سندیلہ خاص مرض ہیضہ بکثرت ہوا تمام رؤسا وامراے سندیلہ پریشان
ہوکر لکھنؤ وکانپور ودیہات وغیرہ چلے گئے یہان تک کہ از جانب سرکار منادی ہوئی
کہ قصبہ کو خالی کردو مگر حکیم صاحب موصوف نے حالت مرض مین غربائے سندیلہ کو
چھوڑنا پسند نہ کیا اور جو مریض آتا تھا وقت وبیوقت اپنا عصاے پیری لیکر بدون کسی
اپنے ملازم کے اسکے ہمراہ جاکر خوب کوشش ومحبت سے دوا وعلاج کرتے تھے منکسر المزاج
حد سے زیادہ تھے خلیق - حلیم - خوش مزاج - خوش لباس - ظریف بیحد تھے مہمان نوازی
غربا پروری بھی طریقہ انکا تھا - مروت سخاوت بھی کمال درجہ تھی طمع کی طرف تک انکے پاس نہین
تھی اور بہت عابد وزاہد متقی ابرار تھے - قرآن مجید روزمرہ تلاوت فرماتے تھے فرقان قرآن حمید
ایسا یاد تھا کہ اکثر اوقات حافظون کو حالت تراویح مین ٹوک دیا کرتے تھے - اسماے شاگردان
جناب موصوف ذیل مین درج ہے - +

اسماے شاگردان جناب موصوف

حکیم امداد حسن ولد حکیم بندہ حسن صاحب مرحوم - حکیم عاشق حسن ولد حکیم بندہ حسن صاحب مرحوم -
چودہری محمد عظیم صاحب تعلقدار سندیلہ - حکیم سید جاوید علی صاحب شاگرد رشید -
قاضی حسن سندیلوی - عاشق علی سندیلوی - چودہری محمد جان - چودہری علی جان - +
شیخ لیاقت حسین - + بتاریخ ۵ - ماہ ذیقعدہ ۱۲۳۳ہجری بمقام لکھنؤ پیدا ہوئے کتب

مفصلۂ ذیل انکی تصنیف تھا - حاشیہ اقصرائی - یہ حاشیہ بزبان عربی نہایت عمدہ ہے - حل مطالب اقصرائی کے واسطے کافی - سلطانی مطبع میں جو اقصرائی چھپی ہے حاشیہ مذکور کے اکثر حاشیے بحوالہ نام نامی جناب موصوف اسمین ثبت ہین - کتاب جامع المفردات علم طب مطبع حسنی لکھنو میں سنہ ۱۲۸۳ ہجری چھاپہ ہوگئی ہے - بمقام کانپور بعمر ۷۲ سال انتقال کیا ۲۲ - ماہ ربیع الاول سنہ ۱۲۹۳ ہجری کربلای محلہ نواب گنج واقعہ کانپور مین دفن ہوے ہین انکے دو بیٹے ایک حکیم امداد حسن - دوسرے حکیم عاشق حسن ہین - +

حکیم امداد حسن المامیہ ابن حکیم سید حسن جوان فہیدہ ذکی الطبع طبیب ہین پدر بزرگوار کے شاگرد بتاریخ ۱۹ ماہ ذیقعد سنہ ۱۲۵۰ ہجری بمقام لکھنو پیدا ہوے امروہہ مین مطب کرتے ہین انکی تصنیف رسالہ مقاصد حکمیہ و مطالب طبیہ ہین جو مطبع علوی لکھنو مین سنہ ۱۲۸۲ھ مین طبع ہوا - انکے تین بیٹے ایک ناظر الحسن دوسرے حمید الحسن تیسرے لئیق حسن ہین - +

حکیم عاشق حسن المامیہ ابن حکیم سید حسن بتاریخ ۵ - ماہ ربیع الثانی سنہ ۱۲۶۱ھ بمقام لکھنو پیدا ہوے سلیم الطبع عابد فارسی دان ہین بمقام کول علیگڈہ عدالت صاحب جج بہادر مین نائب محافظ دفتر بمشاہرہ پچیس روپیہ ماہوار کے ہین انکی تصنیف رسالہ نتائج حسینیہ در مسائل حکمیہ ہے جو مطبع علوی لکھنو مین سنہ ۱۲۹۰ھ طبع ہوا انکے دو بیٹے ایک حبیب حسن دوسرے حسیب حسن ہین - +

محمد علی ابن علی بخش المامیہ خوبصورت متقی پرہیزگار سخی تھے بمقام لکھنو پیدا ہوے - انکی سخاوت کا ایسا مرتبہ بلند تھا کہ اکثر اوقات پانچ پانچ سو روپیہ ایک ایک آدمی کو ایک ایک مرتبہ امر خیر مین دیا تاریخ ۲۸ - ماہ جمادی الثانی سنہ ۱۲۸۰ھ بمقام لکھنو بعمر پچہتر سال انتقال کیا اور تال کٹورے کی کربلا مین دفن ہوے جسمین قریب نصف کی حصہ انکے ورثا کا ہے - انکے ایک بیٹی تہین جنکی شادی حکیم مشتاق علی خانصاحب مرحوم سے ہوئی تھی چند دہات جناب موصوف نے واسطے امور خیر کے وقف کیے چنانچہ نقل وقف نامہ یہ ہے - +

نقل وصیت نامہ متعلق نسبت دیہات رام پور وغیرہ پرگنہ رسول آباد ضلع کانپور نوشتہ شیخ محمد علی صاحب مرحوم +

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بر رؤسا عالی مقام و امراے ذوالاحترام خصوصا حاکمان وقت مخفی و محتجب نماند کہ مواضع مفصلۂ الذیل بمرسائیدہ ذات خاص من است و عندالبیع بہاے ان بلا ساقط از قیمت مین خرید ہ منابا و متصرف و ممکن بلا منازعت - + تفصیل دیہات واقع ضلع کانپور -

دیہات واقعہ پرگنہ بہوگنی پور مع اصلی و دخلی و خارجی - ہے ،

گوپال پور	اکبر نگر	مداری پور	امرودہا
پورہ ہیرا	دولت پور	چاندا پور	معافی مکارم علی واقعہ چاندا پور -
پنہا مع رسول پور و محمد پور چہیر ہٹہ واقعہ چاندا پور -			

دیهات واقعه پرگنه رسول آباد معه اصلی و داخلی و خارجی - صدم

موضع تهری پیترابار رام پور پله بان حافظ پور عرف گوکهروا تار خاص

دیهه واقعه پرگنه اکبرپور عرف موضع فریدپور معه اصلی و داخلی و خارجی - یکم

ازین دیهات چهار قریه موضع رام پور و تار خاص و پیتری پیترابار و حافظ پور عرف گوکهروا معه اصلی و داخلی حسبة لله برای اخراجات سادات و مومنین و قرآنخوانان و مجالس عزای حضرت خامس آل عبا علیه التحیة و الثنا وقف کردم و منتظم و متصرف آنها جناب ممتاز العلما سید محمد تقی صاحب بالالقابه را ساختم و وصیت نامه معه بند تفصیل مصارف هم بجناب معز الیه تفویض نمودم و یک موضع چاندا پور معه معافی سید احمد رضا و سید محمد رضا علاقه پرگنه بهوگنی پور بنا بر مصارف اللخانه جعفر علی مرحوم اولاد اکبرم تا به حین حیات او و دران دیگر مصارف واهی هم شامل اند و بعد او منافع همه موضع بنا بر مصارف واهی خواهد شد و بعد مرگ او ازان هم آنچه برای او مقرر است در صرف سادات و مومنین شامل کرده خواهد شد که وصیت نامه علحده نوشته داده ام ازان واضح خواهد شد که کدام مصرف دران نوشته ام هرکسی که در رز مرقوم خیانت پذیرد گنهگار خدا و رسول و رو سیاه عقبی گردد و سوای پنج موضع بگین به مسبوق الذکر دمایتعلق بکنیزک فاطمه دختر حقیقی خودم که سوای آن وارثی و مستحق دیگر ندارم سپردم و بخشیدم و کیفیت و کمیت منافع و محاصل مو اضعات در وصیت نامه دختر مذکوره مصرح و موضح خواهم نگاشت و این مکانات نیز از ملکیت ذات خاص خود میدارم فقط

تفصیل مکانات

دو قطعه

مکان پخته دولت والا که تمام از دولت خریده بودم ۔	یک قطعه
مکان آبائی که خام بود آن را پخته کردم و نیم حصه بشرکا بان دادم ۔	یک قطعه
چهار قطعه خریده مکان از مرزا حسن علی بیگ و سنا رنه یکی محلسرا دوم دیوانخانه اندرون پهاتک و دو قطعه مکان واقعه شده ی عمارتی که یکی از یکی ملحق است و تمام بود آن را پخته کرانده ام ۔	نه قطعه
دو قطعه مکان که یکی بنام انار واله دوم ملحق از ان که بیرون پهاتک و مقابل مکان نواب مرزائی صاحب مرحوم اند ۔	دو قطعه
قطعه مکان تمام نو تعمیر متصل مکان ڈہیته هوریا ۔	یک قطعه

از جمله ده قطعه مکان شده نه است ازین دو قطعه مکان یکی انار واله که خریده از جناب خواجه حسن خان صاحب و دومی که ملحق از انست این هر دو مکان را برای قیام سادات و مومنین تعلق جناب ممتاز العلما سید محمد تقی صاحب قبله نمودم و اختیار میدهم که خواه کسی را در ان فروکش کنانند و خواه کرایه آن بسادات و مومنین بدهند از ان مکانات مذکوره ما را و وارثان ما را هیچ سروکار نماند و باقی مکانات را مالک تو ر حسینی ام مگر بوعیکه در وصیت نامه خواهم نوشت مطابق آن عمل سازند و اختیار دارند دیگر عمل کنند یا نکنند فقط

العبد

مهر
محمد علی

	نقل وصیت نامه مصدقه رجسٹری +	

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد و آله الطاهرین بنده شیخ محمد علی ابن شیخ علی بخش ساکن لکهنو در صحت نفس و ثبات عقل اقرم این سطور ام که چار قرچه سوم فصل

و تفصیل حدود اربعهٔ آنها اینست بجز دو صحت که تفصیل شرائط آنها بعد و ثمات من بعد ترسی جایه خواهد بود فقط

حدود اربعه بر چهار قریه وصیتی پرگنه رسول آباد ضلع کانپور معه اصلی داخلی خارجی —

معه موضع

رام پور پهتمان پرگنه رسول آباد — حافظ پور پرگنه رسول آباد —

یکم یکم

شرقی ملحق سوانه موضع کسورا غربی ملصق سوانه حکیم پور شرقی ملحق موضع بهارامو غربی ملصق سکندرا باده

پرگنه رسول آباد — پرگنه ایضاً — پرگنه رسول آباد — پرگنه ایضاً —

جنوبی متصل سوانه موضع کسورا پرگنه ایضاً — شمالی ملزق سوانه موضع سکرسی پرگنه ایضاً — جنوبی متصل موضع رامپور بهارامو پرگنه ایضاً شمالی ملصق کهیره پرگنه ایضاً —

چهتری پتر هار پرگنه رسول آباد — نار خاص پرگنه رسول آباد —

یکم یکم

شرقی ملحق موضع حکیم پور بسرا غربی متصل موضع بیر دهانپور شرقی ملحق بهت دسرا و بهون پور غربی ملصق نار خورد پرگنه

و نار خاص پرگنه ایضاً — پرگنه ایضاً — پرگنه ایضاً ایضاً —

جنوبی ملصق موضع کسورا و پرد پور شمالی ملزق موضع هر سنگه پور جنوبی ملحق موضع حکیم پور و شمالی ملزق هر سنگه پور و نار خورد

پرگنه ایضاً — و نار خورد همه چهتری پتر هار — و موضع سرسولی —

و حال حاصل نکاسی تمام همه وجوه هشت هزار و پنجصد و بیست و پنج روپیه نیم آنه باد بالا بانیطور است که در صورت کشتکاری و پیداواری اجناس شالی مداخل آنها زیاده و در صورت عدم پیداواری اجناس سابق الذکر محاصل آنها کم بلحوظ می آید و بعد دادن جهان

... وهشتصد و دو روپیه نیم آنه گردان ... هزار و هفتصد و هشتاد و چهار روپیه

در آمد مالگذاری سرکار عالی در قاریه بین تفریح -

راهی پور مع شرکیه کمار	حافظ پور مع شرکیه کمار	چتری بزرگ مع شرکیه کمار	ناظر خاص مع شرکیه سرکار
[illegible]	[illegible]	[illegible] ۱۵	[illegible]

وچهارصد و نود و هشت روپیه چهار و نیم آنه خرچ دیهی و تنخواه ملازمان است منافع آن مبلغ [illegible]

شش هزار و هفتصد و سی و شش روپیه و نه آنه پاو بالا باقی میباشد بصیغه زمینداری مملوکه و مقبوضه

حاصل کرده ذات خود بلا شرکت غیری و بی مساهمت احدی الی الآن بقبض و تصرف مالکانه

خود میدارم الحال برضا و رغبت خود بلا اکراه و اجبار قریات مذکوره اصلی مع داخلی و معافی

مزید و سائر حقوق مرافق داخلیه و خارجیه مع جلکر و بنکر و اشجار مثمره و غیر مثمره من کل قلیل و

کثیر هو فیها و منها و الیها و علیها مع بقایای سنوات و تقاوی و آنچه غله لغایت ... و

و آلات کشتکاری سیر و کتراه وغیره و نیز قند سیاه مع مکانات و آنچه نحو بلا باقی هرچه نقد در دست

همراه اوست برای مصارف که مفصلا ذیل بقصد رضای الهی و حصول خیر و ثواب نامتناهی

وقف کردم وقفا مؤبدا صحیحا شرعیا جایزا نافذا غیر مشروط و لا معلق بس مجمعا لجمیع

لوازم الصحة عاریا عن کل شوائب الفساد و البطلان و موقوفات مذکوره را از ملک خود

اخراج کردم و جناب مستطاب مجتهد العصر ممتاز العلما سید محمد تقی صاحب خلف ارشد مولانا

و مقتدانا المرحوم السید حسین ابن علی الشهیر به سید میرن صاحب المخاطب بسید العلما اعلی

الله مقامه فی علیین راقم و ناظر متولی این موقوفه ساخته با قباض خود جناب ممدوح را

بر عقارات موقوفه مذکوره قابض و متصرف گردانیدم و وعده لازم الوفا کردم که تمام ناجی

... عالیجناب ... بصیغه تولیت بعد اخراج نام خود از خانه ملکیت در دفتر کلکتری خواهم نویسانید

از صورت تاخیر [illegible] و بدون والاجابات اختیاری ملتمسکه از سند متمسک فقیر و دخل نخود و مطابق
به وصیت درخواست بکلدی ضلع گنده ابند بحکم او حال مالم خود با خراج نام من حاصل سازند
پس من واقف برای انشاء ام ابیچگونه استحقاق ملکیت در اوقاف مذکوره باقی نماند و جمیع عمل
الحمد موقوفات و اطلاق منافع ابدا مؤبدا واجب و لازم گردانیده و برای من واقف اختیار
رجوع و برگشتن از آن باقی نماند و بوجه من الوجوه انتقال آن از رو بیع و رهن و هبه و تملیک
و توریث و اجاره و استمراری و مقرری و دوامی و منسی و امثال آن گاهی نمی تواند شد و غیر
مصارف دیه مذکوره ذیل اصلا صرف منافع آن بمصارف دیگر جا جایز نخواهد بود من بدله
بعد سمعه قابمه اسمه علی الدین مید لونه و ضابطه نظر و تولیت چنان قرار داده ام که آن جاییکه
تا دوام الحیات که بفضله تعالی از عمر طبعی متجاوز باد به نفس النفیس متوجه این شغل خواهد بود و خواه
هرکسیکه خواهد سپرد اقدام او باین کار عین مصلحت خواهد بود و کذا نسلا بعد نسل مرعی و معمول خواهند
بود و در صورت مساوی از اولاد آنجناب در صفات مذکوره و اجازت نه دادن متولی سابق بتعیین متولی
لاحق عمل بقرعه لازم خواهد بود و خداوند کریم بفضل عمیم خود وجود چنین اشخاص در آن سلسله پیوسته
تا قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باقی دارد و بر تقدیر فرض خلاف آن که انشاء الله من قبل
از من مفقود است و نیز در صورت انکار چنین کس از تولیت و نظر در حالت پیش آمدن محظورات
دیگر که بعد از این مصرح میشود امر تولیت با قرب ورثان من واقف که شیعه اثنا
عشری باشند بناچاری رجوع خواهد کرد نسلا بعد نسل بتقدیم الاقرب فالاقرب بشرائط
مذکوره الذیل باقی خواهد بود و در صورت تساوی چند کس در قرابت منحصر ترجیح ارشد و در صورت
تساوی عمل بقرعه لازم خواهد آمد و لیکن کسی را قابل و متوجه حال خود نمی یابم الا بیجز دار احمد علیخان
و میان بنده حسن میخواهم که بکسی بیخ بالا دمن و وارثان من رجوع نشود چراکه آقا علی خان خود ساکن

[illegible] خواهد گردید بنابرین کمال [illegible]

بهبود شود اول آنکه پیست رعیت بعد و در تفهیم سکنه و مزارعان آبادی زمین و کثرت زراعت

و عمارت حاصل نماید که باید متوجه باشد و مرمت چاه‌ها و تالاب‌ها و اصلاح امور زراعت و بند

و سعی بجا آرد عند الضرورت بکمال کفایت اندیشی مرعی دارد و اخراجات [illegible]

متولیست بر بلاد نماید و متفرق شود از محاصل ده بیسه هر وقت مهیا کرده باشند -

دوم اینکه انتظام تحصیل وصول بوجه شایسته بعمل آرد که رعایا از به یا بسر و پا نشوند و در بقایا

در آخر سال گردد و خواه گماشته متدین و عمله معتبر بکفایت اخراجات تحصیل مامور سازد و

خواه از روی مصلحت اندیشی به یکی از معتمدین بعد نویسانیدن بالضامنی معتبر ٹھیکه

چند ساله بمیعاد قلیل دهد بشرطیکه در حضر و در صورت خرچ تحصیلها توفیر یکه از زیاده

عشر کل محاصل قریات و میعاد زیاده از پنجسال نباشد و کمال احتیاط کند که هیچ حال [illegible]

محاصل و منافع راه یافتن نتواند و در سر حد سوانح تخلفی نیاید و از باعث تنگ گیری رعایا

ویران نشود -

سیوم آنکه زر مالگذاری کلکٹری و جمله مطالبات سرکاری بروقت معین بلا اهمال و

تاخیر ادا کرده باشد تا نوبت نیلام و بیع سلطانی و تبدیل بند و بست و اشتهار آن نرسد

واجبست که چهار پنجهزار روپیه را ازین منافع کاغذ نوٹ خرید نزد خود جمع دارد که

بروقت ضرورت احتیاج یا افتادن آفت ارضی و سماوی بکار آید تا هنگامیکه این قدر زر

از منافع مجتمع نشود امر خیر ملتوی ماند و سود آن نیز برادر منافع دیه بمصرف سادات

و مومنین آرند و بعد جمع کردن این حسب تفصیل ذیل تقسیم منفرد نموده باشند کاولاضافت

ماهوار [illegible] و الاعزل متولی [illegible] حسب صراحت تحت لازم خواهد آمد -

چهارم آنکه بعد از منهائی اخراجات مرقومه بمصالح چنانچه بالا است و دین سرکاری هرچه باقی ماند
موافق تفصیل ذیل علاوه از حصص مستحقین مرقومه کرده حساب آن ماه بماه و سال بسال
بموجب درست سازد که هرگاه اخوان مستحقین و حکام عالی مقام خواسته باشند
بوقت ملاحظه توانند فرمود -

پنجم آنکه اولاد و احفاد من واقف اگرچه از ملکیت این قریات حقی و نصیبی ندارند لیکن بقصد تقرب
از روی وصیت خودم مراقب و نگران احوال این عقارات موقوفه و متفحص حال متولی خواهند بود
بشرطیکه متقی و پرهیزگار باشند پس هر نحوی که از روی مصلحت اندیشی در تخصیص بمتولی خواهند گفت
و از مصالح این قریات هرچه از روی صواب نمائی بی شائبه نفسانیت ظاهر خواهند کرد شنیدن
آن و عمل کردن بشرط مناسب بودن دلنشین پذیرا فرمودن آن متولی لازم خواهد بود و همچنین از درست
کرده نقل حساب جمع و اصل باقی و جمع خرچ سالانه هموار ماه بماه و سال بسال متولی با قرب وارثانم
که رسیده باشند خواهد داد بشرطیکه فتور در خرچ وغیره واقع شود و سبب بی انتظامی در دیه
رود یا اگر کدام امر سهواً یا عمداً اخلاف قرارداد من واقف از جانب متولی بظهور رسد یا
در ادای دین سرکاری فتوری رو دهد هر فرد واحد از اقرب وارثانم اختیار تعرض آن
خواهند داشت و در حالت اصرار متولی بر چنین امور ناجایزه او را اختیار خواهد بود که بحکم
شرعی یا برجوع حاکم وقت یا بهر سبیلیکه ممکن شود و موجب فتنه نباشد متولی را از تولیت
خارج ساخته او دیگر وارثان متولی اول که لیاقت داشته باشند بتولیت قیام نماید و دین
سرکاری ادا کرده بموجب شرائط معهوده بجا آرد که غذا ماهانه و سالانه دیگر وارثان که لائق
و عابد و زاهد باشند سید امجد علیخان همشیره زاده من و بنده حسن که امامی اثنا عشری
بتقدیم الاقرب فالاقرب میداده باشند بشرط آنزمان که در کسی امر مخل واقع شود و اگر نه

... کردن آنها ضرورت نیست [illegible] سی عزیز خواهد شد و [illegible]

بعنوان مهلک که نام آنها در [illegible] نیست و تعمیر کرده منتظر بوده [illegible]

تعلق بجناب [illegible] اگر [illegible] بیع رحمت [illegible] باشند و

جناب سکونت یکجایی کمی [illegible] خواهند شد پس در آن مکانات اندما عزا

دخلی نیست -

ششم آنکه میان سراج الدین [illegible] از دست زمانه تنگ برای اوقات گذاری

شان چهار روپیه ماهواری مقرر کرده ام و انجناب از انحال چهار روپیه ماهواری تا حین

حیات شان مرحمت مقرر سوده باشند -

هفتم آنکه خدام والا برای صرف ملازمان ذاتی خود سه صد روپیه سالانه میگرفته باشند -

هشتم آنکه تا حین حیات غلام رضا خان صاحب که با بنده قرابت و محبت دارند مبلغ شصت

روپیه سالانه که لایق شان نیست میدهند اگر در بعد حیات جناب ممدوح برسر روزگار شوند احتیاج

دادن نیست بعده این روپیه را نیز بسادات مومنین تقسیم فرمایند -

نهم آنکه مبلغ شصت روپیه سالانه به شیخ نجابت علی صاحب تا بحین حیات و بعد قضای شان

اینهم بسادات مومنین -

دهم آنکه مبلغ سی و شش روپیه سالانه بمردم خانه میر خورد از قربان علی مرحوم [illegible] تا حین حیات

یازدهم آنکه مبلغ سی روپیه سالانه بسید علی رضا صاحب ساکن نصیرآباد تا حین حیات -

دوازدهم آنکه مبلغ پنجاه روپیه سالانه بمردم خانه مرزا جان صاحب که سابق ملازم و کارنده [illegible]

پسران شان علی محمد و برادر او محمد جان [illegible] تا حین حیات

بعد ازین بسادات مومنین تقسیم شود دیگر تنخواهات زندگی [illegible] شان [illegible]

ششم آنکه مبلغ پانزده روپیه سالانه بجهت ... صاحب نذر کالی اولاد بندگیه حضرت
گرد بیان آن انبیه شیون نزد که اتفاق با تمام مرد جانی ... شان او خود سال تجاوز
خواهد بود بعد این مدا هم بسادات و مستحقین تقسیم فرمایند ـ

چهارم آنکه قرآنخوانان پانصد روپیه سالانه که تفصیل خواندن آن علحده نوشته خواهم داد درین
اول خواهد شد تا حسنات خواندن آن بارواح آنها که رقم خواهم زد بخشند تفصیل پانصد روپیه سالانه
قرآنخوانان که مختصر عرض می نمایم بعد اول که نام جناب رسالتمآب است دو نفر قرآنخوانان بمشاهره
چهار چهار روپیه که سالانه شان نود و شش روپیه شد و ثواب خواندن باسمائی که در آن مد
مستند بخشند و در مد دوم که نام حضرت آباست یک قرآنخوان چهل و هفت روپیه سالانه و
ثواب خواندن بارواح اسمای زیرش و در مد سوم که اول نام شیخ علی بخش است دو نفر قرآنخوانان
نود و شش روپیه سالانه ثواب خواندن بارواح مرقومه زیر آن مد و در مد چهارم که بشروع نام محمد علی
است یک نفر قرآن خوان چهل و هشت روپیه سالانه ثواب آن خواندن بارواح اسمای آن مد
و در مد پنجم که در آن نام محمد علی و شیخ قاسم علی برادر من حقیر است چهار نفر قرآن خوانان که بجمله آن
هر نفر بچهار چهار روپیه ماهواری و یکی میان نصیر الدین بمشاهره پنج روپیه که سالانه آنها دو صد چهار
روپیه گردید و درین حسنات برادرم هم شریک شوند و خرچ جمله قرآنخوانان پانصد روپیه بدین نمط
گردید و هشت روپیه که باقی ماند آنرا بنا بر پارچه سرمائی و گرمائی میان نصیر الدین را عنایت
میفرموده باشند و حال بیعت میان نصیر الدین از ابتدا اسمها واضح خواهد شد ملاحظه فرمودن آن
پر ضرور ـ

پانزدهم آنکه چهار صد روپیه سالانه برای مجالس ذات خاص و دیگر عزیزان قربانی که از تفصیل واضح
خواهد شد تفصیل چهار صد روپیه مختصر اینکه مد اول که اسم جناب رسالتمآب با دیگر اسمهاست

بیست و پنج روپیه هشت عدد آن بحج ... را قربانی عید الضحی و بیست روپیه با طعام و شیرینی
آنچه مناسب باشد مجلس نمود تقسیم فرمایند و در مد دوم که شروع از نام غفران مآب است
چهار روپیه را قربانی عید الضحی و بیست روپیه با طعام و شیرینی مجلس و در مد سوم نام شیخ
علی بخش است هفت روپیه را قربانی و سیزده روپیه با مجلس تقسیم آن برابر حضور و در مد چهارم
نام محمد علی است سه روپیه را قربانی و هفت روپیه با طعام مجلس و در مد پنجم نام محمد علی و نام
برادر راقم این سطور است شش روپیه را قربانی عید الضحی و یکصد و هفتده روپیه بنا بر مجلس
سال که هندیان برسی و دیگر گویند تقسیم این همه برابر حضور است اگر به قبرم جا باشد آنجا وگرنه
در امام باره غفران مآب و تقسیم این نهج باشد که اول طعام بخانه سادات و مومنین فرستاده شود
و بروز مجلس شربت تا که غوغای مردمان نشود و بروز تولد امام آخر الزمان پنجاه روپیه نزد دخترم
فرستاده دهند که نیاز کرده خواهد داد و برای مجلس عشره محرم تا چهلم دو صد روپیه تقسیم طعام
بهمین طور شود که اول بخانه سادات و مومنین فرستاده دهند اگر در مجلس تقسیم شربت گردد
و اگر به قبرم جا باشد آنجا والا نه در امام باره غفران مآب و خبرگیری و ذاکران از همین روپیه
کرده شود۔

شانزدهم آنکه یکصد روپیه بخرچ برد و صحیحی در حالیکه راقم و برادر صاحب قصد انخواسته در این شهر هم
بمیرم و در صورت بودن قبرها در این شهر یک کس بدر ماهه سه روپیه که روشنی هم کند و جاروب
هم دهد بر قبر بنده و برادر بنده و امام باره یعنی بجای ضریح مبارک و شمعهای برای روشنی
هر سه جا چهار روپیه ماهواری مقرر نموده دهند چونکه هر سه جا بیک دفعه واحد روشنی غیر ممکن باید
یک ماه صرف آن دیده هر دفعه مقرر کرده دهند و یک روپیه هشت آنه در ماهه سقه و یکروپیه
چهار آنه ماهواری جاروب و یکروپیه برای بوری قسم شیرینی بنا بر مجالس روز پنجشنبه ...

... قرائت نماید بسبب آنکه خواندن قرآن و درود ... ائمه معصوم علیهم السلام خود ... نموده ... کرده باشند - +

پنجم مبلغ سی و شش روپیه سالانه بمیر ... علی صاحب ... تا حین حیات ایشان ... - +

... مبلغ یکصد و بیست روپیه بمیرزا آقای ... صاحب که محسن بنده ... تا حین حیات ... آنها سر ... احتیاج دادن ... ... نیست ... از این قربات ... قبول خواهند کرد پانزده روپیه ماهواری ... ... آن نوکری ماند ... ازین سالانه تعلق ندارد چرا که این براه ... آن پانزده روپیه بوجه نوکری ... حقیقت ... ایشان ... می‌کنند - +

... مبلغ یکصد و بیست روپیه سالانه بنابر صرف کنیزکان همشیره صاحبه ... مردم خانه مرزا صفدر علی صاحب تا حین حیات میداده باشند - +

بستم مبلغ نود و شش روپیه سالانه بشیخ رضا علی صاحب که عزیز من اند تا حین حیات ایشان عنایت فرمایند - +

بست و یکم مبلغ یکصد و بیست روپیه سالانه به لاله دیبی پرشاد صاحب که قدیم رفیق من اند تا حین حیات ایشان عنایت فرمایند ... صاحب مسطور ... روپیه سالانه ... اطلاع ... می‌باشند اگرچه ضعیف اند لیکن برآمد کار بسیار خواهد گردید چون مبلغ مذکور ... کل ... هزار و ... سی و شش روپیه و ... آنه ... و بالا اند ... مبلغ یکهزار و ... صد و ... روپیه بوجه سالانه ... صرف شده ... بکهزار و پانصد ... روپیه ... آنه ... و بالا ... ماند

صرف این هر دو امور دیگر هر وقت یا آمدن که حضور عنایت فرموده طلب عرض خواهم کرد فقط این
منظور نفرمایند و زر کمی و بیشی فوق و غیره همراه این زر بقیه مساکین سادات و مؤمنین خرچ
خواهد شد مطلب من این است که این روپیه بکسانیکه در خود استطاعت و مقدرت هیچگونه نداشته
و محتاج نان شبینه باشند و نیز در شادی دختران ناکتخدا و کفن دفن سادات مؤمنین قلیل البضاعت
صرف بوده باشد و جناب عالی حسب وعده من وقت پیش شدن شادی صبیه میان نصیر الدین مرحوم آن
خواهان پنجاه روپیه و پیش آمدن شادی دختران شان جناب سامی موافق تجویز خود خواه صد
صد روپیه خواه پانزده روپیه مرحمت باوشان خواهند ساخت زیاده ازین فرد بیست مبلغ
صد روپیه برای شادی دختر علیمزاد اماد مرزا صفدر علی صاحب مرحوم عنایت خواهند فرمود
مبلغ یکهزار پانصد چهل و نه روپیه نه آنه پاؤ بالا که بعد تقسیم اسم واری باقی مانده و یک سال میعاد
شادی دختران علیمزاد و میان نصیر الدین یکی سه صد پنجاه روپیه خواهد افتاد و بسال دیگر باین
یکهزار هشتصد نود و پنج روپیه نه آنه پاؤ بالا خواهند شد آنرا در صورتیکه از عنایات ایزد بسیار
بخش کدامی آفت ارضی و سماوی رو نداده و حاکم هم اضافه نگیرد تقسیم آن بطرز تنخواه یا بطور دیگر
در سال دو بار و یکبار در خریف و یکبار در ربیع که منافع دو مرتبه خواهد آمد آنرا بسادات و مؤمنین
و در عشره محرم هر کس که استطاعت نداشته باشد آنرا ابنابر تعزیه داری شرعی برای شمع و شربت
حسب تجویز خود بدولت تقسیم نیز بابت عشره محرم و چهلم و شربت قند یا شکر مجرد صرف مجالس
حضور آنچه خرچ شود تقسیم فرمایند حتی الوسع بسعی و کوشش بسیار مبلغ هفتصد روپیه سال که
کربلای معلی بنا بر زائران هندیان که بفقر و فاقه مبتلا باشند فرستاده باشند و یکه دوست
بنده مسمی به حاجی حسین قندهاری که در نجف اشرف دوکان دستفروشی داشتند حالا معلوم
نیست که دوکان میدارند یا نه برای من نالایق دعا میکنند و زیارت میخوانند و هر چه مرا میسر می آید

ایشان میفرستادم از روزیکه جناب میر باقر صاحب شیلی جنت آرامگاه شدند آمد و رفت
منقطع کربلا مسدود شد از آنروز باوشان هیچ نرسید درین هفت صد روپیه مبلغ پنجاه روپیه
سالانه بنابر جناب حاجی صاحب ممدوح تا حین حیات ترسیل فرموده باشند و پنجاه حاجی صاحب
اینست که سابق ملازم آغا محمد صاحب تاجر بودند و بعد فرستادن روپیه کربلا هرچه باقی مانده
محفوظ و الآن روپیه را بروقت طور شادی دختر کدامی سادات و مومنین که از کروه وارثان
ایشان هیچ صورت نشود دران صورت قدری قلیل بموجب عقد شرعیه و در تجهیز و تکفین
سادات و مومنین و دیگر محتاج باشند را از کروه وارثان شان صورت دفن و کفن نشود برای حاجت
روائی سادات و مومنین که بفقر و فاقه مبتلا هستند مرحمت نمود تقسیم فرموده باشند و در آن
سال که خرچ شادیهای دختران مذکوره بالا سه صد پنجاه روپیه خرچ خواهد شد در آن سال روپیه
کربلای معلی و تقسیم اینجا کمی خواهند فرمود لیکن مطلب فقیر اینست که بهیجا جان برسد و جناب مرزا محمد علی
صاحب که بسیار محب و عنایت بر حال این فقیر میدارند و بالفعل در سرکار شاهی ملازم اند و قیام
کلکته میدارند اگر خدا نخواسته ترک روزگار نمایند تا زمان شدن روزگار جای دیگر یکصد روپیه
سالانه کمی در مبلغان کربلای معلی و اینجا نموده بجناب ممدوح تا حین حیات مرحمت میفرموده باشند
دیگر عرض اینکه محسن علیخان مرد شرفا از دست عیال و اطفال پریشان حال مبلغ بیست و چهار
روپیه سالانه تا حین حیات شان مرحمت فرموده باشند و انتظام دهات مختصر عرض مینمایم
که ناظر داری گنگ بشی لال بسیار ضرور چرا که مردم هوشیار و لایق است و بالفعل محیط هم هست
که فقیر او را اختیار کلی داده بود و هر کارنده که مقرر فرمایند تا به آگاه شدن و محیط گردیدن بر
دهات و رسم راه کردن از آسامیان از نامبرده موافقت ضرور لیکه انچه نظر و نسق خواهند
مضائقه ندارد و تنخواه پتواری حافظپور هرچه هست او خواهد گرفت مگر تنخواه پتواری موضع

پتری چہار دو صنع تا راز متوری سرکار من او مالکم میباد م جناب حکم خواہند کرد کہ اپنے خواہ مجوب
رجسٹر بسرکاری است بگرفتہ باشند ولا گنیشی الل شصت روپیہ سالانہ بموجب جسٹر سرکاری
می یابد جناب از کار زندگری خیرخواہی پنجاہ روپیہ سالانہ ویگر مرحمت میفرمودہ باشند کہ او تا
گذاری و تحویل شود و انچہ درآن دیہہ باقی و تقاوی و تحویل باقی و غلہ لغایت ۱۲۸۰ فصلی آ
وآن وصول شدہ باشد کاغذ نوٹ آن جریدہ نگاہ دارند و خرچ کہ نوشتہ شدہ است از منافع
اسپ و سود کاغذ این مبلغان کہ خواہد آمد صرف آن در مجلس و قبر آنخواہان بمد ذاتی من ایزاد
حسنات اینہا رواح من و سیاہ و برای شیخ قاسم علی صاحب شود چونکہ محمد مرزا صاحب
والد مرزا باقر علیصاحب دست بندہ اند و بالفعل پیشہ مختار گری میکنند و قصد زیارات میدارند
و از دست زمانہ خیلی تنگ اند و چنین استطاعت ندارند کہ عیال و اطفال ہمراہ برند لہذا
جدا میگذارند سہ روپیہ درماہہ خرج محمد مرزا صاحب بساۃ لطیف النساء بنت کریم اللہ
تا مراجعت محمد مرزا صاحب از زیارات واگر واپس آیند تا بحیات شان مرحمت میفرمودہ باشند
مگر فقیر یک تفہیم بجناب عصمت مآب موصوفہ نوشتہ خواہد داد تا کہ دیگری فریب کردہ نبرد
بموجب آن رقعہ عنایت فرمودہ باشند فقط المرقوم سیوم ماہ نومبر ۱۸۶۳ء مطابق بستم
ماہ جمادی الاول ۱۲۸۰ ہجری مطابق ہشتم ماہ کاتک ۱۲۷۱ فصلی کاتک بدی اسمی تمت

روز سہ شنبہ — مہر — گواہ شد

محمد علی

آغای جان ولد مرزا جان
ساکن بنجاری ٹولہ —

گواہ شد
شیخ رضا علی ولد شیخ
احسن ساکن بنجاری ٹولہ

گواہ شد
مرزا احمد ولد یوسف علی
ساکن منصور نگر تعلقہ خود

گواہ شد
میر تراب علی تعلقہ مرزا احمد ولد
میر محمد حسین ساکن اجلی طارم

رجسٹری محکمہ صدر رجسٹرار بہادر مصدقہ ۷ نومبر ۱۸۶۳ء

شیخ محمد علی —

واضح باد که جمله برای قرآنخوانان یالفصد روپیه اند که بعد تقسیم اسم وار هشت صد روپیه که ایزاد میشود

این مبلغان را میان نصیر الدین برای پارچه سرانی و گرانی داده شود و نصیر الدین خود و همه

قرآنخوانان بجای قرآن میخوانده باشند که هر روز همه یا بر حریم مجتمع شده قرآن بخوانند و شب

نوبت نوبت بمانند باشند و اگر کدامی قرآن خوان از شش هفت سیاره روز کم خواند یا حاضر نماند

موقوف کرده شود و هر روز مهلت اینها برای طعام خوردن یکپاس یا یکنیم پاس است این امر بجمله

قرآنخوانان فقط برای مجلس جمله چهار صد روپیه اند بعد تقسیم جمله اسما مبلغ یکصد هفتده روپیه برای

مجلس برسی ابن محمد علی نوشته است و این تقسیم را بنطور کردن باید که بروز برسی یا قبل از برسی طعام

پخت کنانیده یا حاضری یا شیرینی هر چیز که مناسب دانسته تقسیم کنند باین طرز که بجا جان بر سه طریق

اینست که طعام خواه حاضری پخته بخانه هر یک فرستاده دهند و شربت هم در مجلس شود بخانه آن

کسان که طعام خواهند فرستاد وقت مجلس گفته فرستند که تشریف آرند اگر چنین نخواهد شد مردمان

از اوباش طعام را غارت کرده خواهند گرفت بکسی نخواهد رسید و شش روپیه را از قربانی

ام کنانیده داده باشند و اگر قبر من مظهر در چنان جا واقع شود و ممکن باشد از عشره محرم تا اربعین

همونجا مجلس کنانند و اگر جائی نباشد اختیار دارند و دو صد روپیه در مجلس جناب سید الشهدا

از عشره محرم تا چهلم خرج نمایند اگر بر قبرم جا باشد در انجا ورنه اختیار جناب است هر جا که مناسب

باشد مجلس کرانده شود و چیزی خدمتگذاری خواکران هم فرموده آید فقط

تفصیل قرآنخوانان و مجالس

تمام [illegible]

مجالس	قرآنخوانان
[illegible]	[illegible]

در حاوی کہ نام خدا و رسول است عا بالین کلمہ اسمہا نوشتہ شد بر سر ہمہ۔	صد و دیم کہ اول نام جناب جعفر [illegible] است بشرح ایضاً۔
[illegible]	[illegible]
قرآنخوانان دو نفر منجملہ — منجملہ اسماء — [illegible] سالانہ — [illegible]	قرآنخوانان یک نفر — منجملہ اسماء — [illegible] سالانہ — [illegible]
قربانی — مجلس — [illegible] — [illegible]	قربانی — مجلس — [illegible] — [illegible]
در سیوم کہ نام شیخ علی بخش است بشرح ایضاً	در چہارم کہ اول نام محمد علی است۔
[illegible]	[illegible] بشرح ایضاً
قرآنخوانان دو نفر — منجملہ اسماء — [illegible] سالانہ — [illegible]	قرآنخوانان یک نفر — منجملہ اسماء — [illegible] سالانہ — [illegible]
قربانی — مجلس — [illegible] — [illegible]	قربانی — مجلس — [illegible] — [illegible]
برای تعمیر محمد علی و برادرم شیخ قاسم علی۔	بروز تولد امام آخر الزمان منجملہ انعام دخترم کنیزک فاطمہ فرستادہ دہند۔
[illegible]	[illegible]
قرآنخوانان — منجملہ اسماء — [illegible] سالانہ — [illegible]	
برای مجلس سید الشہدا از عشرہ تا چہلم منجملہ	میان نصیر الدین نا بر پارچہ سرائی مکرانی
[illegible]	[illegible] سال

مد اول حساب این بجز اسمای نوشته اند بریه — مد دوم بشرح ایضا

مالیه [illegible] — [illegible]

قرآنخوانان دو نفر بخوانا [illegible] سالانه	منجمله اسما [illegible]	حکیم میرزا آقا میر صاحب قرآنخوان [illegible]	منجمله اسما [illegible]		
حافظ ابنا [illegible]	میر عباس [illegible]	قربانی [illegible]	مجلس [illegible]	قربانی [illegible]	مجالس [illegible]

مد سیوم عزیزان قریه حساب این بجز اسمای نوشته نخواهند بریه مالیه [illegible] — مد چهارم عزیزان قصبه بشرح ایضا [illegible]

قرآنخوانان دو [illegible] سالانه	منجمله اسما [illegible]	میر مهدی حسین حسینی قرآن‌خوان یکنفر [illegible]	منجمله اسما [illegible]		
مرزا محمد حافظ [illegible]	میر امام علی [illegible]	قربانی [illegible]	مجلس [illegible]	قربانی [illegible]	مجالس [illegible]

جناب رسول خدا [illegible]	دوازده امام چهارده معصوم معه ازواج [illegible] مرد و زن و اصحاب و انصار و خادمان و محبان –	جناب [illegible] ما [illegible] اولاد که اسم دارد نوشتن فضول است –	آخوند محمد رضا والدین دختران و ازواج علی تقی میر [illegible] علی و غلام [illegible] علی [illegible] والدین میر [illegible] اعلی صاحب –
والدین من محمد علی [illegible] و امام النساء –	جعفر علی [illegible] خورشید [illegible]	محمد [illegible] برادران با والدین	میان حسن علی [illegible] و بی [illegible] –

خود محمد	نگار دولت قدم	یک جسم	ساز نگار رنجناور
میان بهادر علی برادر حقیقی	شیخ جهبو معه دختر	کنیزکان و غلامان که	کل مرد و زن قریه و لعبده
و میان اعتقاد علی۔		اسم یاد ندارم ۔	و خلاف مذهب۔
جناب میر احمد علی صاحب	آغا مرزا صاحب محمد حیات	فضیلت النسا معه	نجیب النسا
معه والدین و عزیزان	میان عزت علی و شیخ	ابو علی خان ۔	
و جناب معه ج. حاجی خانم	امداد علی معه مردم خانه	دائی و دده	ملا محمد پسر
و مرزا بهادر علی۔	و عزت علی و اهل خانه۔	بی جان۔	برکت النسا
میر شبیر علی صاحب حکیم	مولوی قائم الله و دیگر	میان محب علی	میان احمد بخش
غلام حیدر صاحب و شیخ	عزیزان میر امیر علی معه	داده و دادی همشیره	شیخ کرم علی صاحب معه
دیگر علی و میر نیاز علی و میر	مردم خانه و میر احمد علی	و شوهر دادی ۔	مردم خانه و خانم صاحبه
فرحت علی و میر نثار علی	اینکار و ساختند همراه	بعضت بند کاشی	و عزیزان ۔
جعفر و غیاث النسا معه	عمده و جانی بی بی معه	شیخ مهر علی صاحب معه	حافظ جی و منجھلی خاله۔
خواهر۔	عزیزان و میان احسان	مردم خانه و میان غلام نبی	عمو صاحب و چچی صاحبه
ملا مقبل ۔۔	مرزا احمدی همراه او رات	و برهان الدین و میان کام بخش	شیخ پیر بخش و شرف النسا
والدین مرزا صفدر علی۔	مرزا محمد علی مرادآبادی	و میان بدهن ۔	و پیر بخش و نوازش علی و
اصف الدوله و نصیر الدین حیدر شاه	و حاجی مرزا علی ۔	حسن رضا خان ۔	عمده و سکینه ۔
شیخ امام بخش صاحب	محمد حسن معه مردم خانه	نصیر الدین حیدر شاه	شاه میدو
حکیم مشتاق علی خان	پسر و دختر ۔	میان محسن علی سلمه	مرزا جان صاحب ۔
معه والدین ۔	مرزا محمد علی صاحب	شیخ کریم بخش ۔	مرزا صفدر علی صاحب

میر رستم علی صاحب مرزا چھو بیگ صاحب محمد تقی دیگران که نام یاد ندارم و
سید برخوردار علی میر فضل علی صاحب سید محمد باقر صاحب شیعه باشند -
حکیم میر روز علیخان صاحب میر عبدالحبش معه پسر آغا باقر معه پسر مردم خانهٔ والی جید علیخان صاحب
آغا ابو طالب اکرام الله خان میان تاج الدین حسن خان میان عشق -
سید افضل خان صاحب معه خلیق و میان فصیح مرثیه صاحب معه مردم خانه غلام حسین خان صاحب معه
فرزندان و مردم خانه و محمد او دیگر ذاکران و فرزندان و بزرگان مردم خانه -
بزرگان - میان دلگیر صاحب - وارث علی خان صاحب مرزا رفیع و مرزا قلندر
میر نثار علی صاحب میر باقر صاحب بنده علی و مولوی حسین علی خان و علی بیگ صاحب -
مرزا آغا حسین صاحب صاحب - ولایت علی خان معه مردم حکیم میر مرتضی
و مرزا حسین علی علی مرزا محمدی خانم معه پدر و خانه و امجد علیخان محمد قاسم مولوی مرزائی صاحب
بنده علی و مرزا اسد علی مادر و عزیزان و
و مرزا اصغر علی و علیمیرزا برادران -

برای من فقیر محمد علی و شیخ محمد قاسم علی - بروز تولد امام آخرالزمان محرر دختم فرستاده
سالو ... [illegible]

قرآن خوان [illegible] تحملا اکا - برای مجلس سید الشهدا و عشره محرم تا چهلم -
[illegible] [illegible] [illegible]

شیخ نصیر الدین قرآن خوان قوالی مجالس . بیان نصیر الدین قرآن خوان برای یک ماه
سالانه [illegible] [illegible] [illegible] سرهائی دیگر بائی مخلصان -
شیخ بهادر علی محمد [illegible]
[illegible]

تفصیل صوم و صلوة و حج و زیارات کربلای معلی و زیارت

مشهد مقدس

سنه [illegible]

صلواة	صوم	حج	زیارت کربلای معلی
[illegible] سال از روز تولد	[illegible] سال	[illegible]	[illegible]
فی سال	فی سال		
[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]		

زیارت مشهد مقدس	نماز آیات	نماز سنت	نماز هدیه میت
[illegible]	[illegible] سال	[illegible] سال	[illegible] مومن
	فی سال	فی سال	فی مومن [illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]

محمد علی بخدمت جناب عرض می نماید دو قطعه کاغذ دوهزار روپیه سودی فیصد پنج روپیه بزری [illegible] بزری [illegible] پیشگاه حضور گذرانیده ام و یکهزار و پانصد روپیه جناب نواب [illegible] خواهند داد انشاء الله تعالی فرق نخواهد شد و دوهزار روپیه راهندوی برای خرید کاغذ اسمی جناب به کلکته فرستاده ام که جمله پنجهزار و پنجصد روپیه شد و آنچه دیگر در حج و غیره و زیارات باقی مانده آنرا تدبیر میکنم و این مبلغان بعد مردنم خرچ خواهد شد تا حینیکه زنده مانم منافع آن بخرچ سادات و مومنین و مساکین صرف فرمایند فقط

تفصیل کاغذات ... آن تجویز ... باشند ۔ +

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الف ۲۰۰۰	[illegible]	۱۸۵۶	۷۷۰۶۹	سید محمد تقی	صہ	[illegible]	ما بسالانہ
الف ۲۰۰۰	[illegible]	۱۸۵۷	۷۷۰۷	ایضاً	صہ	[illegible]	ما بسالانہ
الف ۲۰۰۰	[illegible]	۱۸۵۴ ۱۸۵۵	۴۵۲۹۳	ایضاً	للعہ	[illegible]	سالانہ
الف ۲۰۰۰	[illegible]	۱۸۵۴ ۱۸۵۵	۴۳۴۳۶	ایضاً	للعہ	[illegible]	سالانہ
الف ۱۰۰۰	[illegible]	۱۸۵۴ ۱۸۵۵	۴۳۴۳۵	ایضاً	للعہ	ایضاً	سالانہ
الف ۱۰۰۰	[illegible]	۱۸۵۴ ۱۸۵۵	۴۳۳۵	ایضاً	للعہ	ایضاً	سالانہ
الف ۱۰۰۰	ایضاً	۱۸۵۴ ۱۸۵۵	۴۵۲۹۱	ایضاً	للعہ	ایضاً	سالانہ
الف ۱۰۰۰	[illegible]	۱۸۴۲ ۱۸۴۳	۱۵۰۰۰ ۱۵۹۸۰	ایضاً	للعہ	[illegible]	[illegible]
الف ۱۰۰۰	[illegible]	۱۸۵۴ ۱۸۵۵	۴۵۲۹۴	ایضاً	للعہ	[illegible]	[illegible]
الف ۱۰۰۰	ایضاً	۱۸۵۴ ۱۸۵۵	۴۵۲۹۲	ایضاً	للعہ	[illegible]	[illegible]
میزان [illegible]							حسب تجویز ... سالانہ ... باشند ۔

شیخ قاسم علی بن علی بخش امامیہ بمقام لکھنو پیدا ہوئے دیندار متقی پرہیزگار تھے سنہ ۱۲۵۵ھ میں بہ بیت اللہ و زیارت روضہ امام علیہ وآلہ الصلوۃ والسلام کو تشریف لیگئے اور ایک سال تک مجاور بیت اللہ رہکر بعد حصول شرف حج و زیارت واپس آئے بعدہ تاریخ ۲۱ - ماہ شعبان سنہ ۱۲۶۵ ہجری واسطے زیارت ائمہ اطہار علیہم السلام کربلائے معلی گئے اور بعد استسعاد شرف زیارت دورہ بوقت مراجعت بمقام گوالیار تاریخ ۷ جمادی الثانی سنہ ۱۲۶۶ھ کو انتقال کیا اور وہین دفن ہوئے بزمانہ نصیر الدین حیدر و محمد علی شاہ و امجد علی شاہ بادشاہان اودھ اضلاع متفرق کے چکلہ دار و نائب چکلہ دار رہے -

محسن علی ابن حاجی قاسم علی امامیہ متقی پرہیزگار عابد زاہد منتہب بیدار محدث تھے تمام عمر کوئی واجب و سنت انسے ترک نہوا مسلک انکا اخباری تھا ایک مرتبہ رمضان کے ایک روزے مین انکو شبہ ہوا اور کفارہ اسکا اپنے اوپر لازم جانا تو دو مہینے علی الاتصال روزے رکھکر اسکو پورا کیا عبادت اور نیکی کا ثمرہ یہ کہ حسب مرض الموت مین بیہوش تھے اور کوئی پکار کر کہتا کہ نماز کا وقت ہوا اور کان مین آواز پہونچ جاتی تو دونون ہاتھ بطریق تیمم مارکر اور منہ پر پھیر کر سورہ قرآنی پڑھنا شروع کر دیتے اور پھر تھوڑی دیر مین زیادہ بیہوش ہو جاتے سنہ ۱۲۱۶ ہجری واسطے زیارت دورہ کے تشریف لیگئے اور بعد حصول شرف زیارت ائمہ اطہار صلوۃ اللہ علیہم واپس آئے تاریخ ۲ جمادی الاولی سنہ ۱۲۷۰ ہجری کو بمرض فالج انتقال کیا -

ہاشم علی خان بن محسن علی امامیہ سنہ ۱۲۲۰ھ کو پیدا ہوئے آدمی ذہین بشین خوش خلق سخی تھے - اول تحصیل ہو ضلع ہمیرپور مین نائب تحصیلدار مقرر ہوئے پھر ریاست چرکھاری مین تحصیلدار پھر ناظم صدر امین بمشاہرہ ڈیڑھ سو روپیہ مقرر ہوئے تاریخ ۲۷ - ماہ رجب سنہ ۱۲۸۰ھ بمقام لکھنو بعمر ۶۲ سال انتقال کیا اور تال کٹورہ کی کربلا مین دفن ہوئے +

مرتضی حسن خان ابن ہاشم علی خان امامیہ تاریخ ۲ - جمادی الاولی سنہ ۱۲۴۷ ہجری کو بمقام لکھنو پیدا ہوئے

فاتحہ خوان ہین اور ریاست چرکھاری مین بعہدہ نائب تحصیلداری ملازم ہین ۔ انکے ایک بیٹے
وزیر حسن خان بعمر نو سال ہین ۔

ذکر شیخ الطاف حسین خان

شیخ الطاف حسن خان خلف محسن علی خان صاحب بائیس شعبان المعظم ۱۲۷۱ ہجری بمقام لکھنؤ
محلہ جہاری ٹولہ مین پیدا ہوے ۔ خوبصورت ترین خوش خلق سخی عالی حوصلہ ہر دلعزیز تھے ۔
بموجب اشتہار نمبری ۱۳۲ مورخہ ۴ ۔ مارچ ۱۸۹۲ء انکو اختیارات درجہ دوم میونسپلٹی کانپور
کے اندر عطا ہوئے تھے اور حسب اشتہار نواب لفٹنٹ گورنر بہادر ممالک مغربی و شمالی و چیف اودھ
مورخہ ۱۰ ۔ دسمبر ۱۸۹۵ء کو اختیارات سرسری حسب دفعہ ۲۶۱ ۔ ایکٹ ۱۰ ۔ عطا ہوئے ۔ اور
۱۸۹۶ء مین انکو اختیارات مجسٹریٹ درجہ اول ضلع کانپور کے بہی عطا ہونے تھے کہ جسکی منظوری
آنے کے قبل انکا انتقال ہوچکا تہا ۔ خطاب خان بہادر ۲۹ ۔ مئی ۱۸۹۶ء کو حضور نواب ویسرائے
و گورنر جنرل بہادر نے عطا فرمایا اور ۲۴ ۔ اگست ۱۸۹۶ء کو سند خطاب عطیہ جناب گورنر
جنرل بہادر جناب نواب لفٹنٹ گورنر ممالک مغربی و شمالی و چیف کمشنر بہادر ملک اودھ نے
دربار لکھنؤ مین مرحمت فرمائے ۔ حسب ایکٹ نمبری ۵۱۴۹ مورخہ ۲۴ ۔ دسمبر ۱۸۹۶ء
فہرست درباریان لکھنؤ مین نام انکا درج ہوا ۔ حسب نقل حکم اجلاسی جناب صاحب کلکٹر
بہادر کانپور ۲۷ ۔ اپریل ۱۸۹۸ء بحوالہ چٹہی جناب کمشنر صاحب بہادر ۲۳ ۔ اپریل ۱۸۹۸ء
بحوالہ نقل حکم گورنمنٹ ۱۹ ۔ اپریل ۱۸۹۸ء انکا نام فہرست دربار ضلع کانپور مین سب سے اول
کیا گیا ۔ یکم جنوری ۱۸۷۷ء کو بمقام دہلی دربار قیصری مین شریک ہوے ۔ حکام رس
ایسے تھے کہ ہر ایک حاکم انگریز انکی قدر کرتا تہا ۔ صدہا سارٹیفکٹ حکام کے اور ہزارہا
خطوط مختلف مضامین کے انگریزون نے انکو بہیجے ۔ جنکے اسماے گرامی ذیل مین درج ہین ۔
(۱) ایچ ایم برڈ صاحب (۲) ساٹی ماسٹرجی صاحب ۔ (۳) ایچ ہریسن صاحب (۴) جے آر ریڈ صاحب

مسٹر پی بارسٹو صاحب قائم مقام کمشنر لکھنؤ - نیگ صاحب جوڈیشل کمشنر لکھنؤ - ایچ ڈی
مول صاحب جے رائٹ صاحب اے سیلس صاحب - اے ای اربادسن صاحب ٹامسن صاحب
جی فورسس صاحب سار برٹین صاحب - جے ڈیس صاحب - ولیم ہومی صاحب سی کا برٹن
صاحب - جے ڈبلیو کوئنٹن صاحب ایلسن صاحب - اے جے لارنس صاحب جے ڈیسن
صاحب - جے سی ملر صاحب ایف این رائٹ صاحب نوبل صاحب - ڈبلیو سی بنٹ صاحب
ڈبلیو ہومس صاحب جے فن صاحب کا کسٹل صاحب الیونٹ صاحب جے جے ڈی
لیٹوش صاحب اے میکلن صاحب جے اڈوبرن صاحب مرے صاحب شیمبر صاحب
فیندل کری صاحب ار اسمتھ صاحب - فاسٹر صاحب آروں صاحب بی گوڈ صاحب
کرنیل لوبری صاحب لینگ صاحب ارسکن صاحب ایلیمپی صاحب ڈبلیو کیمپ صاحب کالڈ
نوال صاحب سی ڈبلیو ملر صاحب بچر صاحب الگزینڈر صاحب بلنٹ صاحب ڈکسن صاحب
کلارس صاحب ڈبلیو کٹی صاحب کرشینگ صاحب ای بکس صاحب ہیکسن صاحب ورلی
صاحب - ہیوٹ صاحب پیرس صاحب راجرس صاحب ہولڈرسن صاحب بی یادر صاحب
کلکھارن صاحب سٹر صاحب - ممفرڈ صاحب مکاگی صاحب فایر صاحب رابرٹسن صاحب
ایچ ایف ایونس صاحب ہرکسن صاحب - سی ڈینل صاحب ونشس صاحب ایلس صاحب
لیوٹ صاحب وغیرہ -

۱۸ صفر کو انکے یہان ایک مجلس عزاے جناب سید الشہدا علیہ التحیۃ والثنا کی ہوا کرتی تھی کہ ایسی مجلس شہر لکھنؤ مین شاید ہی کسی اور جگہ ہوتی ہو - اس مجلس مین تمام علماے شاہزادگان لکھنؤ اور روساے و امراے و عمائدین شہر شریک ہوتے تھے - اوائل مین جناب مرزا دبیر مرحوم اس مجلس مین پڑھتے تھے - پھر حدیث خوانی ہونے لگی - آپ سردار حسن خان خلف اکبر

خان بہادر مرحوم اس مجلس کو کرتے ہیں اور ابھی تک مجلس کی وہی شان باقی ہے - اور حدیث خوانی ہوتی ہے - سردار حسن خان اس مجلس میں نہایت ہی سرگرمی اور زندہ دلی اور فراخی کو کام کرتے ہیں نواب کلب علیخان صاحب رئیس رامپور نے ایکبار انکو میلہ بینظیر میں خاص طور سے بلایا اور ایک ہفتہ تک انکو مہمان رکھا - جب نواب صاحب بہادر سفر حج کو جاتے تھے تو خان بہادر مرحوم نے نہایت اولوالعزمی سے بمقام کانپور والی ریاست رامپور کی دعوت کی -

الطاف حسن خان بہادر نے تاریخ ۲۴ - فروری بسنہ ۹۲ء مطابق ۲۷ - رجب المرجب بسنہ ۱۳۰۹ھ روز شنبہ بمقام کانپور بعارضہ ذات الجنب انتقال کیا - اور کربلا واقعہ محلہ نواب گنج شہر کانپور میں دفن ہوئے - حکاموں نے خان بہادر مرحوم کی تعزیت کے خط بنام محمد سردار حسن خان خلف اکبر خان بہادر مرحوم کے بھیجے جنمیں سے ترجمہ چٹھی جناب مسٹر بیچی صاحب بہادر پرائیوٹ سکتر جناب نواب لفٹنٹ گورنر بہادر و ترجمہ چٹھی جناب لاٹوش صاحب بہادر سکتر اعظم جناب نواب لفٹنٹ گورنر بہادر و ترجمہ جناب مسٹر اڈوبرن صاحب بہادر و خط مسٹر کوئن صاحب بہادر درج ذیل ہے - +

ترجمہ چٹھی مسٹر اشٹریچی صاحب بہادر +

گورنمنٹ ہوس - لکھنؤ - ۸ - مارچ ۱۸۹۲ء -

جناب من - آپکا خط مورخہ ۶ - ماہ حال میں نے جناب نواب لفٹنٹ گورنر بہادر کی حضور میں پیش کیا - اور حسب ہدایت نواب صاحب موصوف آپکو تحریر کرتا ہوں کہ حضور ممدوح الیہ کو نہایت درجہ افسوس اور ملال یہ سنکر ہوا کہ آپکے والد ماجد نے انتقال کیا -

آپکا سچا دوست

جے - اسٹریچی - (پرائیوٹ سکتر جناب نواب لفٹنٹ گورنر بہادر)

کلکتہ - ۸ - مارچ سنہ ۹۲ء

جناب من - مین حسب ہدایات جناب نواب لفٹنٹ گورنر بہادر آپکو تحریر کرتا ہون کہ نواب صاحب موصوف کو نہایت درجہ تاسف باستماع خبر انتقال آپکے والد ماجد شیخ الطاف حسین خان کے ہوا - اور نیز نواب صاحب موصوف کو نہایت درجہ ہمدردی آپکے ساتھ و نیز دیگر آپکے خاندان کے ساتھ ہے - آپکا نیاز مند

جے ڈی لیوٹرش بخدمت محمد سردار حسن خان -

(چیف سکرٹر جناب نواب لفٹنٹ گورنر بہادر)

ترجمۂ چٹھی -

ازمقام کلکتہ مورخہ ۱۱ - مارچ سنہ ۹۲ء

جناب من - مجھے آپکی چٹھی مورخہ ۶ - ماہ حال سے خبر دہشت اثر آپکے والد ماجد کی انتقال کی معلوم ہو کر نہایت رنج و افسوس ہوا - یہ آپکا قول صحیح ہے کہ آپکے پدر بزرگوار گورنمنٹ کے سچے خیرخواہ و فرمان بردار تھے - علاوہ میرے دیگر حکام بھی اُنکی خیرخواہی کے قائل ہین - آپکے او آپکے خاندان کے لیے ایسے بزرگ خاندان کا بیوقت سر پر سے اُٹھ جانا سخت نقصان کا باعث ہوا جسکا کچھ بھی معاوضہ نہین ہو سکتا میرے آپکے ساتھ اعلی درجہ کی ہمدردی ہے - کیونکہ تین سال کا عرصہ ہوا ہے کہ مجھپر بھی ایسا ہی صدمہ جانکاہ میرے والد ماجد کے انتقال کا ہوا ہے - مین آپکے غم مین دلی سچی ماتمداری کے ساتھ شریک ہون -

آپکا سچا دوست

جے - اوڈبرن -

(حال لفٹنٹ گورنر بنگال)

خط بخدمت محمد سردار حسن خان صاحب رئیس کانپور۔

صاحب من تسلیم آپکی چٹھی مورخہ ۔ مارچ ۱۸۹۲ء ہمارے پاس پہونچی اسکا مضمون معلوم کرکے ہمکو کمال رنج و افسوس ہوا دراصل خان بہادر صاحب ایک بہت لائق اور اچھے آدمی تھے جنکے اس جہان فانی سے اٹھ جانے کا عام طور پر لوگون کو رنج ہوا ہوگا۔ مگر چونکہ ہر شخص کو یہی راہ ایک نہ ایک دن درپیش ہے اور قضا و قدر سے کسیکو چارہ نہین ہے لہذا صبر و شکر کو اپنا شعار کرنا چاہئیے گو یہ صدمہ ضرور شدید ہے مگر آپ کو چاہیے کہ آپ بھی استقلال کو کام دیکر صبر کیجئے خان بہادر ہمارے دوست تھے ہمکو انکے انتقال کا خاص رنج ہوا فقط

راقم دستخط کونن صاحب

دستخط بخط انگریزی ڈپٹی کمشنر

دیگر حکام جنکے خطوط درباب تعزیت آئے انکے اسماے گرامی درج ذیل ہین ۔

بارلمٹ صاحب ۔ بلیر ہیث صاحب ۔ ودبرن صاحب ۔ راجرس صاحب ۔ ملر صاحب کانسٹبل صاحب ۔ کوٹن صاحب ۔ ومیڈ صاحب ۔ امپی صاحب ۔ اشٹریچی صاحب لاٹوس صاحب ۔ بری رٹن صاحب ۔ میکنٹاش صاحب سمتھ صاحب نیوبری صاحب کری صاحب رائٹ صاحب پالک صاحب ۔ ✤

مرحمت الدولہ سید غضنفر علی خان صولت جنگ متخلص بہ حکیم خلف اکبر مدبر الدولہ مظفر علیخان متخلص بہ اسیر نے تاریخ انتقال تحریر فرمائی انکے تاریخی مصرعے اونکا پورا نام مع خطاب ظاہر ہوتا ہے یہ مصرعہ اور ایک تاریخ فارسی کی سنگ مرمر پر کندہ ہوکر قبر پر نصب کیگئی ہے ۔

الطاف حسن خان بہادر افسوس

۱۳۰۹ ہجری

تاریخ

کیون ہوئے حبشی سے ملول سب مایوس — گردون سے ہے نظر مین شکل جام معکوس
بہرتے ہین جو آزاد یہان وہ مر کر — زندان لحد مین ہونگے اکدن محبوس
ان روزون ہی سانحہ ہوا ہے ایسا — نیلا جس سے ہے خود فلک کا ملبوس
تاریخ تہی بست وہفتم اور ماہ رجب — تہا صبح کا وقت شور کرتے تہے خروس
ہوکر بیمار بارہوین سے صد حیف — ہوپہنچے ملک عدم کو اک راس بدوس
الطاف حسن تہا نام نامی اونکا — شمع روشن تہے وہ زمانہ فانوس
نوفیرسے کانپور مین دفن ہوئے — دیکہی ہر اک نے شان رب قدوس
کیا درد تہا ذات جنب کا جس سے آہ — نکلی حجلہ سے تن کے جان مثل عروس

لکہا کلک حکیم نے سال وفات
۱۳۰۹ھ
الطاف حسن خان بہادر افسوس

تاریخ دیگر

آہ خان نامور عالی منش والا نژاد — عاقل و فرزانہ و خوش خو و دانا و متین
لطف نامہ نامیش ظاہر ز الطاف حسین — خان بہادر در خطابش زینت نقش نگین
مبتلا چون شد بذات الجنب آن فرخندہ ذات — ماند چندی از دو چار صدمہ اش اندوہگین
ناگہان آمد بگوشش او ندائے ارجعی — شد بکان راجع بسوئے مرجع حق بالیقین
شنبہ وقت صبح بست وہفتم ماہ رجب — روز معراج پیمبر شد بکالش بے کمین

سال تاریخ وفاتش چون بجستم از خرد
گفت رضوان داد رحمن قصر فردوس برین

انکے تین پسر ہین سردار حسن خان اشفاق حسن خان ولدار حسن خان اور چار دختر ہین -
سردار حسنخان بتاریخ دوسری ربیع الثانی ۱۳۰۸ ہجری مطابق ۱۲- جون ۱۸۹۱ء بمقام
لکھنؤ محلہ بنجاری ٹولہ مین پیدا ہوے - انگریزی مین درجہ انٹرینس تک پڑہا ہے اور عربی و فارسی
مین استعداد معقول ہے خط نستعلیق کی خوشنویسی حاصل کی ہے - بموجب چٹہی جناب صاحب
کمشنر صاحب بہادر قسمت الہ آباد ۱۳۱/۵ ۳۲ مورخہ ۱۲- جون ۱۹۲۹ء بحوالہ نقل حکم گورنمنٹ نمبری
۲۹ ۳۷ مورخہ ۸- جون ۱۹۲۹ء نام محمد سردار حسن خان کا بجاے انکے باپ کے فہرست
درباریان قسمت لکھنؤ مین درج ہوا اور نمبر درباراند رفہرست قسمت کے ۷۸ قرار پایا -
اور چار بیٹیون مین سے ایک کی شادی مرتضی حسن خان ولد ہاشم علی خان سے ہوئی ہے -
دوسری کی شادی رفعت علی خان ولد حکیم نیاز علی خان صاحب سے ہوئی ہے تیسری کی
حامد علی خان بیرسٹرایٹ لا ولد حکیم امجد علی خان صاحب سے ہوئی ہے - چوتھی کی شادی اب تک
نہین ہوئی - +

ذکر عبد الغفور خان

عبد الغفور خان ابن شیخ سلطان و عبد المجید خان بن عبد الغفور خان شاہی منصبدار تھے -

ذکر محمد اعظم الدین خان -

محمد اعظم الدین خان بن عبد المجید خان - محمد اعظم الدین خان افضل فضلاے کاملین اور اکمل علماے
عاملین اور اعظم کملاے متبحرین اور اقدم فقہاے معتبرین تھے انکے اوصاف حمیدہ اور صفات برگزیدہ
مین جو اہل تحقیق کے نزدیک فائق اور زیادہ تر قدر و مدح کی لائق ہے مذہبی تحقیق کی توفیق
ہے عالمگیر کے آخر عہد سلطنت مین یہ بزرگوار شہزادہ محمد معظم کی ملازمت مین لاہور کے قاضی
(رہے) تھے چونکہ شہزادہ کو علم کا نہایت شوق و موق تھا اسوجہ سے شہزادہ کی خدمت مین
انکا تقرب اختصاص روز بروز بڑہتا رہا اور جب شہزادہ مذکور بعزاے تخت و تاج ہوا تو اسنے
کئی روز تک انسے بہی مباحثہ رہا آخر بعد تحقیق انہون نے اپنے مذہب سے عدول کیا اور نہایت

رغبت سے بکشادہ پیشانی شیوہ مذہب جو اہلبیت اطہار رسول مختار کا طریقہ انیقہ ہے
قبول کیا اور علانیہ لوازم مذہب شیعہ ادا کرنے لگے یہ انصاف پسندی اور حق گزینی اسکا
باعث ہوئی کہ بادشاہ جنت آرامگاہ کے دربار مین انکا اختیار و اقتدار کمال کو پہونچا اور
صوبہ ملتان اور پھر صوبہ لاہور انکی جاگیر ہوئی اور منصب ہفت ہزاری ذات و ہفت ہزار سوار عطا ہوا
اور خطاب عماد الملک سے ممتاز و سرفراز ہوئے الحمد للہ کہ اس زمانہ سے آجتک مذہب شیعہ اثنا عشر
انکے خاندان مین جاری ہے اور انکے تمام اولاد جسمین احقر العباد بھی شامل ہے اسی طریقۂ
حقہ پر قائم ہے ۔ +

تذکرۂ محمد مرشد

محمد مرشد ابن اعظم الدین خان امامیہ الملک طب حکیم قوام الدین خان عالم فاضل متقی ۔
پرہیزگار تھے جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول تھے ۔ علوم عقلیہ و نقلیہ مین شاگرد
اپنے والد بزرگوار اعظم الدین خان کے تھے مطب حکیم علوی خان صاحب مرحوم سے کیا تھا
محمد شاہ کے زمانہ مین منصب انکا پانصدی ذات و پانصد سوار کا مقرر ہوا ۔ اور اطبا سے
بادشاہی مین منتخب ہوئے اور دار الشفا مقام دہلی انکی سپرد ہوا اور تین لاکھ روپیہ سالانہ
اُسکے خرچ کا دربار شاہی سے مقرر ہوا بمقام دہلی انتقال کیا انکے دو بیٹے تھے ۔ اور مکان
محلسرا سے قریب مسجد سدو واقع امروہہ انہون نے خرید کیا تاکہ بوقت ضرورت امروہہ کا آنا
اور قیام کرنا آسان ہو فی الحال اس مکان مین سلطان علیخان و ریحان علیخان فرزندان
حکیم صادق علی خان صاحب سکونت پذیر ہین ۔ +

تذکرۂ حکیم رضی الدین

حکیم رضی الدین خان بن حکیم قوام الدین خان امامیہ فاضل متبحر ۔ طبیب کامل و رحیم شجاع تھے
مطب انکا نہایت صاف اور اعلی درجہ کا تھا منصب انکا بعہد احمد شاہ و عالمگیر ثانی پانصدی
ذات تھا نواب آصف الدولہ بہادر کی سرکار مین بزمرۂ اطبا پانسو روپیہ ماہواری کے نوکر تھے

۱۲ رمضان ۱۲۳۰ھ ہجری بمرض فالج بمقام امروہہ انتقال کیا۔ تاریخ وفات یہ ہے۔

رضی الدین مسیح دوران را	چون قضا آمد ز خاک بنهفت
سال تاریخ آن سخن دانِ اصل	این کمی سر بفکر بود و بجست
بادلِ پر ملال و روے بکا	رضی اللہ عنہ ہاتف گفت

جن بزرگون نے جناب ممدوح سے من ابتداے موجز لغایۃ قانون شیخ الرئیس جملہ کتب طبیہ پڑہی اور مطب کیا اسماے سامی اُن حضرات کے ذیل مین درج کیے جاتے ہین۔ جناب مولوی سید محمد سیادت صاحب مرحوم۔ حکیم سید عنایت حسین صاحب مرحوم دانشمند۔ حکیم مولوی محمد سعادت علی صاحب مرحوم رئیس محلہ ملانہ۔ مولوی غلام محی الدین صاحب مرحوم لکھنوی۔ منشی حکیم منگل حسین صاحب رئیس امروہہ باتہرکالستہ۔ حکیم ابو علی خان صاحب مرحوم جد کاتب الحروف۔ حکیم عظیم علی خان صاحب مرحوم۔ (بزرگان نمبر ۶ و ۷ نواسے حقیقی جناب حکیم رضی الدینخان صاحب مرحوم کے تھے۔) جناب حکیم فیروز علیخانصاحب مرحوم ابن جناب حکیم رضی الدینخان صاحب مرحوم تصنیف انکی متفرق علوم مین بہت ہیں عمدہ اور بہتر دو کتابین ہین ایک حاشیہ نفیسی بزبان عربی جسکا نام اوراق رضیہ ہے۔ یہ حاشیہ نہایت عمدہ ہے دوم کتاب جامع رضی معالجات مین یہ کتاب بھی بزبان عربی بہت بڑی قریب اسّی جزو کے ہے اور نہایت عمدہ ہے۔

حکیم فیروز علی خان ابن حکیم رضی الدین خان امامیہ بمقام دہلی پیدا ہوے فارغ التحصیل طبیب حاذق صاحب جدس کامل متقی پرہیزگار تھے منصب انکا شاہ عالم بادشاہ کے یہان پانصدی ذات تہا ذیقعدہ ۱۲۰۰ھ بعمر ۰ سال بمقام امروہہ انتقال کیا جناب ممدوح صورت مین آدمی سرتین نوشتہ تھے۔ چار امر ذیل مین بطور نمونہ لکھتا ہون۔ *

اور حالات ذوق شوق اور ولاے اہلبیت علیہم السلام یہ تہی کہ جسوقت کسی کی زبان سے کسی جلسہ مین اسم مبارک جناب سید الشہدا علیہ التحیۃ والثنا کا زبان پر آیا بے اختیار آنسو انکہون سے گر پڑے ۔

ثانیاً انکے مطب مین دوا ہی تقسیم ہوتی تہی بعض مریضون کو خشک دوا پوڑیہ بندہی دیتے تہے ۔ جو کوئی مریض مرض افلاس کا اُس جلسہ مطب مین آجاتا تو اُسکو ایک پوڑیہ زر نقد کی دیتے اور کہتے کہ اسکا استعمال کیجئے حاجتمند کو ضرورت اظہار حاجت کی ہوتی تہی ۔

ثالثاً روح پر فتوح جناب امیر المومنین علیہ السلام سے نسبت کامل تہی چنانچہ ایک وقت مین بہت مضطر تہے ایک طرف سے صاحب بہادر مہتمم تحقیقات معافیات مراد آباد نے نسبت دیہات معافی جناب ممدوح حکم بحالی تا مین حیات صادر کیا دوسرا امر یہ کہ جناب موصوف کے ایک بیٹی جو والدہ جناب عمی الاعظم الاکرم حکیم نیاز علیخان مد ظلہ العالی ہین نہایت علیل تہین امید زندگی منقطع ہوگئی تہی اسنا جناب موصوف از بس مضطر تہے نماز تہجد پڑہ کر دعا مانگی اور فی الجملہ غنودگی آگئی دیکہا کہ ایک بزرگ جنکا چہرہ مثل ماہ دو ہفتہ روشن ایک ہاتہ مین کاغذ لیئے فرماتے ہین ۔ لے یہ سند معافی علی الدوام ہے ۔ تو جناب ممدوح نے وہ کاغذ لیلیا اور عرض کیا کہ جسکے واسطے معافی چاہتا ہون وہ بہت علیل ہے ارشاد ہوا وہی تندرست ہوگئے چنانچہ خواب سے بیدار ہوے اور محلسرا مین تشریف لیگئے اور والدہ صاحبہ حکیم نیاز علی خان صاحب کو جاکر دیکہا کہ مرض بالکل جاتا رہا تہا صرف نقاہت باقی تہی دو چار دن مین وہ بہی رفع ہوگئی اور پیشگاہ حکام اپیل سے دیہات بہی واسطے دوام کے معاف ہوگئی ۔

رابعاً جناب حکیم نیاز علیخان صاحب اور حضرت والدی مد ظلہ العالی ایک شب ایام غدر ۱۸۵۷ء مین شدید مضطر تہے اور بظاہر جو امور پیش نظر تہے اُنکا دفعیہ غیر ممکن تہا حکیم نیاز علی خان صاحب نے

شب کو خواب مین جناب مرحوم کو دیکھا کہ فرنی عمدہ انکے سر پر کہتے ہین جب اس خواب سے بیدار ہوے تو فوراً دل کو تسکین ہوئی اور صبح تک جملہ مکروہات رفع ہوگئے ۔

خاصتاً اگر کہانے مین خادم سے نمک زیادہ ہو جاتا تو اسمین پانی ملا کر کہا لیتے اور جو روٹی سخت ہوگئی اور بوجہ پیرانہ سالی دانتون سے کہائی جاتی تو پانی مین بہگو کر کہا جاتے خادم پر غصہ نہ کرتے انکی ایک بیٹی تہین جنکی شادی شیخ تنا علی خان صاحب سے ہوئی اور نواسے انکے جناب عمو صاحب قبلہ حکیم نیاز علی خان صاحب ہین ۔ +

ذکر حکیم امام الدین خان

حکیم امام الدین خان بن حکیم قوام الدین خان اامیہ شاہجہان آباد مین پیدا ہوے حافظ قرآن تہے اور ایسا یاد تہا کہ اکثر اوقات ایک رات مین ختم کرتے تہے فقہ و تفسیر و حدیث خوب جانتے تہے علم معقول کے کامل تہے طبیب ثانی سنے جوان خوشرو دراز قد سینہ بازد پر گوشت تہے ۔ عالمگیر ثانی بادشاہ نے انکو حکیم الملک کا خطاب دیا اور انکو ہزاری منصب مقرر کیا شاہ عالم کے زمانہ مین نواب نجف خان بہادر سے جو وزیر تہے برابری کی ملاقات رہی ۔ نواب نجف خان بہادر انکی نہایت درجہ تعظیم و تکریم کرتے تہے اور انکے تشرع اور حفظ قرآن اور علم و دینداری اور طبابت و شجاعت اور صف آرائی کارزار سے نہایت درجہ محظوظ تہے انکو سوا علوم مذکورہ تصوف سے بہی بڑا شوق تہا انکے یہان فصوص الحکم و مثنوی مولوی روم صاحب کا بہی درس ہوتا تہا بتاریخ ۱۵ جمادی الثانی ۱۲۲۵ھ بمقام شاہجہان آباد انتقال کیا مقبرہ مولانا اسرار الدین صاحب مین دفن ہوے ۔ +

ذکر حکیم احمد رضا

حکیم احمد رضا عرف حکیم رمضان علی خان ابن امام الدین خان اامیہ شاہجہان آباد مین پیدا ہوئے فارسی و عربی عمدہ جانتے تہے علم معقول و منقول کا حصہ پڑہا تہا طب کی جملہ کتابین بخوبی یاد تہین بلا تامل پڑہاتے تہے مطب عمدہ تہا دست شفا خداداد تہا نماز روزہ کے نہایت پابند تہے

ایک شغل تلاوت کلام اللہ کبھی ناغہ نہوئی تاریخ ۳ ذیقعدہ سنہ [illegible]ھ بعارضہ اسہال لکھنؤ سے آتے ہوئے بمقام گنج مراد آباد انتقال کیا۔ زمانہ شاہ عالم عالی گہر مین منصب انکا ایکہزاری ذات و ایک ہزار سوار کا تھا۔ نواب نجف خان بہادر کے ساتھ ضابطہ خان کی لڑائی مین بہت عمدہ کام انجام دیے

حکیم مشتاق علی خان ابن حکیم رمضان علی خان انامیہ بمقام امروہہ پیدا ہوئے یہ فارسی عربی کے جاننے والے تھے۔ طبیب خوش خلق تھے حق تعالیٰ نے انکے ہاتھ مین دست شفا رکھا تھا۔ جوان حسین نیک مزاج کشادہ پیشانی تھے بتاریخ ۸ شعبان سنہ [illegible]ھ بعارضہ ہیضہ بمقام عظیم آباد انتقال کیا۔ +

آغا علی خان ابن حکیم مشتاق علی خان بتاریخ ۱۵ ماہ رمضان سنہ [illegible]ھ بمقام لکھنؤ پیدا ہوئے نہایت خوشرو حسین کشادہ پیشانی ہین عبادات جناب باری مین ہمہ تن مصروف آلائش دنیا سے کنارہ کش ریاست کثیر جناب شیخ محمد علی خان صاحب رئیس لکھنؤ اپنے نانا سے انکو وراثتاً پہونچی ہے اُس سے بکمال فارغ البالی گذر اوقات کرتے ہین اور مجالس جناب سید الشہدا علیہ التحیۃ والثنا برپا رکھتے ہین۔ جو دیہات انہون نے واسطے امورکے وقف کیے ہین وہ نقل وقفنامہ مندرجہ تحت سے واضح ہوگا۔ +

نقل وقفنامہ رجسٹری شدہ مکتوبہ جناب شیخ آغا علی خان صاحب دام اقبالہ

نمبر ۲۸۰ صفحہ ۴۴ لغایت ۵۷ جلد ۱۹ رجسٹر نمبر ۱ اصل مشتمل ایک سو تیس روپیہ

نقل مطابق اصل

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ وکفی والصلوٰۃ والسلام علی محمد وآلہ الذین اصطفی

اما بعد چونکہ خداوند عالم نے اس جہان فانی کو مزرعۂ عاقبت و عبرت گاہ و دائمی قرار دیا ہے پس

ہر فرد البشر کو لازم ہے کہ اپنی حیات مین ایسے امور خیر کو بجا لاوے کہ جو باقیات الصالحات ہین اور ثواب اسکا بعد ممات کے بہی شل واندحیات کے دوامًا بنام اُسکے جاری رہے اور باعث بقائے نام کا ہوا اور چونکہ صدقہ جاریہ یعنی وقف کرنا اپنی جائداد کا ابتغاءً لمرضات اللہ واعلیٰ امور خیر کے ایک امر منجملہ باقیات الصالحات کے ہے بنا برآن مجہ بندہ ناچیز و گنہگار آغا علیخان خلف حکیم مشتاق علی خان مرحوم ساکن شہر لکھنؤ محلہ بنجاری ٹولہ نے در حینِ حالت بحالت صحت ذات وثبات عقل و نفاذ جوارح و جمیع تصرفات شرعیہ اپنی خوشی خاطر سے بلا اکراہ و اجبار احدی ابتغاءً لمرضات اللہ اپنی زمینداری آٹہ آنہ آٹہ آنہ مواضعات امر دوہ و لوہیرا و چاند اپور و محمود پور رگنٹ و دولت پور بانگر و کہمار و نداری پور پرگنہ بہوگنی پور و ہریہ پور پرگنہ اکبرپور و دبنی بارہ و جوہر پرگنہ ڈیرا پور ضلع کانپور کہ جنکا بٹوارہ مکمل ہو چکا ہے اور بذریعہ اُسکے سولہ آنہ مسلم محال موسومہ آغا علیخان قرار پائی ہین اور محدود و داربعہ ذیل ہین بجمیع حقوق داخلی و خارجی و اراضی مزروعہ و غیر مزروعہ و جلکر و بنکر و تالاب و چاہات و باغات و درختان متفرق مثمرہ و غیر مثمرہ و جنگل و اراضی پرتی و بنجر و اوسر و امکنہ ذاتی و دوکانین وغیرہ جو کچہ کہ اُسمین واقع ہے بلا استثنائے کسی چیز کے وقف مواید و مخلد بغرض اجرائے امور خیر مجالس عشرۂ محرم الحرام و عشرۂ اربعین و دیگر مجالس ماتم و قرآن خوانی و نذر و نیاز وغیرہ امور خیر کے حسب صراحت ذیل وقف کیا اور نیز وقف کیا چہہ قطعہ مکانات پختہ و خام واقعہ شہر لکھنؤ مملوکہ اپنے کو بجمیع حقوق داخلی و خارجی مصرحۂ ذیل کے قطعہ مکان پختہ مسکونہ اپنے کو خاص واسطے مجالس مصرحۂ بالا کے مابقی پانچ قطعہ مکان واسطے سکونت سادات مومنین کے جو پابند صوم و صلوٰۃ کے ہون اور وہ اپنے ذمہ مرمت شکست و ریخت مکان کی بذریعہ تحریر باضابطہ بغرض بقا مکان موقوفہ کے لیوین اور

امر تولیت کو متن صیغہ وقف مین اوّلاً مجہ واقف نے اپنی ذات ونفس کے لیے تا حیات خود معین کیا اور بعد اپنے جناب مستطاب مجتہد العصر والزمان سید مصطفےٰ صاحب قبلہ عرف جناب میر آغا صاحب قبلہ دامت برکاتہم خلف جناب قبلہ وکعبہ عمدۃ العلما سید محمد ذکی صاحب اعلی اللہ مقامہ کو متولی قرار دیا ہے اور اُنکے بعد کس شخص کو جو وقت کا اہل علم متصف بصفات تقوی وپرہیز گاری ودیانت داری کی ہو اور جناب ممدوح نے اپنے حیات مین اُسکو متولی بہی اپنے مابعد کے لیے باقاعدہ قرار دیا ہو اور اگر خدانخواستہ نوبت تقرری متولی مابعد کے نہ آئے تو جو مشہور با جہتاد وزہد وورع اور وقت کا اعلم ہو وہ متولی ہوویگا اور اگر افضال ایزدی سے کوئی فرزند صلبی میرا پیدا ہووے اور وہ بعد انتقال میرے حد بلوغ کو پہونچکر پابند صوم وصلوۃ کا ہو تو وہ بہی بعد بلوغ کے شریک متولی وقف کے ہوویگا اور رہیگا اور تنخواہ مقررہ متولی مندرجہ وقف نامہ ہذا سے نصف تنخواہ پانے کا مستحق ومجاز ہوویگا بعد اجراے صیغہ وقف کے جائداد موقوفہ مصرحہ بالا محدودہ ذیل کو اپنے قبضہ ملکیت سے نکال کر بہ تبدیلی نیت قبضہ متولیانہ اپنے مین لے لیا ہے اور محکمہ مال مین داخل خارج بہی باضابطہ بجاے مالکانہ کے متولیانہ کرالیا ہے اور اُسکے اطلاع بہی جناب ممدوح متولی مابعد اپنے کو کردی ہے اور جملہ حساب کتاب مصارف اس جائداد موقوفہ کا بالکل اپنے ذاتی حساب سے جداگانہ کردیا ہے اور اب یہ جائداد ابد الدہر محفوظ ومصئون تغیر و تبدلات سے اور ممنوع تمامی انتقالات ووراثت سے جو منافی اغراض وقف کے ہین بپابندی امور ذیل کے رہیگی جبتک خداوند عالم جلشانہ وارث کل دنیا ومافیہا کا ہووے -

دفعہ اول یہکہ ہر ایک متولی کو بذریعہ وقف نامہ ہذا کے لازم ہوگا کہ اپنے مابعد کے لیے اپنی حیات مین متولی حسب صراحت وشرائط وپابندی مندرجہ وثیقہ ہذا قرار دیوے درصورت

عدم تقرری کے امر تولیت راجع بطرف اس شخص کے ہوگا جو مشہور بتقوی و زہد و اعلم و مجتہد بھی ہووے
اور ہر ایک متولی مابعد کو اپنے ماسبق متولی کے انتقال پر فوراً جائیداد موقوفہ پر قبضہ مستقل لیا نہ کرنا
اور محکمہ مال سے داخل خارج بنام اپنے کرانا واجب ہوگا ✢

دفعہ دوسری یہ کہ ہر ایک متولی کو لازم ہوگا کہ بغرض تکمیل داخل خارج و انجام دہی کل امور عدالت
و محکمجات سرکاری و نیز انجام دہی کار متعلقہ مواضعات موقوفہ کے ایک مختار نامہ عام مصدق
بہ رجسٹری حوالہ کارندہ دیہات موقوفہ کی کرے و اگر اجیاناً کوئی کارندہ جدید مقرر کیا جاوے
تو اس سے ضمانت کامل باضابطہ بتعداد مناسب لیلیجاوے اور بتاکید تمام ہدایت کیجاوے کہ
افزائش منافع و آبادی مواضعات و نگرانی سوانہ مین بستور تمام کوشان رہے اور اپنی کارگذاری
و دیانت داری متولی وقت کو دکھلاتا رہے - ✢

دفعہ تیسری یہ کہ ہر ایک متولی کو اختیار ہوگا جب کسی کارندہ و یا ملازم مواضعات سے بد دیانتی و
یا انجام دہی کار و بار متعلقہ اسکے مین سستی و غفلت دیکھین فوراً موقوف کر کے دوسرا شخص بجائے
اسکے مقرر کر دیوین ✢

دفعہ چوتھی یہ کہ زر ثلث محصول آبپاشی سرکار کسی سال کم و کسی سال زائد دینا پڑتا ہے کوئی
مقدار سالانہ معین نہین ہے پس ہر متولی کو چاہیے کہ جس سال زر ثلث زاید دینا پڑے تو وہ
زائد روپیہ رقم آمدنی منافع سے دیوین اور جس سال رقم ثلث کم دینا پڑے تو اس رقم بچت کو
اندوختہ رکھین بہت سی آراضی موضع بودہیرا و چاندا پور دیہات موقوفہ مین افتادہ ہے اسکے
در دور زراعت مین کوشش کرین تاکہ افزائش جمع آمدنی کی ہووے مجالس عشرہ محرم و عشرہ اربعین
بالفعل شب کو ہوتی ہین متولی اگر مناسب سمجھے تو بجائے صرف روشنی دن کو کیا کرے اور ان ہر سہ
رقومات بچت مذکورہ بالا کو اگر کچھ ہو تو سیونگ بنک ڈاکخانہ سرکاری مین جمع کرتے جائین جب وہ

رقم بقدر پانسو روپیہ کے جمع ہوجاوے تو اسوقت گورنمنٹ پرامیسری نوٹ خرید کر لیا جاوے اسطرح سے جب تعداد دو ہزار روپیہ تک کا نوٹ خرید کیا جاوے یہ رقم اس غرض سے رکھی جاوے کہ اگر خدانخواستہ کسی سال آفت ارضی و سماوی سے مطالبہ سرکاری مین کچھ کمی پڑے تو وہ نوٹ فروخت کر کے مطالبہ سرکاری ادا کر دیا جاوے تا کہ اصل جائداد موقوفہ خطرہ قرقی و نیلام وغیرہ سے محفوظ رہے اور منافع نوٹ کا ساداتِ مومنین کو تقسیم ہوا کرے اور بعد فروخت نوٹ ادائے مطالبہ سرکاری پھر از سر نو بدستور سابق اگر کچھ بچت قوم مذکور بالا کی ہو تو وہ روپیہ بھی سیونگ بنک ڈاکخانہ مین بغرض مذکور جمع ہوتا جاوے

دفعہ پانچوین یہ کہ عشرہ محرم الحرام مین انتظام نذر صندی و تیاری میٹھہ و حاضری و جملہ شیرینی دیگر بادہ جو کہ مندرج وقف نامہ ہذا ہے معرفت زوجہ منکوحہ من واقف کے تا انکی حیات رہیگا ـ ہر متولی کو لازم ہوگا کہ تا حیات انکی یہ امور انہین کے متعلق رکھین اور روپیہ نقد اسکا موافق مصارف مندرجہ وثیقہ ہذا پاس زوجہ منکوحہ من واقف کے بھیجا کرین کیونکہ وہ باعث مزید ولائے اہلبیت کے ایسے امور بوجہ حسن انجام دیونگے اور اگر زوجہ من واقف اس مکان موقوفہ کے بالاخانہ مین جو بغرض مجالس مقرر کیا گیا ہے سکونت کرنا پسند کرین اور مرمت مکان کی ذمہ اپنے لیوین تو متولی وقت کو اختیار تخلیہ مکان مذکورہ کا انسے نہوگا اور بصورت خالی ہونے بالاخانہ مکان کے ہر متولی وقت بھی رہ سکتا ہے بشرطیکہ وہ بھی مرمت مکان کی ذمہ اپنے لیوے اور نیز اس بالاخانہ مکان کو بشرطیکہ ہرج اغراض وقف مین نہو کرایہ پر دے سکتے ہین اور زر کرایہ اسی مکان مذکور کی مرمت مین بغرض قائم رہنے مکان کے صرف کیا جاویگا اور یہ امر ملحوظ رہے کہ مجالس عشرہ محرم و عشرہ اربعین و مجالس ماہانہ وغیرہ و تعزیہ داری اسی مکان مین ہوا کریگی ـ کسی دوسرے مکان مین نہوگی اور ہر متولی وقت خود بھی حتی الامکان شریک مجالس ہون +

دفعہ چھٹی یہ کہ کل نکاسی تمام مواضعات موقوفہ کے سوا مالگذاری و باقی رہنے منافع از روے جمعبندی کے

ضمیمہ ب -

تفصیل مواضعات موسومہ محال آغا علیخان بحساب محال سولہ آنہ واقع ضلع کانپور -

نمبر شمار	نام موضع بقید پرگنہ	نکاسی تمام بموجب سنہ ۱۳۰۱ فصلی	مالگذاری سرکار مع ابواب وچندہ وشفاخانہ وتنخواہ پٹواری -	منافع از روے جمعبندی -
۱	امرودہ پرگنہ بھوگنی پور	[illegible] ۱۵ر۱۱	[illegible] ۵ر۱	[illegible] ۱ر۱۰
۲	بودھیرا پرگنہ ایضاً	[illegible] ۱۳ر۶	[illegible] ۱ر۲	[illegible] ۱۲ر۴
۳	محمودپور گٹ پرگنہ ایضاً	[illegible] ۲ر۱۰	[illegible] ۱۲ر۶	[illegible] ۶ر۴
۴	چاندپور پرگنہ ایضاً مع مالکان ادنے	[illegible] ۱۲ر۳	[illegible] ۷ر۹	[illegible] ۴ر۶
۵	دولت پور بانگر و کچھار پرگنہ ایضاً	[illegible] ۶ر۶	[illegible] ۴ر	[illegible] ۲ر۶
		بانگر [illegible] ۲ر۹ — کچھار [illegible] ۳ر۹	بانگر [illegible] ۴ر — کچھار [illegible]	بانگر [illegible] ۱۴ر۹ — کچھار [illegible] ۳ر۹
۶	مدارپور پرگنہ ایضاً	[illegible] ۲ر۷	[illegible] ۱ر۳	[illegible] ۱ر۴
۷	مریدپور پرگنہ اکبرپور	[illegible] ۱ر۲	[illegible]	[illegible] ۱ر۲
۸	بنی پارہ جوہر پرگنہ ڈیراپور	[illegible] ۱۴ر۴	[illegible] ۴ر۹	[illegible] ۹ر۷
۸ نمبر	میزان	[illegible] ۱.۵	[illegible] ۴ر۶	[illegible] ۷

اصلاح

دو ہزار ایک سو نو روپیہ سات پائی میں سے مبلغ چار سو روپیہ زر ثلث محصول آبپاشی سرکار کا تخمینا سالانہ ہے اور مبلغ تین سو روپیہ سالانہ تنخواہ داران دیہات ہے اور چار سو اکاسٹھ روپیہ سات پائی خرچ دیہی و دیگر مصارف متعلقہ دیہات ہیں جملہ ایکہزار ایک سو اکسٹھ روپیہ سات پائی ہوئی اب باقی رہے ایکہزار اڑتالیس روپیہ یہ منافع خالص اصل کے مصارف عزاداری وقف کے حسب ذیل ہے - +

تفصیل مصارف ذیل

السہ

شکر و شیرینی و طعام وغیرہ برائے تقسیم مجالس عشرہ محرم صہ	بنام ذاکران بابتہ مجالس عشرہ محرم صہ
صرف مہندی ۸ - محرم صہ	صرف حاضری و میٹھا ۸ - محرم صہ
کوئلہ و تمباکو کشیدنی و سقہ وغیرہ صرف مجالس عشرہ محرم للعہ	صرف روشنی عشرہ محرم عہ
ہدیہ ضریح مبارک و تعزیہ عشرہ محرم- صہ	بنام ماتم کنندگان ۹ - محرم- سے
صرف دفن تعزیہ مزدوری بروز عاشورہ - عصہ	طعام برائے فاقہ شکنی تقسیم سادات مومنین بروز عاشورہ - صہ
اجرت چھپوائی پرچہ اعمال عاشورہ - صہ	صرف مجلس سوم ۱۲ - محرم تقسیم شیرینی خواہ شربت صہ

شکر محمد و حنیف مناہاں تقسیم شربت مجالس عشرہ اربعین من ابتدا ۱۰ صفر لغایت ۱۹ صفر ۵	بنام ذاکران بابت مجالس عشرہ اربعین۔ للعہ
صرف روشنی مجالس عشرہ اربعین۔ ۵	تمباکو و کوئلہ و سقہ وغیرہ مجالس عشرہ اربعین للعہ
بنام ماتم کنندگان ۱۹ صفر۔ سے۔	صرف دفن تعزیہ معہ مزدوری ۲۰ صفر عہ
اجرت چھپوائی پرچہ زیارت اربعین۔ سے	دوسری صفر مجلس لیسہ برادر محمد تقی مرحوم بمقام کربلا امین الدولہ تقسیم شیرینی۔ عہ سالانہ۔
۴ صفر مجلس لیسہ شیخ جعفر علی صاحب مرحوم مقام کربلائے تال کٹورہ تقسیم شیرینی۔ عہ سالانہ	واقع ۷ صفر مجلس لیسہ جنابہ والدہ صاحبہ مرحومہ بمقام کربلائے تال کٹورہ تقسیم شیرینی۔ عہ سالانہ
واقع ۹ ربیع الاول برائے تقسیم سادات مومنین عہ۔	واقع ۱۷ ربیع الاول روز ولادت حضرت رسالت مآب صلعم۔ عہ۔
شیرینی نذر۔ ۸ر	تقسیم سادات مومنین۔ ۸عہ
واقع ۲۰ جمادی الثانی روز ولادت جنابہ سیدہ صلوات اللہ علیہا۔ عہ۔	
شیرینی نذر۔ ۸ر	تقسیم سادات مومنین۔ ۸عہ

واقع ۲۹ جمادی الثانی صرف طعام بنابر فاتحہ و لیسہ جناب شیخ محمد علی صاحب مرحوم ۔

صہ سالانہ

واقع ۲۹ جمادی الاول مجلس و لیسہ شیخ محسن علی صاحب مرحوم بمقام کربلا سے امین الدولہ تقسیم شیرینی ۔

عہ سالانہ

واقع ۲ رجب مجلس و لیسہ شیخ محمد حسن صاحب مرحوم بمقام کربلا سے تال کٹورہ تقسیم شیرینی ۔

عہ سالانہ

واقع ۱۳ رجب روز ولادت حضرت امیر المومنین علیہ السلام ۔

سے ۔

شیرینی نذر ۔ عہ ۔

تقسیم سادات مومنین ۔ عہ ۔

واقع ستائیس رجب روز مبعث جناب رسالتمآب صلعم ۔

عہ ۔

شیرینی نذر ۔ ۸/

تقسیم سادات مومنین ۔ عہ

واقع تیسری شعبان روز ولادت باسعادت حضرت امام حسین علیہ السلام ۔

سے ۔

شیرینی نذر ۔ عصہ ۔

تقسیم سادات مومنین ۔ عہ ۔

واقع نویں شعبان بنابر مجلس و لیسہ حکیم مشتاق علی خان مرحوم ۔

عصہ ۔

مجالس ولیمہ تقسیم شیرینی خواہ شربت پخت طعام فاتحہ ۔	صہ ـ عہ ر
واقع پندرہ ۱۵ شعبان روز ولادت حضرت صاحب الامر علیہ السلام ۔	صہ ر
شیرینی نذر مع مہندی ۔ تقسیم سادات مومنین ۔	سے ر ـ عہ ر
واقع پندرہ ۱۵ ماہ رمضان روز ولادت باسعادت حضرت امام حسن علیہ السلام	عہ ر
شیرینی نذر ۔ تقسیم سادات مومنین ۔	۸ ر ـ ۸ عہ ر
صرف مجالس ماہ رمضان ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ تقسیم شیرینی خواہ چھوہارا سہ یوم	عہ
صرف تقسیم نان خمیری وسالن ماہ رمضان بنا بر سادات مومنین ۔	سہ
اجرت چھپوائی پرچہ اعمال شب قدر ماہ رمضان ۔ +	صہ
بنام ذاکر مجالس ماہ رمضان ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ ۔	عہ ہ
تقسیم قرآن مجید بنا بر سادات مومنین ماہ رمضان ۔ +	صہ ر

واقع دوسری ذیقعدہ مجلس دلیہ حکیم رمضان علی خان صاحب مرحوم بمقام کربلائے تال کٹورہ تقسیم شیرینی۔ [illegible] سالانہ
صرف قربانی عید الضحیٰ ۱۰ ماہ ذی الحجہ — صرف عید غدیر ۱۸ ذی الحجہ۔ [illegible] [illegible]
تقسیم نان خمیری و سالن سادات مومنین — نقد تقسیم سادات مومنین۔ [illegible] [illegible]
صرف نوروز۔ [illegible]
شیرینی نذر۔ — تقسیم سادات مومنین [illegible] [illegible]
صرف مجالس ماہانہ واقع بست و ہفتم ہر ماہ تقسیم شربت خواہ شیرینی۔ [illegible] سالانہ
صرف روشنی قبر جناب شیخ محمد علی صاحب مرحوم واقع صحنچی کربلائے تال کٹورہ [illegible] سالانہ
تقسیم صنائی و کمل بموسم سرما سادات مومنین۔ [illegible] سالانہ
بنام ذاکر مجالس ماہانہ واقع اٹھائیس ہر ماہ۔ [illegible] سالانہ
صرف تمباکو و کوئلہ وسقہ وغیرہ مجالس ماہانہ اٹھائیس ہر ماہ۔ [illegible] سالانہ

رقم تبرعات نقد براے تقسیم سادات مومنین ۔ + للعہ سالانہ
تقسیم معرفت جناب ممدوح الصدر ۔ تقسیم معرفت من واقف للعہ للعہ
کرایہ شطرنجی و چاندنی و نگیرہ و تیاری چاندنی و مزدوری شوب و فرش وغیرہ مجالس عشرۂ محرم و مجالس عشرۂ اربعین و مجالس دیگر ۔ عہ سالانہ
صرف سفیدی و مزدوری مکان تعزیہ داری عشرۂ محرم ۔ للعہ سالانہ
قرآن خوانان نفران فی نفر للعہ دریا ہا ۔ + للعہ سالانہ
میر وارث علی ولد میر حسین علی ساکن لکھنؤ محلہ رستم نگر ۔ سہ سالانہ
لالہ ماتا پرشاد ولد لالہ دیبی پرشاد ساکن فتحپور رہسوا ۔ ماعہ سالانہ
خدا بخش ولد منا بخش ساکن لکھنؤ ۔ + للعہ سالانہ
میر امداد حسین ولد میر محمد حسین ساکن اینٹھی بسندگی میان ۔ للعہ سالانہ

تفصیل قطعات مکانات واقع شہر لکھنؤ محلہ بنجاری ٹولہ و منڈی غازی و باغ مکا متعلقہ تھانہ چوک جو کہ قطعہ	۶ قطعہ
قطعہ مکان موسومہ نالہ والا واقع محلہ باغ مکا —	یک
قطعہ مکان سبیل و اسمعہ دوکان واقع محلہ بنجاری ٹولہ —	یک
قطعہ مکان مسکونہ محمد اکمش واقع منڈی غازی معہ چبوترہ پیش دروازہ —	یک
قطعہ مکان مسکونہ ہاشم معہ کوٹھری بیرونی و چبوترہ پیش دروازہ واقع محلہ منڈی غازی	یک
قطعہ مکان پختہ کلاں معہ کمرہ و چبوترہ پختہ پیش کمرہ بیرونی مسکونہ واقف واقع محلہ بنجاری ٹولہ —	یک
قطعہ مکان موسومہ دیوانخانہ و یک درہ پیش دروازہ و پھاٹک پختہ معہ دو صحنچی ہر دو جانب پھاٹک نصف حصہ واقف —	یک

دفعہ ششم یہ کہ یہ امر ملحوظ خاطر رہے کہ بالفعل جو رقم زر ثلث و خرچ دیہی کے لیے بمقدار [illegible] مقرر کردی ہے یعنی مبلغ چار سو [illegible] روپیہ بابتہ زر ثلث آبپاشی نہر گنگ اور مبلغ چار سو ساٹھ روپیہ سات پائی خرچ دیہی معہ دیگر مصارف متعلقہ دیہات مذکور یہ رقم ہر سال کے واسطے محصور و معین نہیں ہو سکتی ہے بلکہ ہر سال کمی و بیشی ہوا کرے گی پس جس سال

الغرض وہ رقوم مذکورۂ بالا سے جس قدر بچے اور باقی رہے تو بہ تقسیم حصص اسو غیرہ تجہیز و تکفین سادات مومنین محتاجین میں متولی وقت صرف کیا کرے ؛

دفعہ نوین[۹] یہ کہ اگر احیاناً بمصلحت وقت ان دیہات موقوفہ کا ٹھیکہ دینے کی ضرورت پڑے تو متولی وقت کو اختیار حاصل ہے کہ ٹھیکہ دیہات موقوفہ کا لیکے ضمانت کامل باضابطہ کے واسطے پانچ سال کے دے نہ کہ زائد از پانچ سال کے کیونکہ ایسا ٹھیکہ دینا منافی اغراض وقف کے نہیں ہے +

دفعہ دسوین[۱۰] یہ کہ مجلس ماہانہ جو تاریخ اٹھائیسوین کو ہر ماہ کی ہوتی ہے یہ مجلس بعد انتقال واقف تاریخ انتقال واقف مین ہوا کریگی +

دفعہ گیارہوین[۱۱] یہ کہ منجملہ سقوات یا منتہی سرکار مصرحہ بالا کے رقم ثلث آبپاشی نہر گنگ صرف تا میعاد بند وبست حال ادا کرنی ہوگی یہ رقم بعد میعاد بند وبست و ترمیم جمع مالگذاری کے سرکار سے واگذاشت ہو جاویگی ورنہ لیجاویگی اسوقت اختیار اضافہ لگان بھی کاشتکاران پہ کرنا جائز ہوگا تب رقم منافع مین افزایش ہوگی تو وہ رقم افزایش واسطے سامان عقد و نکاح دختران نا کتخدا سادات مومنین مین متولی وقت کو صرف کرنا لازم ہوگا ۔ +

دفعہ بارہوین[۱۲] یہ کہ اگر کسی سال مین خدا نخواستہ بحالت پیش آنے کسی آفت ارضی و سماوی کے یا باقی رہنے ذمہ آسامیان کے منافع کم آوے تو بموجب حصہ رسدی مصارف مین بھی کمی کیجاویگی لیکن تنخواہ داران کی تنخواہ اور رقم تبرعات مین کمی نہوگی +

دفعہ تیرہوین[۱۳] یہ کہ ہر متولی وقت کو لازم ہوگا کہ روپیہ منافع کا مواضع موقوفہ سے اسوقت تک طلب کرے جبتک بیباقی مطالبہ سرکاری کی نہووے الا بضرورت مصارف عشرہ محرم و اربعین کے طلب کرنا مضائقہ نہین ہے ۔

دفعہ چودہوین[۱۴] یہ کہ مکان دیوانخانہ معہ پھاٹک پختہ و ہر دو صحنچی متعلقہ اسکے مین نصف بقدر حصہ

اپنے کے بیٹے وقف کیا ہے اُس مکان میں اور نیز دیگر چار قطعہ مکانات موقوفہ میں متولی
وقف کو اختیار حاصل ہوگا کہ درصورت خالی ہونے کے اُنھیں کرایہ دار رکھیں اور زر کرایہ کو صرف
مرمت مکانات مذکورہ میں صرف کریں تاکہ مکانات منہدم و خراب ہونے نہ پائیں ۔ +

دفعہ پندرہوین یہ کہ جو نفر تنخواہداران جو مندرج وقفنامہ ہذا ہیں منجملہ اُنکے دو نفر قرآنخوان بدرماہہ
چار چار روپیہ ماہواری بنا بر قرآنخوانی قبر جناب شیخ محمد علی صاحب مرحوم مغفور و قبر جناب والدہ
ماجدہ مرحومہ اتنے کربلائے ... کٹورہ میں مقرر ہیں تا حیات واقف انکی تقرری ہر دو قبر پر رہیگی اور
بعد میرے انتقال کے بشرطیکہ لکھنؤ میں انتقال ہو انہیں سے ایک قرآن خوان کو قبر واقف پر متولی
وقف مقرر کردے اور جو لکھنؤ میں واقف کا انتقال نہو تو وہی قرآن خوان کربلائے مذکور میں
پڑھیگا اور ثواب ختم کا میری روح کو بخشنہ ہوگا ۔ +

دفعہ سولہوین یہ کہ میر وارث علی ولد میر حسین علی مرحوم واسطے تقسیم شربت و طعام و شیرینی وغیرہ
مجالس عشرہ محرم و عشرہ اربعین و مجالس ماہانہ وغیرہ کے معین ہیں اور میر امداد حسین ولد میر
محمد حسین و خدا بخش ولد مینا بخش واسطے بچھانے فرش و کرنے روشنی و ہر سنحتہ و پلانے
پانی وغیرہ اہل مجلس کے مقرر ہیں اور للا ماتا پرشاد ولد لالہ دیبی پرشاد ساکن سنجیو ہو جو کہ
مدرسہ سے ملازم ہیں واسطے تحریر جمع و خرچ و واصلباقی آمدنی سال تمام جہات موقوفہ
و دیگر مصارف جائداد موقوفہ کے معین کیے گئے ہیں ہر متولی کو چاہیے کہ تنخواہ انکی
ہر شش ماہی یا ہر سہ ماہی میں دیتے رہیں اور جو انہیں سے خدمت مقررہ مذکورہ کا انجام
نہ دیوے اور غفلت اور غیر حاضری یا کوئی امر خلاف مرضی متولی وقت عمل کرے تو متولی
وقت کو انکی موقوفی اور بجائے انکے دوسرے شخص کی تقرری کا اختیار ہوگا اور بعد انتقال
تنخواہداران کے متولی کو اختیار ہے کہ بجائے انکے جسکو چاہیں مقرر کرکے کام امور متعلقہ کا اُنسے

لیوین ۔ +

دفعہ سترھوین یہ کہ ہر متولی کو چاہیے کہ جس قدر آمدنی منافع و مصارف جائداد موقوفہ کا بطریق واضح مرتب درست لکھینا اور اس حساب کی جانچ خود متولی پر فرض ہے اور ہر آخر حساب پر اپنے دستخط کیا کرین ان الفاظ سے کہ یہ حساب درست و صحیح ہے اور وہ حساب مصارف ہر متولی اپنے متولی مابعد کے حوالہ کیا کرے تاکہ قائم مقام متولی کو آگاہی مصارف و انتظام سے رہے اور نیز متولی وقت حساب فہمی و جانچ جمع و خرچ و اصل باقی آنا میوار سالتمام کے بابت دیہات موقوفہ کے ہر سال کارندہ و محرران دیہات سے کرتا رہے ۔ +

دفعہ اٹھارہوین یہ کہ جو کہ مبلغ دو سو تیس روپیہ رقم تبرعات کی قرار دیگئی ہے منجملہ اس رقم کے پچاس روپیہ تو معرفت قبلہ و کعبہ جناب میر آغا صاحب مدظلہ العالی کے سادات مومنین کو تا حیات من واقف تقسیم ہوا کرینگے اور جناب ممدوح کو یہ بھی اختیار ہے کہ ہر وقت ضرورت اپنی ذاتی مصارف مین صرف فرما دین یا تقسیم کیا کرین اور ایک سو اسی روپیہ معرفت من واقف کے تقسیم ہونگے بعد انتقال من واقف پچاس روپیہ مذکورہ بالا سے مبلغ پچیس روپیہ سالانہ بنا بر فاتحہ و تقسیم طعام مجلس بتقریب مجلسہ من واقف مین صرف ہوا کرینگے باقی پچیس روپیہ جو رہے وہ بدستور ہمیشہ واسطے تقسیم سادات مومنین کے قائم رہینگے اور ایک سو اسی روپیہ جو بجہہ واقف کی معرفت تقسیم ہوتے ہین یہ کل رقم سالانہ پندرہ روپیہ ماہوار کے حساب سے ہر متولی مابعد میرا بعوض حقوق خدمت تولیت کے تنخواہ اپنی لے لیا کریگا اور اسیطرح ہر متولی بعد متولی ماسبق اپنے کے لیتا رہیگا ۔ +

دفعہ انیسوین یہ کہ وارثان و قائم مقامان میرے کو نسبت اس جائداد موقوفہ اور اسکے انتظام کے کبھی کسی وقت اور کسی زمانہ مین اور کسی حالت مین اختیار مداخلت کا حاصل نہوگا ۔ +

دفعہ بیسوین یہ کہ اگر کوئی متولی وقت خلاف شرائط وقف نامہ ہذا کے عمل کرے تو ہر شیعہ مومن خصوصا

احباب میں واقف کو لازم ہو گا کہ اس متولی وقف سے تا کہ تعمیل شرائط مندرجہ وقف نامہ ہذا کے
کرائے۔ +
و ظاہر کیے دیتا ہے کہ جائداد موقوفہ مذکور پر کسی قسم کا بار نہیں ہے اور اسوقت تک جمیع انتقالات
سے بری ہے اور مالیت اسکی مبلغ بیس ہزار روپیہ کی بتفصیل ذیل ہے اسپر اسٹامپ لگا دیا گیا ہے
لہذا یہ وقفنامہ [illegible] اور بہ اسٹامپ کامل القیمت کے لکھدیا کہ سند ہو اور وقت پر کام آوے

تفصیل مالیت جائداد وقف۔ +

للعـــہ ..

قیمت مواضعات موقوفہ شہ موضع	قیمت مکانات موقوفہ ــلے قطعہ
ــعـــہ ..	الـعـــہ ..

حدود اربعہ مواضعات موقوفہ واقع ضلع کانپور +

شہ موضع

امرودہ پرگنہ بھوگنی پور +

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
موضع بودہیرا	پاتی پور شاہ پور	محمود پور گمٹ	گوری رجن

بودہیرا پرگنہ بھوگنی پور +

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
چاندا پور	گوری رجن و امرودہ	محمود پور و پیری	بروہا و بھوگنی پور

محمود پور گمٹ پرگنہ بھوگنی پور +

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
پیری	شاہ پور	اودی پور	امرودہ و بودہیرا

چاندا پور پرگنہ بہوگنی پور

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
بھورہ ولونا پور	لودھیرا و پیری	کینہرا	ہبرولا

دولت پور باگر وکھار پرگنہ بہوگنی پور

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
ڈلوسلے		دریای جمن ضلع جالون	دریای جمن ضلع جالون چورا

ماری پور پرگنہ بہوگنی پور

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
عمرا پور	بہورامو ودٹو	تنار پور	عمرا پور

مریم پور پرگنہ اکبرپور

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
سنہی پرگنہ اکبرپور واکی پرگنہ شیوراج پور	سبھرپور پرگنہ شیوراج پور	پتراب پور پرگنہ اکبرپور	موضع اکبرپور عرف کوشین پرگنہ شیوراج پور

سبے پارہ جوہر پرگنہ ڈیرا پور *

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
کاری دسونبرسا	سبے پارہ مہاراج	ڈگرہا	جھجویا وللپورہ

حدود اربعہ مکانات موقوفہ واقع شہر لکھنؤ *

[illegible]ے قلعہ

مکان پختہ کلان مسکونہ واقعہ معہ مکرو چبوترہ پیش مکرو بیرون دروازہ واقع محلہ تجاری ٹولہ معہ

دیوار ہر چہار طرف۔ یک قطعہ

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
مکان مسکونہ ہاشم	کوچہ غیر نافذہ والیہ الباب	مکان دیوانخانہ وچبوترہ پختہ	حویلی پختہ مسماۃ کنیز بیگم صاحبہ۔

مکان پختہ سبیل اللہ معہ دو دکان واقع محلہ بنجاری ٹولہ دیوار ہر چہار طرف ۔ یک قطعہ

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
راستہ ودو دکان شجاع بیگ	راستہ والیہ الباب	کوچہ نافذہ ۔	کوچہ نافذہ ۔

مکان دیوانخانہ و یکدرہ معہ پھاٹک پختہ و دو صحنچی ہر دو جانب بقدر نصف حصہ اتفاقی واقع
واقع محلہ بنجاری ٹولہ دیوار ہر چہار طرف ۔ یک قطعہ

دیوانخانہ معہ یک درہ ۔

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
ملحق مکان مسکونہ خدا بخش	کوچہ غیر نافذہ	ملحق مکان کہنڈل افتادہ	ملحق مکان آغا علیخان حسین خانصاحب واقف

پھاٹک پختہ معہ دو صحنچی ہر دو جانب

غربی	شرقی	جنوبی	شمالی
ملحق مکان کہنڈل اسحاق حسین خانصاحب	ملحق مکان ہاشم علیخان صاحب وغیرہ	راستہ شاہراہ والیہ الباب	دیوانخانہ و کوچہ غیر نافذہ

مکان پختہ مسکونہ خدا بخش سابق موسومہ غلام رضا خان والا واقع محلہ غازی منڈی دیوار ہر چہار
طرف ۔ یک قطعہ

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
کوچہ نافذہ وچبوترہ وادہ پختہ والیہ الباب	مکان دیوانخانہ	مکان کہنہ الطاف حسین خان صاحب	مکان مسکونہ اشم والا

مکان مسکونہ ہاشم سابق موسوم اہل خانہ رضا حسین خان والا محکوٹھری بیرونی واقع محلہ منڈی غازی دیوار بہ چہار طرف - یک قطعہ

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
کوچہ نافذہ والیہ الباب وچبوترہ معہ زینہ -	مکان مسکونہ آغا علیخان	مکان مسکونہ خدا بخش واقف -	مکان مسماۃ آمنہ بیگم صاحبہ -

مکان موسومہ نالا والہ واقع محلہ باغ مکا دیوار چہار طرف - یک قطعہ

شرقی	غربی	جنوبی	شمالی
مکان ذاتی خدا بخش	مکان نراین کوری	کوچہ نافذہ والیہ الباب	مکان خیراتی بہشتی -

گواہ شد | العبد
علی محمد عفی عنہ بقلم خود | مہر میں اپنے ہاتھ سے ثبت کی -
گواہ شد | (آغا علیخان)
محمد عباس عفی عنہ بقلم خود - | آغا علیخان بقلم خود
گواہ شد | گواہ شد
علی عباس عفی عنہ بقلم خود | مرزا صادق حسین ولد مرزا آغا حسن خان بقلم خود
گواہ شد | گواہ شد
عطا حسین بقلم خود ولد مرزا احمد حسین ساکن جوہری محلہ لکھنؤ | سید حمید حسین ولد سید محمد حسن ساکن قصبہ بہرائچ

گواہ شد
سید کاکا پچھادر ولد شبیر میر لعل مرحوم ساکن
شہر لکھنو محلہ سہائی گنج بقلم خود

گواہ شد
سید ارتضی حسین ولد سید لطف حسین ساکن
میران پور ضلع بارہ بنکی تحصیل حیدرگڈھ پرگنہ سدھور بقلم خود

گواہ شد
سید رضا حسین ولد سید میر علی مرحوم ساکن کدہیا
چودہری شہر لکھنو بقلم خود -

گواہ شد
سید صفدر حسین ولد میر عاشق حسین -
گواہ شد محبت علی ولد امام علی ساکن نوازگنج بقلم خود -

مضمون [illegible]ت بحرف کاتب نے خود پڑھکر سمجھہ لیا فقط -

العبد

محبت داسے بقلم خود

المرقوم ۲۹ - جون ۱۹۲۹ء مطابق ۲۳ - ماہ ذی الحجہ ۱۳۴۷ ہجری یوم جمعہ بقلم محبت علی

حکیم محسن علیخان عرف حکیم غلام علیخان ابن حکیم امام الدین خان امامیہ بمقام شاہجہان آباد پیدا ہوئے یہ جوان رعنا کشیدہ قامت تھے - علوم عربی فارسی طب اپنے والد بزرگوار سے پڑھے تھے - امراض عسر البرء کو باتون مین اچھا کرتے تھے - شاہ عالم عالی گوہر کے وقت مین انکا منصب پانصدی ذات پانسو سوار کا تھا تاریخ ۲۶ - جمادی الثانی ۱۲۴۲ھ انتقال کیا اور بمقام امروہہ دفن ہوے -

حکیم عظیم علیخان ابن حکیم غلام علیخان امامیہ بمقام امروہہ پیدا ہوے - طبیب متقی پرہیزگار محاسب منشی تھے - بلکہ کتب طبیہ بلا تکلف پڑھاتے تھے اور مطب بہت صاف تھا تاریخ ۲۳ - ربیع الاول ۱۲۸۲ھ روز دوشنبہ بمقام امروہہ بعمر ۶۲ سال انتقال کیا - اشخاص مفصلہ ذیل نے اکثر کتب طبیہ انسے پڑھیں اور مطب کیا - حکیم جواد علی خان - حکیم صادق علیخان پسران -

حکیم نیاز علی خان صاحب حکیم سید علی نذر صاحب دانشمند حکیم سید اکمل علی صاحب رئیس کوٹ حکیم جواد علیخان

ذکر حکیم جواد علیخان ۔

ابن حکیم غلام علیخان امامیہ فارسی عربی اچھی طرح سے پڑہا اور جملہ کتب طبیہ اپنے پدر بزرگوار سے پڑہین اور انہین سے مطب کیا طبابت کی صاحب تجربہ ہین اشعار فارسی واردو بھی کہتے ہین منکسر المزاج حلیم الطبع ہین تاریخ یکم ماہ شوال سنہ ۱۲۴۲ھ بمقام امروہہ پیدا ہوے اور ۱۱ ماہ دسمبر سنہ ۱۸۹۸ء مطابق ۲۰ ماہ رجب المرجب سنہ ۱۳۱۶ھ انتقال فرمایا اور امروہہ ہی مین دفن ہوے

ذکر حکیم صادق علیخان ۔

حکیم صادق علیخان ابن حکیم غلام علیخان امامیہ بمقام امروہہ پیدا ہوے متقی پرہیزگار خوش خلق طبیب کامل تھے انکے مطب مین صدہا آدمی ہر وقت موجود رہتے تھے دست شفا ایسا تھا کہ مریضان تختہ مشق اطبا ہفتہ عشرہ مین انکے علاج سے صحت پاتے جن مریضون کو اکثر اطبا ناممکن العلاج قرار دیتے انکے علاج سے وہ مرض بہت جلد اچھے ہوجاتے عادت قدیمہ انکی یہ تھی کہ بعد دیکھنے جملہ مریضون کے کھانا کھایا کرتے تھے اگر بوجہ کثرت مریضون کے نوبت کھانیکی دو بجے دن تک پہونچتی تو بھی انکی طبیعت مکدر نہوتی اور بکمال خندہ پیشانی و خوش خلقی ہر ایک کا حال سنتے اور نسخہ لکھکر اسکو سمجھاتے تھے سید مصطفی صاحب بلگرامی سید ابو حسن صاحب کنڈری سید مصطفی حسن صاحب کنڈری سید مراد حسین سید تصدق حسین شیخ علی بخش انکے شاگرد ہین تاریخ ۲ جمادی الثانی سنہ ۱۲۹۴ھ بمقام امروہہ بعمر باون سال انتقال کیا انکے دو بیٹے ہین ایک سلطان علی خان امامیہ ۲۴ ماہ ربیع الاول سنہ ۱۲۸۲ھ بمقام امروہہ پیدا ہوے فہمیدہ ہوشیار سلیم الطبع منکسر المزاج خلیق حلیم ہین اردو و فارسی مین استعداد معقول ہے انگریزی بقدر ضرورت جانتے ہین تحصیل علم طب بھی کرتے ہین ۔ +

ریحان علی خان امامیہ ۱۰ ماہ رجب سنہ ۱۲۹۵ ہجری بمقام امروہہ پیدا ہوے جوان کشیدہ قامت گندم رنگ ذکی عقیل فہیم ہین اردو و فارسی مین استعداد اچھی ہے انگریزی مڈل کلاس امروہہ ہائی اسکول مین پڑہتے ہین ۔ +

ذکر حکیم ابو علیخان ۔

حکیم ابو علی خان بن حکیم غلام علی خان امامیہ جامع معقول و منقول تھے ورع و تقوی مین وحید تاریخ ۸ ماہ جمادی الثانی سنہ ۱۲۲۰ ہجری بمقام شاہجہان آباد متولد ہوے چار برس کی عمر مین اپنے والدین کے ساتھ امروہہ ضلع مرادآباد مین آئے ۔ اور علوم درسیہ صرف و نحو و منطق و فقہ و حدیث جناب مولوی سید محمد عبادت صاحب

مرحوم ہ شنواز متوطن محلہ محمد شفاعت متعلقات امروہہ ضلع مراداباد سے کہ شاگرد عالم ربانی جناب سید دلدار علی صاحب علیہ الرحمہ نصیر آبادی کے تھے حاصل کیے اور علم حکمت و طب و ریاضی مین حکیم رضی الدین خان صاحب اپنے نانا حقیقی سے مستفیض ہوے ۲۳ برس کی عمر مین بمقام باندہ بتقریب روزگار گئے اور باندہ مین ایکسال کوتوال باندہ وکالہ بھی رہے اور ۹ مہینے نائب تحصیلدار پھر ساڑھے تین برس تحصیلدار رہے پھر وہان سے استعفا دیکر برفاقت جناب اسکاٹ صاحب بہادر جج میرٹھ مین پہونچے بمقام میرٹھ شرف تلمذ جناب قدسی القاب حضرت مفتی سید محمد قلیخان صاحب بہادر صدر الصدور میرٹھ متوطن کنتور ملک اودہ شاگرد رشید جناب سید دلدار علی صاحب مرحوم سے مشرف ہوے اور جناب ممدوح آپ با ... شرائع الاسلام تمام اور بہت متفرق چیزین پڑہین اور بیس برس تک اکثر اوقات خدمت جناب محتشم الیہ مین حاضر رہا اور بسبب نوازش جناب معظم الیہ کی انکے حال مبذول تہی قلم بریدہ زبان اسکے بیان سے قاصر ہے اسی فیض صحبت سراپا برکت سے جناب ممدوح کو علم کلام سے بہت شوق تہا چنانچہ علم کلام مین ایک کتاب ہادی المضلین بجواب تحفۃ السلاطین تصنیف نواب مبارک علی خان اور دوسری محجۃ الایمان بجواب رسالہ مولوی تبارک الله اور تیسری سیف المومنین الملقب بکشف الرین فی اثبات العزا علی الحسین تصنیف کین یہ کتاب سیف المومنین سنہ ۱۲۹۲ھ مین بمقام لکھنو محلہ نخاس جدید مطبع جعفری مین طبع ہوئی - اور فن طب مین ایک حاشیہ مسمی تعلیقات اکبر طب اکبر پر لکھا جسمین دلائل وغیرہ مندرج ہین - اور ایک رسالہ مسمی بفوائد حسینیہ مشتمل اوپر ذکر امزجہ اور خواص و افعال اور منافع اور مضار ادویہ ہندیہ کے اور محتوی اوپر نسخہاے مجربہ اور جواب سوالات متفرقہ متعلقہ فن طب کے حلیہ تصنیف سے محلی کیا اور جناب اسکاٹ صاحب بہادر کے وقت سے اخیر

محمد تک وکیل عدالت دیوانی محکمہ ججی میرٹھ رہے تاریخ ۱۲ صفر ۱۳۱۳ھ انتقال کیا اور امروہہ

مین دفن ہوے۔ ✦

ذکر شاگردان

حکیم امجد علی خان ولد حکیم ابو علیخان مرحوم۔ حکیم غلام حسین ولد حکیم کریم بخش ساکن میرٹھہ۔ حکیم فضل حسین ولد منشی شرف الدین ساکن لیسهاری دروازہ میرٹھہ۔ حکیم غلام حسین ساکن میرٹھہ۔ حکیم عطا حسین ولد حکیم غلام حسین ساکن میرٹھہ۔ جناب عموی حکیم نیاز علی خان صاحب ان سب صاحبون نے اول سے اخیر تک مع قانون شیخ کتب طبیہ حضرت سے پڑہین اور چار چار پانچ پانچ سال تک مطب کیا۔ ان صاحبون کے سوا صدہا اشخاص نے کتب طب و کتب دیگر علوم حضرت سے پڑہین کوئی سال دو سال کوئی چھہ ماہ ایک سال پڑہکر چلے گئے اُنکے نام لکھنے مین خوف طوالت ہے۔ حضرت کو روح پر فتوح جناب امام حسین علیہ السلام سے ایک نسبت کاملہ تھی اکثر اوقات بوجہ مذکور امور عجیبہ کا ادراک یقظۃً اور مصداق المومن یری بنور الایمان الحدیث ظاہر ہوتا تہا اور خواب مین جو کچھہ دیکھہ لیتے تہے ہمیشہ اُسی کی موافق ہوتا تہا جناب حکیم امجد علیخان صاحب کو انکی روح پاک سے بہت فیض حاصل ہوا ہے عالم حیات مین ممالک دور و دراز سے مدد کرتے تہے اور بوقت مشکل خواب مین صاف فرما دیتے کہ ایسا کرو اور بعد ممات بہی حالات تردد مین بہت مدد فرمائے اگر وہ سب حالات زبانی جناب ممدوح مدظلہ العالی تحریر کیے جاوین تو ایک کتاب جداگانہ ہوجاوے۔ بوقت مطب اول علاج غربا کرتے تہے دست شفا اس قدر تہا کہ بیمار کا با فورًا اچہا ہوا۔ جملہ کامون مین انجاح حاجات مومنین و خدمت و تعظیم سادات کرام کو مقدم جانتے تہے اور تمام زندگی اپنے اجرائے امور دین و نصرت مذہب امامیہ مین صرف کی جزاہ اللہ تعالی خیر الجزا۔ امور خیر بہت مین مگر للبوت نمونہ از خروارے تحریر ہوتا ہے۔

اول جناب منشی سید نجابت علی صاحب مرحوم و مغفور (منشی صاحب رئیس بانس بریلی تہے اور

مدت پچاس سال سے محلہ اندرکوٹ شہر میرٹھ مین رہتے تھے انکا مذہب امامیہ تھا اکثر اوقات تلاوت قرآن شریف کیا کرتے تھے ۔ سواے نماز پنجگانہ نیز کبھی ناغہ نہ ہوتا تھا ہر روز انکے دولتخانہ پر مجالس فضائل و مصائب چہاردہ معصوم صلوٰۃ اللہ علیہم منعقد ہوتی تھی ۔ کل ساکنان میرٹھ کیا ہنود کیا سنت وجماعت کیا شیعہ امامیہ انکو ولی اللہ جانتے تھے) فرماتے تھے کہ ایک شب جناب امام حسین علیہ السلام کی خواب مین مینے زیارت اسطرح سے کی ۔ کہ حضرت تشریف رکھتے ہین اور جناب حکیم ابو علیخان صاحب مرحوم حضرت کے سامنے دو زانو ادب بیٹھے ہین اور کتاب سیف المومنین الملقب بہ کشف الرین فی اثبات العزاء علی الحسین حکیمصاحب کے ہاتھ مین ہے اور اسمین سے پڑھکر سناتے ہین اور حضرت خامس آل عبا علیہ التحیۃ والثنا جزاک اللہ فرماتے ہین ۔ +

دوم سید غلام مہدی صاحب موطن امروہہ محلہ محمد شفاعت مرحوم بیان کرتے ہین کہ ایکروز بمقام میرٹھ ایک صاحب جوان قوی تشریف لائے اور کچھہ اپنا حال بیان کیا جناب حکیمصاحب قبلہ مرحوم نے فرمایا کہ تین روز کے بعد دیکھا جاویگا جب چلے گئے تو فرمایا اگر ماند شب ماند شبے دیگر نمی ماند چنانچہ وہ شخص اگلے روز علی الصباح مرگیا ۔ +

سیوم راجہ اقبال سنگہ رئیس کچیسر ضلع بلند شہر کی دختر نیک اختر بمرض خناق علیل تھی اور بہ ضد تھی کہ نہ دوا پیون نہ کچھہ ضماد کرون جناب جدی العلامہ اعلی اللہ مقامہ فی دار الکرامہ نے ارشاد کیا کہ اپنے گھر مین سے قدرے کشنیز خشک لیکر چباؤ صحت ہوجائیگی چنانچہ اوسی روز شام تک صحت ہوگئی ۔ +

چہارم ایک مرتبہ جناب والدی ماجدی مدظلہ العالی کو نسخہ حب جدوار کی ضرورت تھی وہ نسخہ جسکا استعمال اوس خاندان مین چلا آتا ہے اور ہرچند تلاش کرتے تھے نہین ملتا تھا چنانچہ

شدت پریشانی سے آنکھیں بند کرکے سر پہ ہاتھ رکھکر خاموش ہوگئے عالم خیال میں دیکھا کہ جناب ممدوح تشریف فرما ہیں اور دو انگلیاں سبابہ اور وسطےٰ اٹھا کر اشارہ کرتے ہیں چنانچہ اسوقت خیال ہوا کہ دو ورق بعد کا اشارہ ہے جب دو ورق کرلئے تو نسخہ مذکور دستخطی پر دستخط جناب ممدوح کا لکھا ہوا دستیاب ہوا - +

پنجم جب ہماری پہلی والدہ ماجدہ کا انتقال ہوگیا اور اُنکے بطن سے کوئی اولاد نہی تو جناب جدی العلامہ اعلی اللہ مقامہ فی دارالکرامہ نے خواب میں حضرت والدی ماجدی مدظلہ العالی سے فرمایا کہ شادی کرو ہم بھی بجناب احدیت عز اسمہ واسطے ہونے تمہاری اولاد کے دعا کرینگے چنانچہ جناب موصوف نے شادی کی اور ماشاء اللہ ہم دو بھائی اور دو بہنیں موجود ہیں ششم اور ایک مسجد اپنے مکان واقع محلہ حکیمی متصلات امروہہ میں تعمیر کرائی کہ ابتک موجود ہے -

جناب مستطاب شمس العلماء فخر الاطباء زبدۃ الحکماء ممتاز الاذکیاء جناب حکیم محمد امجد علی خانصاحب لازالت شموس اقبالہ طالعۃ واقمار اجلالہ ساطعۃ خلف رشید و فرزند سعید جناب حکیم ابو علیخانصاحب اسکنہ اللہ بحبوحۃ الجنان الامیتاریخ ۲۲ ماہ ذی الحجہ ۱۲۴۳ھ بمقام امروہہ متولد ہوئے صرف نحو طب از موجز تا قانون اپنے والد بزرگوار جناب حکیم ابو علیخان صاحب سے پڑھا اور اُنھیں سے مطب کیا منطق حکمت ریاضی و دیگر علوم عقلیہ و نقلیہ جناب مستطاب سلطان المحققین فخر المدققین مولوی سید سراج حسین صاحب ابن جناب مفتی محمد قلی خان صاحب طاب ثراہ اعلی اللہ مقامہما فی اعلی علیین سے پڑہی تصنیف انکی تنزیہ القرآن عن وساوس ابتاع (یہ کتاب مطبع خورشید ہند مراد آباد ۱۲۹۲ ہجری میں چھاپہ ہوئی - و کتاب آیات محکمات و تکمیل التہذیب و رسالہ معراج المعرفۃ (یہ رسالہ جی پی ورما پریس لکھنو میں چھاپہ ہوا اور کشف المعرفۃ مطبع شوکت جعفری گولہ گنج لکھنو) و ناصر الایمان مطبع ہندوستانی واقع

کمترین) علم کلام میں جیسا در حال ملازمت احسن خدمت جناب ممدوح نقول سارٹیفکٹ
مندرجہ رسالۂ ہذا سے واضح ہے - اور جناب مفتی سید محمد قلی خان صاحب بہادر طاب ثراہ
و کمپ کمشنر ملک شدہ و صدر الصدور میرٹھ و جناب مولوی سید محمد سیادت صاحب نور اللہ
مرقدہ کہ متوطن امروہہ کے تھے اکثر اوقات کتب اسے متفرق کے سبق پڑھے مگر زیادہ تر تحصیل
بخدمت جناب مولوی سید سراج حسین صاحب اعلی اللہ مقامہ رہا۔ +

ذکر اشاعت امور خیریہ

نام کتاب	تعداد جلد	نام مطبع
کتاب تنزیہ القرآن -	۶۰۰ جلد	خورشید ہند مراد آباد سکندرہ [illegible]
رسالہ معراج المعرفت -	۶۰۰ جلد	جی پی ورما پریس لکھنؤ -
کنز المعرفۃ -	۳۰۰ جلد	شوکت جعفری گولہ گنج لکھنؤ -
ناصر الایمان -	۶۰۰ جلد	مطبع ہندوستانی لکھنؤ -
رسالہ جواہر زواہر -	۶۰۰ جلد	رکیس المطابع بریلی -
رسالہ منتخب چند رسالہ -	۱۰۰۰ جلد	پریس متھرا
منتخب رسالہ جواہر زواہر -	۶۰۰ جلد	مطبع گنگا پرشاد ورما [illegible]
فرائد الفوائد -	۱۰۰۰ جلد	مطبع ناظری محلہ بانس بریلی
کتاب سیف المومنین الملقب بکشف الرین فی اثبات العزاء علی الحسین -	۱۰۰۰ جلد	لکھنؤ محلہ نخاس مطبع جعفری سنہ ۱۲۹۲ھ

چھاپہ کراکے مومنین کو تقسیم کیں - +

اول بمقام قصبہ غوشنہ تحصیل صابن ضلع متھرا (یہ بستی سادات کی ہے اور سب سادات کا

مذہب شیعہ اثنا عشری ہے ایک مسجد تعمیر کرائی جسمین اپنی جیب خاص سے بھی زر بقدار
معقول دیا اور دیگر صاحبان سے چندہ فراہم کرکے مسجد تعمیر کرادی -

دوم - اور ایک مکتب قصبۂ مذکورہ مین واسطے درس تدریس کے قائم کرادی -

سیوم - قصبہ اورنگ آباد تحصیل متھرا مین ایک مکان عالیشان مدرسہ بعمارت
پختہ و سنگین زر چندہ سے تیار کیا اور خود بھی زر چندہ رقم معقول دی ایک پتھر پر
نام نامی جناب ممدوح جناب ماسٹر کروس صاحب بہادر نے کندہ کراکے چسپان
کرادیا ہے -

چہارم - متھرا مین ایک جلسہ خاص حفاظ شیعہ کا منعقد کیا جسمین حافظ سید
محمد اسمعیل صاحب و حافظ سید بشیر علی صاحب ساکنان محلہ دربار کلان منجملات امروہہ
و حاجی سید حسن مثنی صاحب رئیس محلہ مذکور و سید محمد مہدی حسن صاحب و سید
اصغر حسین صاحب رئیس محلہ محمد شفاعت سے تشریف لیگئے تھے اور پچیس حفاظ
اہل سنت وجماعت و دو ہزار اشخاص اہل سنت و سہ صد اشخاص امامیہ جمع تھے
اور آٹھ روز تک یہ جلسہ رہا دونون حفاظ نے قرآن شریف اول سے آخر تک
پڑھ کر بکمال فصاحت و قرارت سنایا -

پنجم - بنارس مین ایک جلسہ حفاظ شیعہ کا منعقد فرمایا جسمین حافظ سید محمد اسمعیل صاحب
و حافظ سید محمد اسرائیل صاحب و حافظ سید[ف] منظور حسین صاحب ساکنان محلہ دربار
کلان امروہہ ضلع مراد آباد کے اور پندرہ حافظ و جناب صاحب نواب محمد علیخان صاحب
رئیس ٹونک مقیم بنارس اور قریب پانسو آدمی کے اور جمع تھے تینون حافظون نے
بکمال حسن کلام اللہ شریف سنایا -

ف دراصل حافظ سید منظور حسن صاحب ساکن قصبہ ... مین ...

ششم۔ امروہہ مین ایک مدرسہ حفاظ جاری کیا ہے جسمین حافظ محمود خان ساکن سیر محمد شبیہ مدرس اول و حافظ سید نذر حسین صاحب ساکن مظفرنگر مدرس دوم مین اور طلبا قرآن شریف حفظ کرتے ہین انکا صرف اپنی ذات خاص سے فرماتے ہین

ہفتم۔ امروہہ مین واسطے درس ہونیس طلبا کے ایک مدرسہ جسکا نام سید المدارس ہے یکم ماہ اگست سنہ ۱۸۹۰ء سے جاری کیا ہے جسمین قریب سو طالب العلم کے پڑھتے ہین جسمین چندہ کی رقم معقول ہمارے ذمہ ہے جناب موصوف کی کوشش سے سادات وہان سے چندہ مقرر ہوکر مدرسہ جاری ہے۔

ہشتم۔ تعمیر جامع مسجد واقع محلہ محمد شفاعت مرحوم مین ایک رقم کثیر چندہ مین اپنے پاس سے دی اور صرف تاریخ (ابن اشرف المساجد تعمیر کل جماعت) کو سنگ مرمر پچکاری سنگ موسی سے آگے کندہ کراکے امروہہ بھیجا کہ وہ جامع مسجد موصوف مین کندہ ہوکر چسپان ہے۔

ذکر شاگردان علم طب

نمبر	نام شاگرد	مذہب
۱	حکیم سید مصطفی صاحب ابن سید نذر حسین صاحب رئیس امروہہ محلہ [illegible]	امامیہ
۲	حکیم سید حسن علی صاحب ابن سید امان علی صاحب رئیس امروہہ محلہ بخشی۔	ایضاً
۳	مولوی احمد حسن صاحب ابن پیرجی اکبر حسین صاحب رئیس امروہہ محلہ [illegible]	اہلسنت جماعت
	مولوی حامد حسین صاحب ابن پیرجی اکبر حسین صاحب رئیس امروہہ محلہ [illegible]	ایضاً
	ظفریاب خان قوم افغان ساکن ملک گنگوہ ضلع سہارنپور۔	ایضاً

۹	آل نبی ولد نبیاد علی قوم شیخ ساکن امروہہ محلہ شفاعت مرحوم	ایضاً
۱۰	سردار احمد خان ولد نثار احمد خان قوم افغان ساکن امروہہ محلہ کٹکوئی	ایضاً

حامد علی خان صاحب ابن حکیم محمد امجد علیخانصاحب ۱۱ ماہ دسمبر ۱۸۷۶ء تاریخ ۱۴ امیہ
بمقام بانس بریلی پیدا ہوے۔ فارسی۔ صرف۔ نحو شرح تہذیب عبداللہ یزدی
تک منطق انٹرنس تک انگریزی ہندوستان مین پڑہی ۱۵۔اپریل ۱۸۹۴ء واسطے تحصیل علوم
عقلیہ یورپ اور تحصیل سند بیرسٹری کے انگلستان گئے اور بعد حصول سند بیرسٹری (تاریخ حصول
سند بیرسٹری ۱۷۔جون ۱۸۹۸ء) وتحصیل علوم لندن سے ماہ نومبر ۱۸۹۸ء مع الخیر آپ
تشریف لائے اور مارچ ۱۸۹۹ء سے لکھنؤ مین بیرسٹری شروع کی۔ جناب اخی المعظم
کے اوصاف سے زبان قاصر ہے مختصر حال جناب موصوف آخر کتاب فرائد الفوائد
مین درج ہے۔ منجملہ اکثر حالات کے چند امور کا تذکرہ بحالت قیام لندن جناب بہائی
حامد علی خان صاحب کا اس موقع پر کیا جاتا ہے۔

نمبر ۱ جناب بہائی حامد علی خان صاحب شروع ۱۸۹۵ء مین ایک عارضہ
وجع مفاصل سخت علیل ہوگئے تھے ڈاکٹر میبلر صاحب (جوکہ سفارت ایران کے
ڈاکٹر تھے) جناب ممدوح کے معالج تھے۔ ڈاکٹر صاحب ممدوح کی توجہ اور دلسوزی وار
علاج کے جناب بہائی صاحب قبلہ نہایت ممنون ومشکور ہین۔ علالت نے
طوالت پکڑی تھی کہ امید زیست منقطع ہوگئی تھی۔ بعد صحت ڈاکٹر صاحب اور
نیز صاحب خانہ نے (جنکے مکان مین بہائی صاحب قبلہ مقیم تھے) یہ بیان کیا کہ
شدائد مرض مین ہماری یہ رائے ہوگئی تھی کہ اگر چند گھنٹے اور بہی غلبہ مرض رہتا تو زندگی
محال ہے۔ اوسی زمانہ شدت مرض مین ایک روز کا تذکرہ ہے کہ بہائی صاحب قبلہ نے

کسی ضرورت سے اپنے تیمار دار کے سہارے پر اٹھنے کا قصد کیا مگر باعث کثرت ضعف
غش آگیا - بعد افاقہ غشی اپنے تیمارداروں اور احباب سے جو کہ اسوقت جمع ہوگئے تھے یہ
کہا "۔ آپ مطمئن رہین کہ میری زندگی ہنوز باقی ہے کیونکہ مجھے بہت سے کام ابھی کرنے ہین"
چونکہ ان سب کے چہرون سے آثار تردد و تشویش ہویدا تھے کسی نے کچھ جواب نہین دیا
شب کے قریب بارہ بجے جناب برادر صاحب ممدوح پر بیساختہ حالت گریہ وزاری
طاری ہوئی - اسی حالت مین بدرگاہ شافی مطلق یہ مناجات کی -
" اے پروردگار مین مرنے سے تو نہین ڈرتا کیونکہ ہر ذی روح کو یہ سفر ناگزیر ہے
لیکن یہ خیال ضرور گذرتا ہے کہ اگر یہان موت آگئی تو لوگ یہ کہین گے کہ انگلستان کی
ہوا لگ گئی ہوگی " ۔ لیکن اس رات کو
سنگ مٹ لیگی تھی " گو کئی شب سے ذرا بھی نیند نہین آئی تھی لیکن اس رات کو
بعد اس مناجات کے تقریبًا چار بجے صبح کے غنودگی آگئی - اُس حالت مین یہ خواب
دیکھا " کہ ایک پیر بزرگ تشریف لائے ہین جنکے سر پر عمامہ اور قبا زیب تن ہے
ایک ہاتھ مین عصا اور دوسرے مین ایک چھوٹی کتاب مثل حمائل شریف کے ہے
ریش مبارک اُن جناب کی بالکل سفید اور چہرہ نہایت نورانی ہے کہ پیشتر اسکے
ایسا کبھی نہین مشاہدہ کیا تھا - اِن حضرت کے داہنے جانب ایک نوجوان تھے
جنکی ریش سیاہ اور صورت نہایت متبرک اور قد میانہ تھا اور آنکی بائین جانب ایک
معظمہ جنکا لباس نورانی معلوم ہوتا تھا اور جنکا چہرہ مین نہین دیکھ سکا - یہ بزرگ ان
دونون صاحبون سے ذرا آگے تھے میری طرف متوجہ ہوکر یہ ارشاد فرمایا کہ اب تو
کیسا ہے بیٹے ادب سے عرض کیا کہ بہت ہی علیل ہون کوئی امید زیست نہین معلوم
ہوتی ہے - جواب مین ارشاد فرمایا کہ تو گھبرا نہین بہت جلد اچھا ہوجاوے گا اور

اسی قسم کی تسکین بخش الفاظ فرماے اور تشریف لیگئے میری فوراً آنکھ کھل گئی اور
اسیوقت سے مجھے اطمینان ہوگیا کہ اب مین ضرور اچھا ہوجاؤنگا اور نیند جو کئی شب
سے نہین آئی تھی اور اسیوجہ سے ڈاکٹر کو سخت تردد تھا بعد اس رویاے صادقہ
کے شب آئی صبح کو نو دس بجے کے قریب جب ڈاکٹر صاحب آئے تو انہون نے
میری حالت دیکھکر کہا کہ اب تم اچھے ہوگئے اور اب جلد صحت کلی ہوجاے گی۔

نمبر ۲ جناب بھائی حامد علی خانصاحب انڈیا ٹاک سوسائٹی کے فیلو ہی
سنہ ۱۹۰۵ء کو مقرر ہوے اور اس خبر کو اخبار ٹائمز نے (جو کہ سب سے بڑا اور بڑا
مشہور اخبار لندن کا ہے) ۲۹ مئی سنہ ۱۹۰۵ء کے پرچہ مین درج کیا۔

نمبر ۳ ۱۲ مئی سنہ ۱۹۰۵ء کو جناب پرنس آف ویلز ولیعہد بہادر انگلستان
نارتھ بروک کلب مین تشریف لائے صدر انجمن صاحب معہ ریسیپشن کمیٹی
کیواسطے استقبال ولیعہد بہادر کے دروازہ تک آئے اس کلب کے بھائی حامد علیخان
صاحب بھی ممبر تھے اور نیز ریسیپشن کمیٹی مین بھی شامل تھے۔ اور صدر انجمن صاحب
اس کلب کے جناب لارڈ نارتھ بروک صاحب (سابق گورنر جنرل ہندوستان
تھے) جب ولیعہد بہادر تشریف لائے تو جناب لارڈ نارتھ بروک صاحب نے اور
سر رچرڈ ٹمپل (سابق گورنر بمبئی) کی تقریب کی اور اسکے بعد جب بھائی حامد علیخان
صاحب کو پیش کیا تو جناب ولیعہد بہادر نے یہ ارشاد فرمایا کہ مجھ سے انسے پہلے
کی ملاقات ہے اب شناسائی کرانے کی ضرورت نہین ہے۔ اسکے بعد صرف چند
چیدہ صاحبان مثل لارڈ نارتھ بروک لارڈ نے پیراعت سیکڈا لالارملو اسٹر ٹھیپیر لارڈ
تو ابراہی اور حامد علیخانصاحب بھی دعوت چار اور فواکہات مین حضور پرنور ولیعہد کے

شریک ہوئے اس واقعہ کو اخبار ڈیلی گراف لندن نے ۲۲ مئی ۱۸۸۳ء کے پرچہ مین شائع کیا۔

نمبر ۴ - ۹ اگست ۱۸۸۳ء کو سر اکلینڈ کالون صاحب کی دعوت نا تھ برک کلب مین ہوئی جسمین صاحبان ذیل شریک دعوت تھے۔ لارڈ کمبرلی (وزیر انگلستان) ڈیوک آف بکنگھم۔ لارڈ ہاؤٹن۔ لارڈ رے (جو کہ بعد کو گورنر بمبئی مقرر ہوئے) لارڈ نے پیر آف میلڈ ا۔ سر جان اسٹریچی۔ اور بھائی حامد علیخان صاحب۔ اس خبر کو اخبار لندن ٹائمز نے ۱۰ اگست ۱۸۸۳ء کے پرچہ مین درج کیا ہے۔

نمبر ۵ - ۱۸۸۳ء مین جناب بھائی حامد علی خانصاحب نے اخبار لنڈن میگزین مین اردو کی نظم پر چند مضامین لکھے جب وہ شائع ہوئے تو جناب مسٹر گبٹ صاحب نے جنسے پہلے کچھ بھی تعارف نہ تھا (صاحب موصوف زبان ترکی کے بڑے ماہر ہین اور ترکی قصائد او غزلون کا ترجمہ انگریزی مین نہایت فصاحت و بلاغت سے کیا ہے) ایک خط جناب بھائی حامد علی خانصاحب کو لکھا جسمین اُنکی مضمون نگاری کی نہایت ہی تعریف کی تھی اور ملنے کا اشتیاق ظاہر کیا تھا اسکے بعد اُنسے ملاقات ہوئی اور رفتہ رفتہ دوستی بھی ہوگئی۔ جو نظمین انگریزی مین جناب حامد علیخانصاحب نے تصنیف فرماکر شائع فرمائی ہین جب انکو مسٹر گب صاحب کو دکھایا تو انھون نے اور نیز مسٹر فریلینڈ صاحب نے بھی اُنکی تعریف کی۔

نمبر ۶ - ۱۳ جنوری ۱۸۸۴ء کو ایک ڈیپوٹیشن بخدمت جناب مسٹر گلیڈسٹون صاحب وزیر آعظم انگلستان پیش ہوا۔ اس ڈیپوٹیشن کو لارڈ صعب ہاؤس صاحب نے پیش کیا تھا جسمین جناب حامد علی خانصاحب بھی شریک تھے۔

نمبر ۷ - ۲ فروری ۱۸۸۴ء کو ہندوستان ساخت کے تین عدد

دستی پنکھے جناب بھائی حامد علی خان صاحب نے مسٹر گلیڈ اسٹون صاحب وزیر اعظم
انگلستان کی خدمت میں انکی میم صاحبہ اور صاحبزادیون کے واسطے تحفہ ہمراہ اپنی چٹھی
کے ارسال کیے روانہ کیے ۔صاحب ممدوح الشان کے پرائیوٹ سکرٹری نے جو خط انکے
جواب مین تحریر کیا تھا اسکا ترجمہ ذیل مین درج ہے ۔

از مقام وایٹ ہال مورخہ ۲۹ فروری سنہ ۱۸۸۰ء ۔

جناب من حسب الارشاد جناب مسٹر گلیڈ اسٹون صاحب یہ گذارش ہے
کہ صاحب ممدوح نہایت مشکور ہین کہ آپنے بڑی عمیم الاخلاقی سے تین عدد پنکھے انکی
خدمت مین بطور ہدیہ بجناب میم صاحبہ اور صاحبزادیان بھیجے ۔ وہ اس تحفہ سے
نہایت محظوظ ہوئین ۔ اور مسٹر گلیڈ اسٹون صاحب بمضمون خط محولہ کی گرمجوشی اور
تلطف مضمون کی نہایت وقعت فرماتے ہین ۔

دستخط ڈبلو اسپین سٹرلٹن

اور جو خط کہ مسٹر گلیڈ اسٹون صاحب کی میم صاحبہ نے اُن پنکھون کے تشکرہ مین تحریر فرمایا
اسکا بھی ترجمہ ذیل مین درج ہے ۔

جناب من مین خود اور نیز اپنی دونون لڑکیون کی طرف سے آپکے کریمانہ تحفہ کا تہ دل سے
شکریہ ادا کرتی ہون ۔ یہ ہندوستانی پنکھے نہایت ہی خوبصورت ہین اور انکے حاشیہ
جو کام زعفرانی رنگ کا آپکی والدہ صاحبہ نے بنایا ہے وہ نہایت ہی دلکش ہے ۔ ہم ان سب
کی بیحد قدر کرتے ہین بلکہ ان سب سے زیادہ آپکی نہایت عنایت آمیز الفاظ کی منزلت قدر کرتی
ہین جنمین کہ آپنے میرے شوہر اور میرے خاندان کو یاد کیا ہے اے حضرت ہماری اعلی درجہ
کی بہت بڑی ممنونی و مشکوری قبول فرمائیے ۔ زیادہ تسلیم ۔ اور اپنی والدہ ماجدہ سے

بھی ہمارا ہدیہ تسلیم کیجیے - آپکی با اخلاص کیتھرائین گلیڈ اسٹون -

نمبر ۸ - جولائی ۱۸۸۴ء کو بحکم عالیجناب ملکہ معظمہ قیصر ہند دام اقبالہا کے عالی جناب پرنس آف ویلز ولیعہد بہادر نے ایک دربار لیوی منعقد فرمایا - اس لیوی مین ولیعہد بہادر جناب قیصر ہند دام ملکہا کے قایم مقام تھے اس دربار مین وزیر ہند نے جناب بھائی حامد علیخان صاحب کو پیش کیا -

نمبر ۹ جناب مسٹر برائٹ صاحب کو ۱۵ دسمبر ۱۸۸۴ء کو پبلک ڈنر دیا گیا تھا - جسمین سر جارج کیمبل - مسٹر ولفرڈ بلنٹ - مسٹر اسکاٹ - آنریبل رسل حامد علیخان صاحب اور دیگر صاحبان شریک تھے - مستخرجہ از اخبار لندن ڈیلی نیوز مطبوعہ ۱۶ - دسمبر ۱۸۸۴ء

نمبر ۱۰ - ۱۰ فروری ۱۸۸۵ء کو ایک ڈیپوٹیشن بخدمت جناب لارڈ رپن صاحب بوقت واپسی ہندوستان پیش ہوا اسمین بھی بھائی حامد علی خان صاحب شریک تھے چنانچہ اخبار ڈیلی نیوز مطبوعہ ۱۱ فروری ۱۸۸۵ء لکھتا ہے کہ " اس ڈیپوٹیشن مین ایسے ایسے مشہور و معروف ہندوستانی شریک تھے جیسے کہ مسٹر حامد علیخان لعل موہن گھوس ایسی یہ خبر اخبار اسٹینڈرڈ لندن نے بھی شایع کی تھی -

نمبر ۱۱ ایک دعوت لارڈ رپن صاحب کی ویسٹ منسٹر ہال مین ہوئی تھی اسمین لارڈ نارتھ بروک صاحب صدر نشین تھے اور لارڈ کمبرلی وزیر ہند اور لارڈ نے پیران میکڈالا - لارڈ براسی - مسٹر بی مین سر جارج کمبل - حامد علی خان صاحب اور دیگر صاحبان بھی شریک تھے -

نمبر ۱۲ کاؤس جی جہانگیر مشہور تاجر بمبئی نے ۴ - جون ۱۸۸۵ء کو سر جیمس فرگسن صاحب سابق گورنر بمبئی کی دعوت کی اس دعوت مین لارڈ اور

لینی دین صاحب - لارڈ منسٹیر شاہزادہ ملکم خان سفیر ایران - لارڈ جارج ہملٹن صاحب وزیر ہند حال سررچرڈ ٹمپل صاحب حامد علیخانصاحب اور دیگر صاحبان شریک تھے اس دعوت کا مفصل وقائع اخبار کورٹ جرنل مورخہ ۶ جون ۱۸۸۸ء مین نکلا اور نیز اخبار سنڈے ٹائمز (لندن) نے بھی اپنے ۷ جون ۱۸۸۸ء کے پرچہ مین اس دعوت کا تذکرہ کیا ہے -

نمبر ۱۳ - ۱۳ - جولائی ۱۸۸۸ء کو حامد علیخانصاحب لیوی مین شریک ہوئے

نمبر ۱۴ - محسن بدرالدین طیب جی صاحب نے جب انگلستان مین مقابلہ کا امتحان سول سروس پاس کیا (چونکہ یہ پہلے مسلمان تھے کہ جنھون نے امتحان مذکور مین کامیابی حاصل کی) لہذا اس خوشی مین انکو ایک دعوت آنریبل محمد علی صاحب روگھے - حامد علی خان صاحب اور بعض دیگر ہندوستانی صاحبون کیطرف سے دیگئی اس دعوت مین ایک اسپیچ حامد علیخان صاحب نے دی تھی جسکی تعریف اخبار سنڈے ٹائمز لندن نے مطبوعہ ۲۰ ستمبر ۱۸۸۸ء مین شائع کی -

نمبر ۱۵ - ۲۳ - جولائی ۱۸۸۸ء کو لیڈی سیلر آف گلین لی نے ایک جلسہ دعوت منعقد کیا اسمین سلطان جہور شاہزادہ ملکم خان مع بیگم صاحبہ - لیڈی کیرولائین صاحبہ - لیڈی اسمتھ صاحبہ لیڈی وڈرال صاحبہ لیڈی ہارٹ صاحبہ حامد علیخان صاحب اور دیگر صاحبان شریک تھے - اس دعوت کی مفصل کیفیت اخبار لنڈن کورٹ نے یکم اگست ۱۸۸۸ء کو شائع کی تھی - اور اخبار لیڈی پکٹوریل نے بھی جلسہ کی تاریخ لکھکر یہی تذکرہ درج کیا ہے ——

نمبر ۱۶ - جناب حامد علی خان صاحب نے ایک رسالہ مسمی بہ بل ملک

انتخابات میں بضمن حالات معاشرت مابین اہل ہند و صاحبان انگریز تصنیف کی
ہے اور ایک رسالہ نظم مین مسمی بہ فیر ویل آف لندن یعنی الوداع لندن - اور جسکو والد ماجد کے نام معنون کیا ہے -
اور ایک قصہ نظم مین مسمی بہ ایلیو اینڈ دی نور بینگر ۱۸۸۵ء مین تصنیف کیا اور یہ تصانیف لندن مین شائع ہوئین - اور اخبار لندن میگزین نے انکی بابت تقریظ شائع کی جسکی نقل تحریرات انگریزی مین جو کتاب تاریخ ہذا کے ہمراہ ہے درج ہے اور ڈاکٹر بلمٹ صاحب نے جو کہ مشہور و معروف نثار اور عالم ملک جرمنی کے ہین -
انگلستان اور جرمن کے اخبارات مین اپنی تقریظ شائع کرائی ہے اور اخبار مسمی ڈاسکو ڈیلی میل مورخہ .. اگست ۱۸۸۵ء مین یہ بھی مطول تقریظ چھپی ہے - یہ تقریظ بھی مقام مذکورہ مین درج ہے - حامد علی خان صاحب کی مختلف تحریرات اور آراء کو جو تمدنی اور اخلاقی مسایل پر ہوتی ہین اور جنکو وہ بذریعہ خطوط کے ڈاکٹر صاحب ممدوح کے پاس بھیجدیا کرتے ہین جناب ڈاکٹر صاحب موصوف ان سبکو اخبارات لندن اور جرمن مین چھپوادیا کرتے ہین اور حامد علی خان صاحب خاص طور پر انکے ممنون اور مشکور رہین -
نمبر ۱۷ - حامد علیخانصاحب کے اکثر مضامین اور تحریرات اخبار لندن ڈیلی نیوز لندن ٹیلیگراف - لندن ڈیلی کرانیکل اور لندن گلوب مین شائع ہوا کرتے تھے چنانچہ جو مضامین لندن ڈیلی نیوز مین ۱۸۸۰ء مین شائع ہوئے تھے آنکے ترجمے اور نقول اکثر ہندوستان کے اخبارات مین بھی مندرج ہین چونکہ آنکے زمانہ قیام تک کوئی مسجد اور قبرستان مسلمانون کا وہان موجود نہ تھا لہذا اس مسئلہ پر بھی

تفصیل جناب بھائی صاحب نے ارقام فرمائے ہیں علاوہ برین اکثر جلسون کی رودادین
بھی انڈین ایسوسی ایشن اور ایسٹ انڈیا ایسوسی ایشن وغیرہ مین بھی چھپین ہین
اور تقریرین کین۔

نمبر ۱۸ اگست ۱۸۸۵ء کو ایک شخص تلسی رام بھیک مانگتا ہوا لندن پہنچا
یہ شخص پنجاب کا رہنے والا تھا اور ہندوستان مین یہ کوئی چھوٹا سا مقدمہ ہار گیا تھا
اسکو یہ خیال تھا کہ ولایت جاؤن اور جناب ملکہ معظمہ قیصر ہند کے حضور مین باریاب ہوکر
اپنا عرض حال کرون۔ جب یہ لندن پہونچا تو اسکی تباہی کا حال اخبارون کے ذریعہ
سے حامد علی خانصاحب کی نظر سے گذرا اور جو امداد کہ اسکو برادر صاحب ممدوح نے
دی وہ اخبارات مین شائع ہوئی۔ ڈاکٹر ایمیلر صاحب نے جو کہ سفیر ایران کے ہمراہ لندن
مین تھے اور حامد علی خان صاحب کے ہمراہ تلسی رام کو دیکھنے بھی گئے تھے اس واقعہ کو
اخبارون مین اس نظر سے چھپوا دیا کہ اور لوگون کو بھی اسکے مدد دینے کی ترغیب تحریص ہو
نمبر ۱۹ جناب والد ماجدی حکیم امجد علی خانصاحب قبلہ وکعبہ مدظلہ العالی اکثر
فرماتے ہین اور نیز اپنی کتاب مسمی بکنز المعرفت مین بھی تحریر فرمایا ہے کہ پانچ صاحبان
والاخان خاص اُنکے مربی اور سرپرست تھے یعنی مسٹر ڈیک صاحب۔ شیکسپیر صاحب
ریکٹ صاحب ایڈورڈ صاحب واٹسن صاحب ستمبر ۱۸۸۵ء مین منجملہ ان صاحبون
کے ایڈورڈ صاحب سے اور حامد علی خانصاحب سے بمقام قصبہ ایلنگ اتفاق ملاقات ہوا
جسوقت کہ حامد علیخان صاحب صاحب ممدوح کے مکان مین داخل ہوئے اور صاحب
ممدوح کی نظر انپر پڑی تو فرط مسرت سے بیخود ہوگئے اور مارے خوشی کے باچھین کھل
گئین۔ اسقدر جوشش محبت تھا کہ بیان سے باہر ہے۔ بار بار کمرہ مین ہاتھ لیکر

اچھے تھے اور میم صاحبہ اور مس صاحبہ بار بار کہتی تھے کہ یہ ہمارے دوست حکیم امجد علی خانصاحب کا لڑکا ہے اور عجیب الغب اور جوش کے ساتھ حکیم صاحب کا تذکرہ کرتے تھے۔ اس ملاقات نے عجیب اثر انکے دل پر پیدا کیا جسکو وہ کہتے ہین کہ مین زندگی بھر نہین بھول سکتا ہون اور اکثر کہتے ہین کہ سبحان اللہ اگلے زمانہ کے انگریز صاحبان بھی ایسے ہوا کرتے تھے۔

نمبر ۲۰ انگلستان مین علاوہ تحصیل دیگر علوم کے حامد علی خانصاحب نے علم انگریزی کا پڑھنا پروفیسر ہارٹ لی صاحب سے سیکھا۔ اور تصانیف شکسپیر ملک الشعرا اور ملٹن جو کہ انگلستان کے مشہور شعرا مین سے گذرے ہین مسٹر ل صاحب سے پڑھے۔ اور اکثر انگریزی کی نثر عبارات مین مسٹر ل اور مسٹر ٹیمپل صاحب سے اصلاح لیا کرتے تھے۔

نمبر ۲۱ سنہ ۱۸۸۲ء مین مسٹر گلیڈ اسٹون صاحب وزیر اعظم کی اسپیچ سنی اور سنہ ۱۸۸۳ء اور سنہ ۱۸۸۴ء مین مسٹر برایٹ صاحب کی (جو فصیح انگلستان تھے) اسپیچین سنین

نمبر ۲۲ کنور صاحب قبلہ ولایت سے ہندوستان ۱۱۔ نومبر سنہ ۱۸۸۴ء کو واپس تشریف لائے اور اسکے بعد مارچ سنہ ۱۸۸۵ء مین کام بیرسٹری کا لکھنو مین شروع کیا۔ اسوقت سے ابتک کے حالات کچھ محتاج بیان نہین ہین۔ بہر حال انمین سے چند حالات بطور مشتے نمونہ از خروارے حوالہ قلم کئے جاتے ہین۔

نمبر ۲۳ مارچ سنہ ۱۸۸۵ء مین علیگڈھ انسٹیٹیوٹ مین ایک لیکچر دیا۔ اس جلسہ مین مسٹر کریڈل صاحب مجسٹریٹ و کلکٹر علیگڈھ جو بعد کو قایم مقام لفٹنٹ گورنر ممالک مغربی و شمال کے ہوئے صدر انجمن تھے۔

صاحب

پایونیر اخبار نے ۱۰ مارچ ۱۸۹۸ء کے پرچہ مین شائع کیا ہے اور اسکی تعریف بھی
کی ہے
نمبر ۲۴ حامد علی خانصاحب نے پائنیر اور نیز دیگر اخبارات مین وقتاً فوقتاً
مضامین لکھے اور لکھتے ہین اور اکثر اخبارات مختلف ممالک کے ان مضامین کو
نقل کرتے ہین اپنے اخبارات مین نقل کرتے ہین ۔
نمبر ۲۵ مسٹر کین صاحب ممبر پارلیمنٹ نے انگلستان کے مشہور اخبار
جسکا کہ نام ابکاری ہے اکتوبر ۱۸۹۳ء مین حامد علی خانصاحب کی مختصر سوانح عمری
مع تصویر شائع کی ہے ۔ اور اسی اخبار مطبوعہ جنوری ۱۸۹۵ء مین ہندوستان
کے مشہور لوگون کی تصویرین چھاپی گئی ہین جنمین حامد علی خان صاحب کی تصویر بھی
شامل ہے ۔
نمبر ۲۶ ۱۸۹۳ء مین چھنی لال صاحب متوطن بمبئی نے اپنی کتاب مسمی بہ
امیننٹ انڈینز (مشہور ہندوستانیون کی سوانح عمری) مین بائیس اشخاص
کا تذکرہ لکھا ہے ۔ اس کتاب مین بھی حامد علی خانصاحب کی مختصر سوانح عمری مع
تصویر طبع ہوئی ہے ۔
نمبر ۲۷ جناب پنڈت بشن نراین صاحب دربیرسٹر ایٹ لا نے جنکی
انگریزی کی لیاقت شہرۂ آفاق ہے اور جنکا نثاری مین پایہ بلند ہے اپنے رسالہ
مسمی بہ سائنس آف دی ٹائمس (آثار زمانہ) کو حامد علی خان صاحب کے نام
معنون کیا ہے ۔ اور جس خط کے ذریعہ سے اس رسالہ کو پنڈت صاحب
موصوف نے معنون کیا ہے اسکا ترجمہ حسب ذیل ہے ۔

محب من جامعت نے یہ مصمم ارادہ کیا ہے کہ مضمون ذیل مسمی بہ سائنس آف دی ایجز
دآثار زمانہ مجموعہ کا خلاصہ ایڈوکیٹ اخبار لکھنؤ کے پچھلے ماہ ستمبر و اکتوبر سنہ [illegible] مین
شائع ہوا تھا بحیثیت رسالہ شائع کرون - اور مجھے نہایت مسرت ہے کہ آپنے اسکو اپنے نام
نامی سے معنون کرنے کی اجازت دیدی ہمیری رائے مین ہندوستانی مسائل پر آزادانہ
اور منصفانہ مباحث کبھی رائگان اور بے اثر نہین ہوتے گو اکثر یہ غیر ممکن ہے کہ ان
مباحث سے بعض لوگ مکدر خاطر نہون - ہماری تمدنی اور مذہبی دقیق مسایل پر
پیشوایان زمانہ کی خاموشی اس درجہ ترقی پکڑ گئی ہے کہ ظاہرا یہ معلوم ہوتا ہے
کہ اب وہ زمانہ آپہونچا ہے کہ ہماری قومی زندگی کے اعلے مقاصد کے بہبودی کے
لیے کھلے کھلے اعتراض کا ہمارے اعتقادات اور ارادے پر کیا جانا پہلے لازمی بات
ہے تاکہ ہم آیندہ ترقی کر سکین اور جو کچھ خوبی اور انسانیت کہ ہم مین باقی رہ گئی ہے
اسے قایم رکھ سکین - اب ہمارے ملکی اور تمدنی تدابیر مین اسقدر مکر و فریب یا
کاری اور اخلاقی بزدلی بڑھ گئی ہے کہ جابجا مجھکو مجبوراً ترقی کرتے ہوے نسل کی
اصول اور اخلاقی عادات و خصایل کو ان الفاظ مین ادا کرنا پڑا ہے جو شاید
بہت سے لوگون کو ناگوار خاطر ہون - لیکن مجھے یہ کہتے ہوئے شرم آتی ہے کہ
افسوس وہ الفاظ بہت موزون ہین - جو راے کہ ان اوراق مالعبدین ظاہر
کی گئی ہے عجلت مین قایم کی ہوئی نہین ہے گو انکا طرز بیان چاہے کسی نظر سے دیکھا
جاوے - اس مسئلہ نے کہ مشرقی و مغربی علوم کی باہمی تعلیم کا کیا اثر پڑتا ہے میرے
دماغ کو اس زمانہ سے پریشان کر رکھا ہے جب سے کہ مین نے کسی اہم مسئلہ پر غور
کرنا شروع کیا تھا اور یہ مسئلہ اسقدر دلچسپ و محرک اور نیز پیچیدہ و دقیق ہے کہ جسکے

صحیح و تیج پر منحصر دنیا کی آیندہ روحانی زندگی کے نتائج مبنی ہین۔ جب تک کہ چیدہ عقلائے ملک اس مسئلہ پر غور و خوض نکرینگے اوس وقت تک یہ مسئلہ لاینحل ہی نرہے گا بلکہ بلا مہذ اصول مقررہ کے تمام تدابیر دربارہ ترقی امورات ملکی و تمدنی محض بے سود اور لاطایل رہین گے لیکن ہمکو ہندوستان کے مسایل پیچیدہ کا آج کل نسبک خیال سے مقابلہ کرنا ہے تاکہ ہمکو معلوم ہوجاوے کہ ہماری کیا حالت طبعی ہے رسالہ ہذا مین نیازمند کی یہ کوشش ہے کہ اس مسئلہ عظیم کی ماہیت اور منشا اور وسعت کو بیان کرے تاکہ اُس سے وہ لوگ مستفیض ہون جو ہمارے خیالات اور اخلاق کے انقلابات پر دلبستگی سے خوض کرتے ہین۔ ہر چند کہ یہ تبدل بادی النظر مین نہین ظاہر ہوتے لیکن فی الحقیقۃ ہماری قومی زندگی مین پائی جاتی ہین یہ ممکن ہے کہ ناظرین کسی ایک نتیجہ سے اتفاق نکرین مگر مجھے امید ہے کہ وہ ضرور اس پہلو کو پسند کرینگے جو ہم نے اس مسئلہ کے حل کرنے کے لئے اختیار کیا ہے۔ اگر اس مضمون سے ہمارے ناظرین کے دلونمین ان مشکلات پر غور کرنے کا شوق پیدا ہوجاوے کہ جنمین ہم چارون طرف سے گھرے ہوے ہین تو فہو المراد میرا مقصد حاصل ہے۔ ان مضامین مین بہت سی باتین ایسی رہین جو اکثر صاحبون کے مذاق کے موافق نہونگی لیکن مجھے اس امر کا کامل یقین ہے کہ باوجود کثرت عیوب رسالہ ہذا کے آپ پر واضح ہوجاویگا کہ اس مین ہندوستانی سوسائٹی کا ذریعہ انگریزی تہذیب سے ملکر تبدریج اس حیثیت کو پہونچا ہے ٹھیک ٹھیک کھینچا ہے کیونکہ آپ وہ شخص ہین کہ جنھون نے بہت بڑا کام اس جہاد مین کیا ہے جو واسطے اصلاح ملکی اور تمدنی عیوب کے ہو رہا ہے لہذا اسپر مجھے دلی مسرت ہے کہ آپنے مجھے دوستانہ اجازت دی کہ مین یہ رسالہ آپکے نام نامی پر معنون کرون تاکہ وہ بطور یادگار اس دلی

محبت کی قائم ہے جو کہ مجھے ایک دلی دوست کے ساتھ ہے اور نیز ہمیشہ رہیگا اس عزت سے کہ میرا ایک سپاہی خواہ ملک ستحق ہے برقرار رہے۔ آپکا مخلص صادق
پنڈت بشن نراین در ۲۰ جنوری ۱۹۱۰ع

نمبر ۲۸ جناب حامد علی خان صاحب کے لئے ۱۸۹۳ع سے لیکر ۱۸۹۹ع تک بار ہا سٹرز عہدے تجویز ہوئے لیکن انہون نے کسی عہدہ کو قبول نہین کیا۔ چنانچہ اگست ۱۸۹۶ع مین جناب ڈاکٹر ہاول صاحب جوڈیشل کمشنر سابق اودہ نے بذریعہ مسٹر ہاسکن صاحب جسٹرار جوڈیشل حامد علیخان صاحب اپنی کچہری کے کمرہ مین بلایا درحالیکہ حامد علی خانصاحب ایک مقدمہ کی پیروی کے لئے اجلاس مین تھے/ اور بعدا دھر ادھر کی باتون کے یہ فرمایا کہ اگر آپ منظور کرین تو مین جج خفیفہ کے لئے آپکے واسطے گورنمنٹ مین رپورٹ کرون۔ حامد علی خانصاحب نے بعد شکریہ ادا کرنے کے کہا کہ اسکا جواب مین چند روز بعد غور دونگا۔ دو روز کی مہلت جناب ڈاکٹر صاحب نے عطا فرمائی۔ جب بعد دو روز کے حامد علیخان صاحب جناب ڈاکٹر صاحب محتشم الیہ کے بنگلہ پر گئے تو جناب ممدوح سے مناسب الفاظ مین اسکا عذر کیا رخصت کے وقت حامد علیخان صاحب نے کہا کہ آپکو جوڈیشلی پر تشریف لائے ہوئے بہت عرصہ گذرا اور مجھکو نہایت ندامت ہے کہ آج یہ پہلی بار ہے کہ مین حاضر ہوا ہون اور لفظ معاف زبان سے نکالی تھا اور جملہ ختم نہونے پایا تھا کہ ڈاکٹر صاحب نے فرمایا کہ مین انہین لوگون سے خوش ہون جو ملنے نہین آتے ہین۔

نمبر ۲۹ واقعات مندرجۂ ذیل ایسے ہین کہ جنپر حامد علیخان صاحب ہمیشہ فخر کیا کرتے ہین۔ سب سے اول جناب سیدنا و مولانا سید حامد حسین صاحب اعلی اللہ مقامہ و نور اللہ مرقدہ کا انسے ملنے کے لئے تشریف لانا ہے۔ جب ۱۸۸۰ع مین

حامد علی خاں صاحب لکھنؤ میں آ گئے۔ اسی زمانہ میں جناب ممدوح اس درجہ ضعیف ہو
حالات صحت شاقہ کے ہو گئے تھے کہ نشست بخاست دشوار تھی تاہم کوئی مہینا ایسا نہیں
گذرتا کہ جناب معظم الیہ قدسی صفات حامد علیخان صاحب کے دیکھنے کو تشریف نہ لاتے ہوں
حالت صحت میں بھی جناب نے یہ عنایت کسی بندہ پر فرمائی ہوگی اسی کے متعلق ایک اور
واقعہ قابل تحریر ہے کہ حامد علی خاں صاحب آشوب چشم میں مبتلا تھے اور ڈاکٹر نونجیند صاحب
سابق اسسٹنٹ سول سرجن کا جو کہ مشہور و معروف ڈاکٹر لکھنؤ کے ہیں معالجہ تھا تاریخ
۰ محرم الحرام سنہ ۱۳۱۶ھ کی تھی کہ ڈاکٹر صاحب سے جناب مولانا مقدس سید حامد حسین صاحب
نور اللہ مرقدہ کا تذکرہ آ گیا۔ ڈاکٹر صاحب نے فرمایا کہ مولانا صاحب ممدوح کی خدمت میں
مجھے بھی نیاز حاصل تھا اور سید اسکے چار لفظوں میں جو تعریف فرمائی ہے گویا دریا کو
کوزے میں بھر دیا ہے۔ ان الفاظ کا ترجمہ ذیل میں ہے۔

”کہ جناب مولانا صاحب پاکبازی و معصومیت کی سراپا تصویر تھے“

دوسرا امر جسپر فخر ہے وہ یہ ہے کہ جناب سید کرامت حسین صاحب قبلہ دام ظلہ العالی بیرسٹر ایٹ لا
بھتیجے جناب مولانا سید حامد حسین صاحب اعلی اللہ مقامہ کے ہیں اور جنکے فضل و کمال
کا شہرہ ہندوستان میں جناب ہی نہیں جنکی خوبیاں اور نیکیاں احاطہ تحریر سے باہر ہیں جب
لکھنؤ تشریف لاتے ہیں تو حامد علی خاں صاحب کے مکان پر مقیم ہوتے ہیں ہر چند کہ
جناب ممدوح کے نہایت ہی قریب ترین اعزا لکھنؤ میں موجود ہیں۔ جناب مولوی صاحب
ممدوح کی عنایات و محبت پر ہمیشہ ناز کیا کرتے ہیں۔

بندہ اور نیز اس بات پر بھی فخر کرتے ہیں کہ جناب میر خورشید علی صاحب
متخلص بہ نفیس و جناب میرزا محمد جعفر صاحب متخلص بہ اوج برسر منبر جناب حامد علی خاں صاحب کی

سخن فہمی کی تعریف کرتے ہین جناب میر خورشید علی صاحب فرماتے ہین کہ آپکا اپنا کلام سنکر

مجھے مسرت ہوتی ہے اور مجلس مین آپکا تشریف رکھنا یا اردو ہزار آدمیون کے سمجھتا ہون

نمبر ۱۴۱ جناب حامد علی خانصاحب کہتے ہین کہ چند سال تک مجھکو ملنے جلنے

کا انگلستان مین مرض سا ہوگیا تھا چنانچہ مینے بہت صاحبون سے ملاقاتین پیدا کین ان مین

سے چند صاحبون کے اسم گرامی ذیل مین درج ہین۔

مسٹر[1] گلیڈ اسٹون صاحب وزیر اعظم دولت برطانیہ مسٹر[2] فاسٹ صاحب (جو کہ نابینا

تھے اور انگلستان کے مشہور و معروف آدمیون مین سے تھے) لارڈ[3] نارتھ بروک صاحب

لارڈ کیمبرلی صاحب (وزیر ہندوستان سابق) لارڈ[5] ڈاسلی صاحب (وزیر) لارڈ

ڈا یٹن لی آف اولی صاحب - لارڈ[7] ہاوٹن صاحب جو کہ مقرر و جامع کمالات تھے

لارڈ ہمپ ہاوس صاحب مشہور مقنن و ممبر پریوی کونسل - لارڈ[9] اسٹریٹ نیر صاحب

لارڈ ... لن پیرآف میکڈالا صاحب - لارڈ لارنس صاحب (صاحبزادہ لارڈ لارنس سابق

گورنر جنرل ہندوستان) مس ارگوڈال صاحبہ (ہمشیر لارڈ لارنس صاحب سابق گورنر جنرل

ہندوستان - سر جارج لارنس صاحب (برادر لارڈ لارنس صاحب، سابق گورنر جنرل

ہندوستان) ڈبلو - اے - ہنٹر صاحب مشہور مقنن روسن لاد ممبر پارلیمنٹ مسٹر

بریڈ لعاء مشہور ناولسٹ (قصص گو) مسٹر[12] جسٹن میکارتھی صاحب (مشہور و معروف

شاعر و ادیب و ممبر پارلیمنٹ) ڈاکٹر کارل بینڈ صاحب مشہور و معروف عالم جرمنی -

مسٹر بیاں کاک صاحب داماد ڈاکٹر کارل بینڈ صاحب - مسٹر[19] مارو رتھ اسمتھ صاحب

مشہور معلم - مسٹر ہنری ویلکم صاحب متوطن نیویارک دارالخلافہ امریکہ - ہیرولکس برڈ صاحب

لیڈی میلرف گلین لی صاحبہ - شاہزادہ ملکم خانصاحب سفیر ایران - ڈاکٹر[23] نامنڈی صاحب

معزز لیب انگلستان سر ولیم میور صاحب سابق لفٹنٹ گورنر ممالک مغربی و شمالی ہندوستان
سر جان اسٹریچی
سر ایلفرڈ لائل
سر رابرٹ
منٹگمری صاحب سابق لفٹنٹ گورنر پنجاب - سر لیپل گریفن صاحب سابق ایجنٹ
گورنر جنرل راجپوتانہ - مسٹر ہاٹسن پریٹ صاحب - مسٹر صدر لین ایڈورڈز صاحب
مسٹر گب صاحب عالم زبان ترکی - ڈاکٹر امیلر صاحب (ڈاکٹر سفارت ایران) - مسٹر
پیپ ہین صاحب بیرسٹر ایٹ لا - ڈاکٹر اسٹے فورڈ ہرڈک صاحب جنہوں نے تیس برس
کی تحقیقات کے بعد مذہب عیسائی تثلیث ترک کرکے مذہب یونی ٹیرین اختیار کیا
جو حضرت عیسیٰ علیہ السلام کو فقط نبی جانتے ہیں - مس می ننگ صاحبہ - راجہ شام سنگھ صاحب
بہادر رئیس تاجپور ضلع بجنور جو کہ بامروت اور خلیق اور سچے وضعدار ہیں - کنور رگھوناتھ سنگھ
صاحب برادر حقیقی راجہ صاحب موصوف جو کہ وضعداری میں اپنے بھائی صاحب کے ہم پلہ
ہیں - سید شرف الدین صاحب رئیس و بیرسٹر ایٹ لا بانکے پور سے بھی لندن ہی میں ملاقات
ہوئی جنکا ہندوستان میں پایہ بلند ہے اور ظاہر و باطن میں انکو شرف ہے اور انکی وجہ
سے انکے رشتہ دار انریبل سید فضل امام صاحب رئیس و سید امداد امام صاحب رئیس
کہ جنکے فضل و کمال پر مسلمانان بنگالہ کو فخر و ناز ہے اور علی امام صاحب و حسن امام صاحب
سے بمقام پٹنہ ملاقات ہوئی - پنڈت کشن نرائن صاحب قدر جو کہ ہندوستان کے منتخب
آدمیوں میں سے ہیں اور زبان انگریزی پر پوری قدرت ہے اور نہایت خاموش ہیں - پنڈت
سری لال صاحب بیرسٹر ایٹ لا - اسسٹنٹ مہتمم بندوبست - رائے خوشوقت رائے
صاحب بیرسٹر ایٹ لا - ڈپٹی کلکٹر - مسٹر شیرووڈ صاحب بیرسٹر ایٹ لا - انکے حامد علی خاں صاحب
سے ملنے پر تا لندن بڑا اچھا -

نمبر ۳۲ بعد واپسی سے انگلستان جن صاحبوں سے بھائی صاحب سے ملنے کا
اتفاق ہوا انمین سے بعض صاحبون کے نام بھی درج کئے جاتے ہیں۔
مسٹر ڈبلیو ایس کین صاحب سابق ممبر پارلیمنٹ وسکرٹری اینگلو انڈین ٹمپرنس ایسوسی
ایشن مسٹر شوان صاحب ممبر پارلیمنٹ مس سیے بی۔ ایکرمن صاحبہ جو امریکہ کی
ایک مشہور فصیحہ ہیں اور ترک شراب خواری پر لیکچر دیتی ہیں مسٹر ولیم ٹیب صاحب مسٹر لوفی
اسمتھ صاحبہ مسٹر ایچ بیدر اسمیڈلی صاحب مسٹر جان اسمیڈلی صاحب مسٹر جیب
صاحب پادری دلیر فورس مشہور پادری انگلستان۔ لارڈ اور لیڈی کینرڈ صاحبان
مسٹر ہاگر ونڈلا دا اسکینٹ دی جی وی کارسٹ رئیس پیرس مسٹر الین اسمتھ مسٹر ٹامس
ٹیلی مسٹر انٹگورتھ مسٹر دولی انگو ورتھ مسٹر ہنیر ستول امریکن وسر ہتید ور فرانی صاحب
کرنیل نیوبری صاحب جج کرنیل ارسکن صاحب کمشنر۔ ڈاکٹر ہامل صاحب جوڈیشل کمشنر
لکھنو اودھ مسٹر چارلس ایلیٹ صاحب سابق لفٹنٹ گورنر بنگال مسٹر ایلفرڈ لایل صاحب
سابق لفٹنٹ گورنر ممالک مغربی وشمالی واودھ مسٹر چارلس کراسٹویٹ صاحب سابق لفٹنٹ
گورنر ممالک مغربی وشمالی و اودھ۔

نمبر ۳۳ بھائی حامد علی خان صاحب جن صاحبون کے خاص دوستانہ برتاؤ سے
ممنون ہیں انکے نام نامی یہ ہیں ڈاکٹر تاسل بنیڈ صاحب مسٹر کین صاحب مسٹر گپ صاحب
مسٹر ازہین لی صاحب۔ لارڈ اسٹین لی آف اڈرلی صاحب۔ مسٹر ولیم میو صاحب لارڈ نارتھ
بروک صاحب۔ راجہ غلام سنگہ صاحب۔ سر رابرٹ مانٹ گومری صاحب۔ ڈاکٹر تائڈی
صاحب۔ ڈاکٹر ہامل صاحب۔ پنڈت لچھمی نراین صاحب در نواب اسحاق خانصاحب
مسٹر فری لینڈ صاحب کرنیل نیوبری صاحب۔

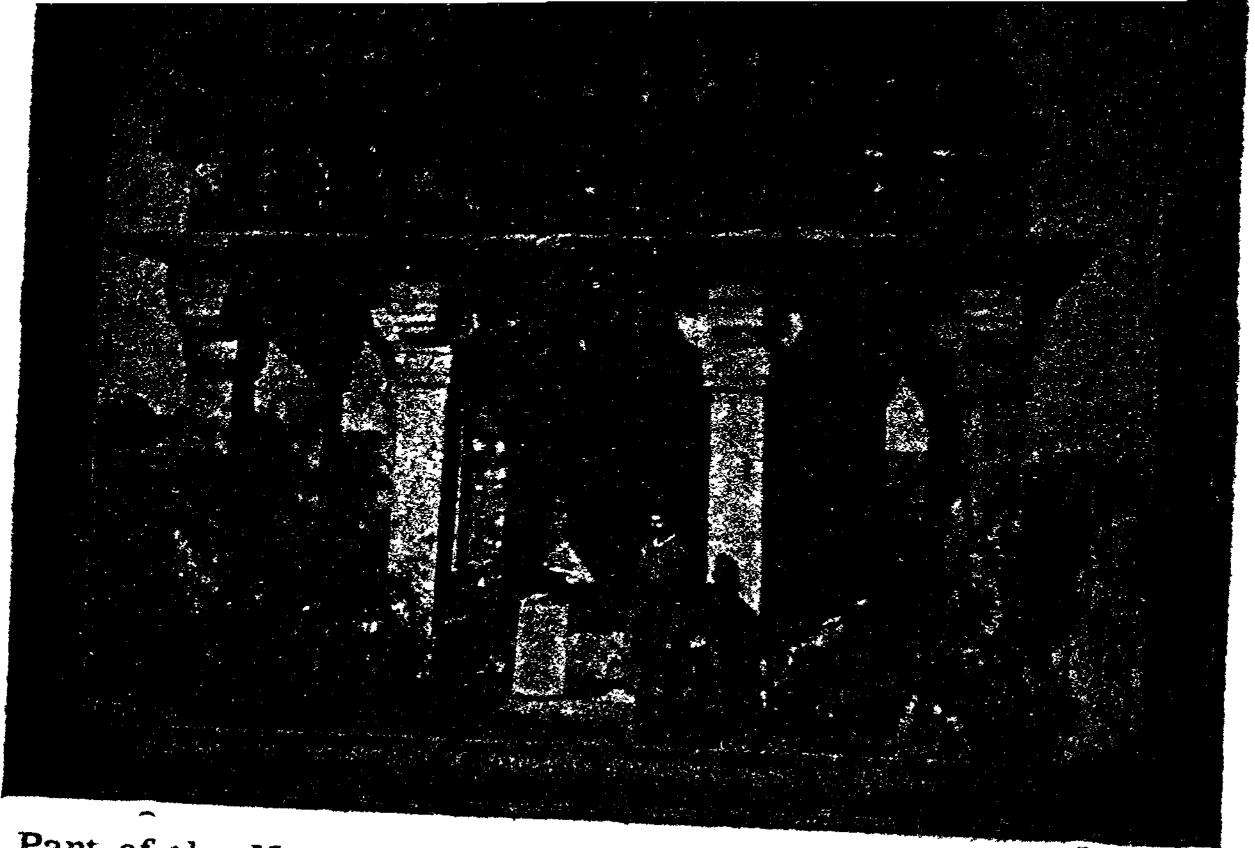
نمبر ۱۳۳ در جناب جمالی حامد علیخا الصاحب نے تاریخ مع عبارت ذیل ہو الباقی تاریخ وفات از کتاب سیر العارفین

مرشد انس و ملک شاہ سماء الدین چو رفت		اے جمالی بر سر یر عرش آمد کام او
جنت خلد آمد بنام او اگر پرسد کسی		سال تاریخش بگو جنت آمدہ با نام او

حامد علیخان بیرسٹرایٹ لا خلف حکیم محمد امجد علیخا الصاحب متوطن امروہہ ضلع مراد آباد سے
جو اولاد جناب مخدوم سماء الدین صاحب مرحوم سے سید رہتے ہین پتہ میں ہین تاریخ ہذا کو
ایک تھیمر عمدہ پر کندہ کرا کے مزار مبارک پر ۱۳۰۴ھ ہجری مین نصب کرایا۔
منشی محمد شوکت حسین صاحب بن منشی محمد مظہر حسن صاحب رئیس و آنریری مجسٹریٹ مراد آباد
نصب کرانے گئے تھے اور بعد نصب کرانے کے تصویر مقبرہ مخدوم سماء الدین صاحب
بھی منشی شوکت حسین صاحب کھچوا کر لائے کہ وہ موجود ہے اور شامل کتاب ہذا ہے۔
نواب علیخان ابن حکیم محمد امجد علیخا الصاحب کاتب الحروف احقر الطلبہ المدعو نواب علیخان
تاریخ ۱۵۔ ماہ شوال ۱۲۸۶ھ ہجری بمقام امروہہ پیدا ہوا عربی فارسی اور انگریزی بقدر ضرورت
پڑھی ہے۔ ایک کتاب مسمی بہ شمس التواریخ مینے لکھی ہے اس کتاب کے اول حصہ مین حالات
روسائے امروہہ درج ہین۔ دوسرے حصہ مین اولاد جناب مخدوم سماء الدین صاحب
کی سوانح عمری لکھی گئی ہین اور ماشاء اللہ مجھ کاتب الحروف کے دو لڑکے ایک محمد ساجد علیخان
اور دوسر محمد زاہد علیخان سلمہا اللہ تعالے ہین حق تعالے اپنے فضل و کرم سے اندونون
کو باعلم و صاحب اولاد و اقبالمند کرے بحق محمد و آلہ الامجاد۔

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ کہ درین زمان فیض اقتران کتاب لاجواب معسوم بہ جلد دوم شمس التواریخ تصنیف لطیف اختر
برج فضائل مہر سپہر فواضل حکیم نواب علیخا الصاحب سلمہ اللہ الوہاب خلف الصدق قمر العلماء شمس
الحکماء جناب حکیم محمد امجد علیخا الصاحب لازالت شموس جلالہ بازغۃ۔ ۔ ۔



Part of the Mausoleum of Moulana Samauddin now in ruins near Kutab Sahib at Delhi.

Strathnairn, Lord Napier of Magdala, Lord Lawrence, son of Lord John Lawrence, Sir George Lawrence, Mrs. Goodall, sister of Lord John Lawrence, Professor W. A. Hunter, M. P., (a great authority on Roman Law), Kunwar Shiva Nath Sinha of Tajpur, N.-W. P., Saiyed Sharf-ud-din of Patna, Mr. Justin McCarthy, (author of the History of Our Own Times), and Miss Justin McCarthy, Mrs. Praed, (a novelist), Dr. Karl Blind, Mr. and Mrs. Hancock, Mr. Bosworth Smith (of the Harrow School), Mrs. and Miss Bosworth Smith, Prince Malkan Khan, (formerly Persian Minister, at St. James' Court) Baroness Barrèto, Lady Miller of Glenlee, the late Dr. Tidy, Sir William, (former Lieutenant-Governor of N.-W: P.), Lady and the Misses Muir; Mrs. Lowe, the Hon'ble E. Drummond, (former Lieutenant-Governor of N.-W. P.), the late Sir Robert Montgomery, (former Lieutenant-Governor of the Punjab), Sir Edwin Arnold, (author of The Light of Asia), Sir George Birdwood, Sir George Campbell, Sir George Temple, Sir G. Fitz-Gerald, the late Colonel, and Mrs. J. C. Ross, Mr. A. Ross and family. Miss E. A. Manning, Raja Shiam Sinha of Tajpur, N.-W. P., Mr. and Mrs. Hodson Pratt, Mr. and Mrs. Fitch Mr. and Mrs. Sutherland Edwards, Mr Gibb, (author of the Automan Poems), Mr. and Mrs. Caine, Mr. and Mrs. Schwann, Miss Jassie, A. Ackermann, (Secretary, Women's Temperance Association, New York) Cannon Wilberforce, Sir Alfred C. Lyall, Sir Auckland Colvin, and Sir Charles Crosthwaite, (formerly Lieutenant-Governors, North-Western Provinces and Chief Commissioners, Oudh.)

Mr. Hamid Ali Khan is indebted to the following friends for their assistance advice and encouragement :—

Lord Stanley of Alderly, Dr. Karl Blind, Mrs. Heanley, Mr. Caine, Mr. Gibb, Sir William, and (the late) Lady Muir, Lord Northbrook, (the late) Sir Robert Montgomery, Mr. Freeland, (late M. P. for Chichestor), Lady Hobhouse, Miss E. A. Manning, (the late) Colonel and Mrs. J. C. Ross, Dr. M. S. Howell, L. L. D. (the late) Colonel Newberry, Raja Shiam Sinha, Pandit Bishan Narain Dar, Nawab Mohamed Is-haque Khan and Maulana Syed Karamat Husain.

Printed at the N. N. Sivapuri Press,—Lucknow.

Ali Khan came to practise in Lucknow, he found that the immortal man like whom the Mohamedan world, in one branch of knowledge at least has not produced within the last eight centuries, had been so completely worn out by long continuous labour in writing his numerous imperishable works that he could hardly move about. In spite of this, he was so fond of Mr. Hamid Ali Khan that there passed scarcely a month without his conferring the honor of calling upon Mr. Hamid Ali Khan.

It was indeed a great honor, an honor which many a prince might envy, an honor seldom conferred by the immortal savant even in the days of his youth and vigour.

In this connection the following incident may be mentioned:

One day quite recently in 1898, Mr. Hamid Ali Khan met Dr. Nobin Chandra Mittra of Lucknow and the conversation turned upon the immortal man. Dr. Nobin Chandra's summing-up of the virtues of Maulana Hamid Hosain was remarkable. "He was an emblem of purity and innocence"—said the Doctor.

The best poets of Lucknow highly appreciate Mr. Hamid Ali Khan's sense of poetry, and his criticisms are greatly valued. Such immortal poets as Mir Khurshaid Ali (*nom-de-plume* "*Nafis*") and Mirza Mohamed Jafar (*nom-de-plume* "*Auj*") express their delight and thanks openly in meetings where they recite poems at the applause they receive from Mr. Hamid Ali Khan and often invite his special attention to the most elegant verses in terms such as—"this deserves your attention." *Mir Nafis* on more occassions than one has expressed his opinion to the effect that he looks upon his (Mr. Hamid Ali Khan's) presence as equal to two thousand men in the meeting .....

Mr. Hamid Ali Khan has the inestimable honor of counting among his numerous acquaintances and friends the following noblemen and gentlemen:—

The late Mr. W. E. Gladstone, the late Mr. John Bright, the late Mr. Fawcett, Lord Salisbury, Lord Northbrook, Lord Kimberly, the late Lord Derby, Lord and Lady Stanley of Alderly, the late Lord Houghton, Lord and Lady Hobhouse, Lord

with many or any of my conclusions but they will, I hope, approve of the standpoint which I have taken up for the survey of a great question. If the essay excites mental curiosity in others, and leads them to ponder the great questions which beset them on all sides, my object will be gained.

There is a good deal in the essay which many people will not find to their taste; but I am equally sure that you, who have already borne a noble part in the great crusade against the social and political ills of your country will find that in spite of its faults—which are neither few nor slight—it does not give an inaccurate picture of Indian socoiety as it is being gradually moulded by the impact of the European civilization. It is therefore a sincere pleasure to me to be able to avail myself of your friendly permission to inscribe this pamphlet to you, in token of affection given to a devoted friend and respect due to a true patriot.

LUCKNOW:
May 28th 1895.

I am,
Yours most sincerely,
BISHAN NARAIN DAR.

(FROM SHAMS-UT-TAWARIKH.)

During the years 1881-93 several respectable posts were offered to Mr. Hamid Ali Khan, but he refused to accept them, preferring to stick to his profession. The first offer was from a native Prince and the last in August 1893 when, Dr. Howell, the then Judicial Commissioner of Oudh, sent for him to his Chamber and said that if he would accept the Small Cause Court Judgeship, he (Dr. Howell) would recommend him to the Government. Mr. Hamid Ali Khan warmly thanked the Doctor and ultimately declined the offer.

There are one or two events of which Mr. Hamid Ali Khan is proud and which are stated below:—

The first and foremost of all is Maulana Saiyed Hamid Hosain's honouring him with visits. In 1886 when Mr. Hamid

mind, never fail to be fruitful, even if it may not always be possible to pursue it without giving offence in some quarters. The conspiracy of silence over some of our deepest social and religious questions has of late become such a conspicous feature of the leaders of Indian thought, that the time seems to have come when in the interest of all the higher objects of our national life, an out-spoken criticism of the most cherished convictions and beliefs has become the first indispensible step, not only towards further advance on the road to improvement but towards the preservation of whatever worth and manhood may still be left in us. There is so much cant, hypocricy, insincerity, and moral cowardice in our political and social speculations, that here and there I have been compelled to speak of the principal mental and moral characteristics of rising generation in terms which some may find impalatable, but which, it is humiliating to confess, seem to me to be well-merited.

The opinions expressed in the following pages have not been formed in a hurry. Whatever may be said with regard to the manner of their expression, the problem of mutual influences of Eastern and Western culture has perplexed my mind ever since I began to think upon any serions question, and so interesting and stirring and at the same time deep and intricate is the problem, involving in its right solution the issues of the spiritual future of half the globe, that unless for many a year to come the best speculative genius of the country is devoted to the study of it, it will not only remain incomprehensible but most of our efforts for our social and political amelioration will, in the absence of any guiding light of well ascertained principles, end, I am afraid, in confusion and disaster. But one has only to contrast the depth of the great Indian problems with the shallowness of current Indian thought, in order to realise the crisis to which the whole course of our affairs is tending.

"Signs of Times" is a humble attempt to state briefly the nature and scope of the great problem for the benefit of those who may be interested in the study of those deeper changes in thought and morals, which, though they do not always show themselves upon the surface, are yet at the bottom of the rapid transformation of our national life. My readers may not agree

and the founder and Vice-President of the Temperance Association. He is a staunch friend, supporter, and worker of the Indian National Congress.

A "BURSCHENSCHAFT" LIKE STUDENTS' ASSOCIATION IN INDIA.

By Karl Blind, London, End of July 1890.

(FROM THE NEUESTE NACHEICHTEN OF MUNICH)

(GERMANY), *August 1890.*

From Lucknow, in the Whilom Kingdom of Oudh celebrated or notorious for the terrible occurences during the sepoy rising, I received, through an Indian friend I have on a previous occasion referred to, the printed report of the annual meeting of the Student's Association there. It was founded in 1886. Its aim is the intellectual and moral elevation of the university youths, the promotion of their bodily health and the bringing about of nobler amusements for them. In short, there is, in that organisation a kind of "Burschenschaft" strain. It also reminds us of some of those "Free Associations," which exist, or were formally usual among German Students. The President is Hamid Ali Khan himself, still a youngman, who for several years devoted himself to Jurisprudence in London, and who recently has played a prominent part in the National movements of his native country, &c., &c.

MY DEAR HAMID,

The following Essay on the Signs of the Times, the substance of which appeared in the columns of the Lucknow Advocate in September and October last year, I have decided to bring out in a pamphlet form, and I am glad to have your permission to associate it with your name. Discussion-free and honest discussion, of what has been called "the Indian problem" can, to my

and now lives in the esteem and respect of the Government and of the people amongst whom he served. The worthy son of the worthy father, Mr. Hamid Ali was born in the year 1860. From his childhood he showed much intelligence and was fond of learning. He studied and obtained sufficient knowledge of the Persian, Arabic, and English languages at an early age of 20. In 1880 he started for England to complete his education by the study of Law. He joined the Middle Temple, and successfully passed his examinations and was called to the Bar in 1885. During his stay in England, Mr. Hamid Ali took an active part in every movement connected with India. He belonged and does still belong to the National Indian Association, East Indian Association, Reform Association, Royal Asiatic Society, Royal Historical Society, and Indian Society. In 1883 he was elected Vice-Chairman of the National Indian Representative Society, "an important body of Indian gentlemen, resident in Britain, whose object was the stimulation of public opinion in and out of Parliament on all Indian questions, a function now fulfilled by the British Committee of the Indian National Congress, of which Sir William Wedderburn is Chairman." During the Ilbert Bill controversy, Mr. Hamid Ali brought himself into prominence by his sensible contributions. He was a frequent contributor to the English press on matters Indian, and his articles on Indian poetry were much admired by Mr. Gibb, the author of Ottomon Poems, and by others. In 1885 he wrote a pamphlet. 'The Bulwark of India,' which attracted much public attention at the time, and his works in poetry, namely, "Farewell to London" and "the story of the slave and the Nose-ring," were favourably reviewed by the Public Press. He was honored with a farewell dinner on the eve of his return to India in October 1885. To-day Mr. Hamid Ali enjoys a respectable position both as a citizen and at the Bar. He is connected with almost all public Institutions and Societies in the city, and works in hearty co-operation with his friend, Mr. Bishan Narayen Dar, in all the social, political, and industrial movements for the good of the local people. He is also the Vice-Chairman of Lucknow Municipality

which was held at Hamid's house, or rather in his lively garden, brilliantly illuminated in honor of the occasion. Hamid presided and in an eloquent speech, ably followed by Bishan Narayan, proposed the formation of the Lucknow Temperance Society, wormly recieved and adopted by the entire meeting. Hamid Ali Khan has a brilliant future before him, and will maintain the honorable record handed down to him by his father and his ancestors.

W. S. CAINE.

(FROM THE "EMINENT INDIANS ON INDIAN POLITICS,")

BY CHUNNI LAL PAREKH.

Printed at the Education Society's Steam Press, Bombay, 1892.

HAMID ALI KHAN, ESQR.,
Barrister-at-Law,

"Of every noble action, the intent.
Is to give worth reward."

B. & F. CAPTN.

Among those few gentlemen who are distinguished in Upper India, for exerting themselves in the cause of political and social reform for the people of India, Mr. Hamid Ali Khan enjoys a high place. He is descended from a respectable family, and claims a long line of distinguished ancestors both on his father's and mother's sides, Shaikh Sama-ud-din the founder of his family, once settled down at Delhi, and was regarded as one of the learned and holiest men of his time during the reign of Bahlol Lodi. He passed the life of a hermit, a detailed account of which, written by Mulla Jamalee can be found in a book entitled "*Sarul-Arafeen.*" Mr. Hamid Ali's grand-father Hakim Abu Ali Khan, was a man of vast learning, and one of the best physicians of his age, and was also an author of several works on medicine, &c.. Hakim Amjad Ali Khan, the father of Mr. Hamid Ali, who held post in various departments of Government service for more than 35 years, retired on pension in the year 1887, while holding the high post of a Deputy Collector

family by serving the British Government for thirty-five years, retiring from service in 1887, while holding the rank of Deputy Collector. The old gentleman, Hakim Amjad Ali Khan, still lives in the esteem and respect of the Government and a wide circle of friends throughout Oudh and Rohilkhand, where his various Government posts were filled. Hamid was born in December 1860, so is now thirty-three years of age. He was a studious youth, making himself very early in life a complete master of Persian, Arabic and English. When he was twenty years old, he came to England, entered as a student in the Middle Temple and was called to the English Bar in 1885. During this time he was a frequent contributor to the English Press on Indian questions, a pamphlet on the state of social intercourse between the British and the natives of India entitled, "The Bulwark of India," attracting much attention at the time. He was elected a fellow of the Royal Historical Society, and a member of the Royal Asiatic Society, during his residence in England. He was also elected Vice-Chairman of the National Indian Representative Committee, an important body of Indian gentlemen resident in Britain, whose objection was the stimulation of public opinion in and out of Parliament on all Indian questions, a function now fulfilled by the British Committee of the Indian National Congress, of which Sir William Wedderburn is Chairman.

Hamid Ali Khan was honored with a public dinner on his departure to India in October, 1885. He settled in Lucknow, where he has rapidly attained a leading position both at the bar and as a citizen. He is connected with most of the public bodies in the city, and has been Vice-Chairman of the Municipality.

Hamid resides in a handsome bungalow, surrounded by a beautiful garden in one of the best suburbs of Lucknow, where I have had the pleasure to be his guest on several occasions. On my first visit to Lucknow Hamid Ali and his friend Pandit Bishan Narayen Dar, threw themselves at once with great heartiness into the Temperance movement. They convened a large meeting of leading citizens both Musalmans and Hindus

he writes : "Dhalip Singh on the frontier would be a terrible danger. It only remains now to meet this danger and it behoves every loyal subject of Her Majesty the Empress of India—and I count myself one of the most loyal, to take this matter into consideration."

In reference to England's position to Afghanistan the author reaches cheerless conclusions. He considers the alliance with the Amir to be in *toto* a mistake. In this point we are not able to agree with him. He writes, however, that the alliance once concluded, our promise must be kept, and if an imperative emergency should arise resolute action must be taken. Hamid Ali Khan has as little doubt that Russia, already knocking at the door, intends an advance against English rule in those parts, as anyone who watches the march of events with open eyes, and does not allow himself to be deceived by mere words. Let the English Government. . . . .

"ADKARI", *October 1892.*

The quarterly organ of the Anglo-Indian Temperance Association, edited by Henry J. Osborn.

With portrait of Hamid Ali Khan, Barrister-at-Law of the Middle Temple, and Vice-President of the Lucknow Temperance Society.

We present our readers with a portrait of Mr. Hamid Ali Khan of Lucknow, who is the Vice-President, and with Pandit Bishan Narain Dar, was the founder of the Lucknow Temperance Society, one of the most active of our Indian branches. Hamid Ali Khan is the worthy descendant of a long line of distinguished ancestors on both the father's and mother's side tracing back in direct line to the prophet Mohammad himself. His family was founded at Delhi by Sheikh Sama-ud-din, a learned and holy Musalman saint, in the reign of Bahlol Lodhi, Sultan of Delhi. His son and all his descendants held high positions at the Court or in the Government of the Delhi Emperors, Hamid Ali's father maintaining the reputation of the

"In the above I am not giving my own opinion but I am stating what would have been obviously the best policy under the circumstances from the point of view of our Government. I repeat to stop Dalip Singh in Aden and then to let him go free was a serious political mistake, the consequences of which will make themselves felt both now and in the far distant future. If this is the sort of policy which it is intended to pursue we must expect other pieces of folly from which at last there will be no other escape but the giving up of English rule. Lord Dufferin and his counsellors have manifestly lost the qualities which are necessary for holding the reins of government."

What follows is still stronger. "It is simply childish nonsense" says Hamid Ali Khan "to think that Dalip Singh cannot harm our Government. He is always an important factor in Indian questions who must not be left out of one's calculations, and he will remain so as long as he lives. His mere appearance on the frontier would create incalculable confusion, and those who now comfort themselves or profess to comfort themselves with the thought that he is powerless will soon find out their mistake; but we fear not until it is too late. I have been very much struck by the fact that many important daily papers under Indian management which usually reflect Indian public opinion very fairly, have this time joined in the chorus that asserts that Dhulip Singh is mad and not capable of exerting any influence in the Panjab. I cannot rid myself of the thought that these papers have not the courage to tell the truth. Either they are afraid of Government or they imagine they would harm the people of the Panjab if they were to admit what is to me as clear as daylight, namely, that the population of the Panjab will certainly lend their help when the son of the Lion of Lahore issues a manifesto to them."

Hamid Ali is convinced that the people in question are at present loyal to England, but he cannot hide from himself that in the case in point they would be in the most difficult of dilemmas. "Shall a son draw the sword against his own father." Such he says would be the question which every one would be inclined to ask in the Panjab. At the conclusion of the communication

cations about the present conditions of the mighty polyglot Empire, whose frontier Russia has been approaching with giant strides during the last twenty years. The most recent letter received a few days ago is from a young Mahomedan lawyer Hamid Ali Khan who has once before been mentioned in the "Nene Frerie Presse." The document is extensive consisting of twenty eight pages, and treats a whole series of Indian questions very carefully. We may mention that the author belongs to a highly respectable family—his father until a few months ago occupied a prominent official position— and is as much interested in all efforts after progress as he is loyal to England. He likes to call England, of which he has become exceedingly fond, his home. Frequent contact with literary and politcal circles—among others with men like Lord Stanley of Alderly who is always zealously active for India's welfare—has enabled Hamid Ali Khan both to gain extensive knowledge during his several year's residence here, and to rid himself of the religious prejudices of his education.

There could have been no stronger confirmation of what we said in our former article than the letter of our friend. He writes from Lucknow:—"The affairs of Dhulip Singh are the general topic of conversation and the subject of news-paper articles here in India. English people do not seem to trouble about it and yet the papers are full of reports of his doings. I will state my views frankly so that no misunderstanding shall be possible. Before all the world I will assert that the matter should not be treated lightly. The most serious political consequences may arise out of it. The English have made a great mistake. When once they had allowed Dhulip Singh to start for India, they ought not to have stopped him in Aden and forced him to return. It was unwise and foolish of them to allow him to roam at large."

It is hardly necessary for us to say that the writer has expressly given his consent to the publication of anything we may select from his communication, and permitted us to mention his name. This probably explains the somewhat cautious but quite intelligible mode of expression of the following :—

and, to conclude in the words I have employed in my "Bulwark for India" it will be handed down to POSTERITY, even after the all destructive power of time has deprived you of your crowning dependency—India, in immortal character's of gold, with this noble inscription, "There was a nation who knew how to govern." (Long and continued cheers).

[FROM *NENE FRERIE PRESSE*, A GERMAN PAPER.]

AN INDIAN PRETENDER,

LONDON. *24th September 1887.*

"A dark Visitor in Moscow" was the title of a piece we printed last July about an Indian Prince who has lived in England for years, and is much spoken of in society here. He has lately offered himself as a tool to Russian diplomacy, because the English Government has not responded to his high monetary expectations. Maharaja Dhuleep Sing, the son of the "Lion of Lahore" is a far-famed name throughout North-West India.

Very scanty attention is paid, even in Parliament, to the internal affairs of the great South Asiatic Empire, the possession of which determines England's position in the world as a power, and also her commercial pre-eminence. Without this market the commerce of this mighty sea-power would become all the more hopelessly confused as her feudal land tenure laws, half medicœval, which form so striking a contrast to the free development of her citizens could afford no substitute for the loss of her export trade. In expite of this all Indian matters are usually rushed through the House of Comomons quite at the close of the Session and mostly before empty benches. The press too follows this reprehensible practice. In the midst of the present struggle for maintaining the supreme power of the empire in its integrity in London, India is more completely than ever forgotten by most people.

All the more important is it to receive accurate news from reliable sources. A friend often sends us detailed communi-

(Long and continued cheers). But I hope I do not wound the susceptibilities of any of my audience, when I say boldly—without any fear of contradiction—that we do not owe this College to one individual, but to the united zeal and labour of the Indians as a nation. (Cheers). Because it is a patent fact that not only the Musalmans from various remote parts of India but also the Hindus have largely contributed towards the funds of the college. It is a national building, and, as such, it stands upon the firm and solid foundation of the concerted zeal and aid of the people of India; and as such we will leave it as a legacy to our posterity who will be bound to maintain its honor and preserve its glory in the name of the people of Hindustan. (Loud cheers.) And when some future Macaulay sits down to write the history of its foundation and of its growth, I have every reason to believe, that the names of Mr. Siddons (loud cheers) and of Mr. Beck (continued cheers) will most prominently figure in it. Mr. Beck not only discharges his functions as a Principal, but he also endeavours, to the best of his power to prepare the students for those works and duties which, when they enter the world, they will be called upon to discharge, and to give them an insight into English life. (Cheers). And here, Sir, I cannot resist the temptation of observing that unless your country-men (who by the way, are the Pioneers of civilization) endeavour to raise our social, moral, intellectual, and political status, they forget those principles which guide a free and civilised people, they fail to perform and act worthy of themselves, they fail to confer a boon upon humanity. In the words of the Poet Laureate—

> Not he that breaks the dams, but he
> That through the channels of the state,
> Convoys the people's wish is great;
> His name is pure his fame is free.

If, in spite of the dark threatening clouds which may from time to time gather on the political horizon, if in the face of the unfavourable winds that may blow from shore to shore, you land our bark in safety, that is to carry out the wish to which I have already adverted—Your name is pure, your fame is free;

the side of our national prosperity. (Cheers). I left it, I remember, as a bud, which was about to blossom into a fresh and smiling rose; and I am happy to say that on my return, after the lapse of only a few short years, I find it in the full spring of glory, sending forth it fragrance from one extrimity of Hindustan to the other. (Cheers). And through the grace of the Almighty Creator it has grown and flourished in spite of, nay, I may say in the midst of, the hot scorching winds of dogged opposition, and the sharp frosts of adverse criticism. It has lived to see the elements so destructive to its growth, changed into nutriment. But, gentlemen flowers rise, grow, blossom and die away; while our college is a flower—to pursue the metaphor —which will enjoy spring for ever, at least so long as it will live, and I venture to foretell—though I am not a prophet—(Laughter)—that it will not die till it has achieved the purpose for which it has been founded, namely, the regeneration of the Indians. I rejoice to see that the B. A. Class has been opened, and that some of the students have already taken their degree from our college, and that a good many of the rooms of the first class boarding house (which were building at the time of my departure) are now completed and housed with boarders. (cheers). But as it is impossible to speak of the tenure of a free-hold estate without speaking of the powers which its owners enjoys, or does not enjoy over it—to use a legal expression, so it is impossible to speak of the Aligarh College, without mentioning the illustrious name of its worthy founders. (Long and continued cheers). The unceasing efforts, the boundless interests, the fearful personal sacrifices, the indefatigable labour of Syed Ahmad Khan are matters which, I would fain leave for Col. Graham (Cheers and laughter). This much I may, however, remark in passing, that he has imparted fresh life into our dead bones, that he has awakened anew our dull and dormant spirits, and that, in a word, he has opened our eyes to the gravity of our situation. (Loud cheers.) But no small part of his success is due to the zeal, aid, and co-operation of his friends. Amongsts others, Maulvi Sami-ul-lah Khan has played no unimportant part in making our college what it is.

solution in the life of these young and rising students whom I have the pleasure of seeing in this hall. You will have to give us assurance that we need not despair, that you will try your utmost to retrieve our lost ground. You have no doubt serious responsibilities upon your shoulders, a difficult task to perform and heavy duties to carry out. But at the same time you have the bright example of your ancestors to instruct and guide you, to encourage you in your difficulties, and to embolden you in your trials. In the words of Long-fellow

Let us, then, be up and doing,
With a heart for any fate ;
Still achieving, still pursuing,
Learn to labour, and to wait.

Here is a lesson, here is a moral which every student every man should engrave on the tablet of his heart—learn to labour and to wait. If you do a thing do not be impatient as to its result. Go on trying and trying and trying and your labour will, sooner or later, bear golden fruits. (cheers). And now I am in the hands of this meeting ready to stop, but willing to go on. (cries of "go on"). Well, your answer has been given and I will obey your call. I rejoice to see that the lapse of time has not tended, in the smallest, to diminish the interest you manifested in me before my departure for England. While such have been your sentiments in relation to me, I assure you I have kept pace with you in that respect. If I may be allowed to use the expression I have watched with deep and sustained interest the progress of this Mahomedan College from the other side of the Ocean ; and how delighted I was to notice from time to time that it was so wonderfully and repidly emerging from a mere college into a grand, noble, and leading institution throughout the length and breadth of India. (Cheers). And when I say I have watched the progress of our college, I have said a good deal ; for upon the diffusion of education, which is the primary object of a college to foster depends in a great measure the prosperity and well-being of a nation. Therefore by watching the progress of our college, I have, infact, watched

We will not go to *levees*, or receptions, balls, operas, concerts or theatres. We will for the present confine our attention to one object only. It is focus wherein the rays of all that is noble, useful, and worthy of imitation are concentrated. Infact, it is the source—it is the fountain-head—of all that you so highly admire, so liberally praise. The grandest feats are performed by means of it; the greatest victories are won through its agency. I see you are anxious to know its name. Friends, it is called education, the mother of liberty. (Cheers). Do you see a shabby looking building at the corner of the street? It is a working men's club. Let us have a peep into it, if you please. It is but a small building. A few benches and chairs are its only furniture. On the platform is sitting, with a few selected comrades around him some stout heart pregnant with celestial fire, perhaps placing on the arms of his chair, "hands that may sway the rod of empire or wake to ectasy the living lyre. See the people are pouring in. The hall is over-crowded. Look! the chairman has risen. Here he begins? Listen to him attentively. Pray follow him, see how ably he conducts the arguments, how shrewdly he discusses every point, how skilfully he dissects every objection, and bear in mind, that he is a working man of England—a poor thing living from hand to mouth. No doubt, he is poor, but he is rich with the spoil of time and with the wealth of civilization. It is by means of education, and education alone, that the working man in England occupies such an elevated position, play such an important part in regulating the affairs of State. With your permission I may here reproduce the sentiments I expressed in the course of my speech delivered at the Nizam's Club at Hyderabad. If we argue inversely, it is the absence of the same agency, that is to say education, that has thrown us back into this condition. Yes, back, for we were once a mighty nation. The whole of Europe nay the whole world bears a living testimony to the achievements won by our forefathers and owes a heavy debt of gratitude to them—a debt which it shall never be able to repay. Have we fallen to refrish our tired limbs or fallen like Lucifer never to rise again? (laughter). These are questions which will find a sufficient

fully complicated cases have won for him not only the admiration of the people of India, but of the Judges of the Privy Council, I mean Mr. Mahmood. (loud cheers). In these circumstances, I can not express the diffidence with which I proceed to say a word or two on this occasion. But, as the proverb says, every cloud has a silver lining. The clouds of difficulties that hang over my head are silver lined with the implicit confidence I repose in your indulgence. Amid a crowd of subjects of supreme interest and importance it is not an easy thing for me to single out one for my present consideration, and to make a speech suitable to the varied taste of an audience, such as I have the pleasure and honor of addressing this after-noon is equally difficult. I may, however, request you to accompany me on a voyage to England that we may be able to see what little we can during the space of a few short moments. We, now, fly on the wings of imagination and admiring the jewellery of the night, the beauty and splendour of the day, inhaling the soft gentle breezes, now watching the steamers passing by, now descrying the far distant rocks, now wondering at the beautiful land of Italy, now feasting our eyes upon the delightful France, we in the twinkling of an eye reach our old destination dear old London.—(Loud cheers). Lo! what a world is opened before your eyes. You are surprised, you are astounded, you are amazed, wherever you turn your eyes you are bewildered. At every step you meet something new, something novel, something curious, something you have not seen in your life. I imagine you say to me, "we must see all these things to-day." No, my friends, no, we can not attempt such a task to-day. Time and circumstances permitting us, we will, however, endeavour, so to do by and bye. This afternoon we will not "stray among the Royal palaces," nor shall we see "those wonderous things which Art has wrought, sculptures and paintings with all beauty fraught; nor hear the heated senate in debate framing the laws for this Spreading State; nor view the triumphs Art and Science show, which bid the mind with joy and wonder glow; nor listen to the preacher's loud harangue."

upon the speaker as he resumed his seat. The whole party was exceedingly pleased with the interesting conversation and the bewitching manners of the talented speaker. Every one felt now necessary and advantageous it is to send Indian youths for the purpose of studying in England.

(The Pioneer, Saturday, *March 5, 1886*.

(New India.)

An interesting lecture was recently delivered before the Aligarh Institute by Mr. Hamid Ali Khan, Barrister-at-law on the subject of his experiences and impressions in England which may be found in many ways suggestive by a wider audience than that to which it was addressed. Mr. Cadell, Magistrate of Aligarh, took the chair. Mr. Mahmood having introduced Mr. Hamid Ali, the latter rose and spoke as follows:

Mr. Chairman, students of the Mahomedan College and gentlemen,—Words fail me to convey in adiquate terms my most profound and unfeigned gratitude for the warm and hospitable reception you have been kind enough to accord me, as well as for the complementary terms in which my esteemed friend Mr. Mahmood has mentioned me.

As I behold this grand and imposing spectacle, this large assemblage of old friends and acquiantances, no words however strong, no language however forcible, will convey in the smallest degree my heartfelt delight. To say nothing of the Englishmen present here, though they constitute a formidable factor in this so-called problem—I have the pleasure of seeing before me not only a good many M. A's and B. A's of the Calcutta University but also a graduate of the Cambridge University Mr. Rafique and a quasi-graduate of the university of Oxford, I mean Mr. Habibulla (laughter). Further, we have been honored with the presence of one who wields his pen with singular vigor and exceptional facility, and whose decisions of the most fear-

without blame." The strict laws about food, according to which the native cannot eat or drink with an infidel, and the complete seclusion of Indian women are two chief hindrances. These hindrances exist not only between Europeans and Indians but also between the Hindu and Mahometan population of the country. There is indeed infinitely much still to be done before true civilization can wear down these hard contrast. But Hamid Ali Khan justly demands that the first steps towards social reapproachment shall be taken by the English. It is in their own interest. Only in this way can they create a permanent bulwark for India against external danger.

(FROM SHAMSUT-TAWARIKH).

Since his return from England about thirteen years ago Mr. Hamid Ali Khan has been before the public. There is scarcely any movement with which he is not connected. He is the patron of Unjamun Ahmadi, President of Julsa Tehzib, Vice President of the Refahe-am Association, Vice President of the Temperance Association, &c., &c. His qualities of the head and heart are too well-known to require any mention here. Suffice it to record one or two events of his life on this occasion.

THE DECCAN JOURNAL, *Monday, 31 November 1885.*

On the 15th November a dinner was given at the Nizam's Club (Hydrabad Deccan) in honor of Mr. Hamid Ali Khan. The dinner was attended by most of the dignitaries and officers of H. H. the Nizam's Service . . The health of the guest of the evening was drunk with great enthusiasm. Mr Hamid Ali Khan delivered the following speech . . . . which was received with frequent out bursts of cheers. Congratulations were poured

According to the declaration of Lord Lawrence, to whom the preservation of India to England in 1857 was so largely due, the Empire could then hardly have been held but for the help of loyal natives. Under these circumstances one might expect that Indians, especially those in high social positions would not be treated with such off-handed indifference as is only too often the case. Certainly Indians coming to England have no reason to complain in this respect. "Whoever has had the pleasure, says Hamid Ali Khan, of seeing English people in their social circles at home considers them to be quite different beings from what they shew themselves to be in India." There many English people are bloated with haughtiness which makes them seem ridiculous to some and cordially hated by others.

Hamid Ali, who on the whole has great respect for English people, expresses deep grief at this state of affairs, but, he adds, "In spite of all the unfortunate peculiarities and mistakes which cling to a great many of the men who come to India, the people as a whole feel respect mingled with awe for its rulers such as is peculiar to the oriental mind."

In Calcutta and Bombay the relations between Englishmen and Indians are, it must be allowed, somewhat better.

Mr. Wilfred Blunt says—"English women are the cause of half the bitter feeling between the two races. Hamid Ali Khan, who has the highest opinion of the English ladies he has got to know in England cannot deny this fact though he is not able to explain it. According to him the statement that Indians do not easily fall into the manners of Europeans is completely erroneous. "Indians comprehend a situation very quickly. Their own polite manners, their cheerfulness, their respectful deportment, their pleasant way of talking, render them agreeable companions. Any one who has had the opportunity of studying their character is sure to confirm this." We for our part can heartily confirm it.

"If the English people in India are to be blamed" says Hamid Ali Khan further on "the Indians themselves are not

We have lying by us a pamphlet just published in London by an Indian. The author is a young barrister who has been studying here. Hamid Ali Khan is a member of a highly respected Mahomedan family which traces its origin back to Arabia and has for centuries supplied numerous distinguished administrators to the Gorvernments of the native princes. By mixing in the best social circles of London this ambitious well-educated man has had good opportunities of divesting himself of any prejudices which might have hindered him from forming a right judgment. According to the manner of his ancestors he felt the poetic afflatus come over him when on the eve of his departure from England, and ventured on a kindly "Farewell to London."

His latest political writing is entitled "India's Bulwark." In this paper he opposes Russia, because she is threatening the frontiers of his fatherland and because her conduct had given just cause of disquiet He points to the fidelity which Scindhia, Holkar, Bhopal Haiderabad and other states have shewn in such a critical position, all of them having been eager with their offers of military help to England. Therefore, he would not have these dependent states considered as a source of difficulty and possible danger, but as a support of the supreme power, always presupposing that they are rightly treated.

However, he recognises an internal danger. In his opinion it lies in the unsatisfactory nature of the social relations between the natives and the English residents in India. Mr. Wilfred Blunt, the wellknown friend of Arabia treated of this point after his last visit to India, in an article in the Fortnightly Review. Mr. Blunt wrote: "The huge mammal, India's symbol, is a docile animal and may be ridden by a child. The elephant is sensible, calm, and it is easy to gain his affections, but he will not stand ill-treatment for any length of time and if he is once thoroughly roused his huge bulk alone makes him dangerous, so that the strongest is no longer able to master him."

meet as a rule, only in an official way, and there is very little opportunity for Englishmen of really getting to know the best class of Native gentlemen. They on their side are reserved, and dislike pushing themselves forward unless they feel sure they are wanted; so that the Englishman is apt to form his opinions of the people from an acquaintance only with the lowest classes. There can be little doubt that, if Indian life offered more opportunities of social intercourse between Englishmen and Indians, a great improvement in their mutual relations would ensue.'

Mr. Hamid Ali's farewell to London records his regret at leaving England after a rather lengthened stay. It is well printed, and the book is dedicated to his father Hakim Amjad Ali Khan, to whom he expresses his filial gratitude for his encouragement and liberal aid. In the Appendix he explain's the form of a Persian stanza—a subject that he entered on more fully in our Journal two years ago. He has a considerable power of expression in English verse. We may add, that on October 3rd a farewell dinner was given to Mr. Hamid Ali Khan, on his departure from England by his Hindu friends in London from the N.-W.-P. Mr. Piyare Lal in the chair. This meeting gives proof of the popularity and freedom from prejudices of Mr. Hamid Ali, who has made friends not only among his own community but among Englishmen and Hindus during his stay in England.

(FROM *NEWE FRIE PRESSE*, A GERMAN PAPER.)

LONDON, *3rd August 1885.*

It is rare for the voice of an Indian to reach the larger public in the dangerous complication of affairs between Russia and and England. And yet it is of the utmost importance for the English people themselves not to remain heedless of the spiritual currents among the vast population which they govern. For did not this heedlessness revenge itself by a dangerous rebellion (1857) which dragged their Asistic Empire to the verge of a precipice.

race. The subject, as is acknowledged in the preface, is complicated, and needs delicate handling; but Mr. Hamid Ali Khan has tried to deal with it fairly, and his pamphlet is a useful contribution on the subject, partly as showing the impression made in the mind of a Mohamedan, who can appreciate the merits of Englishmen, of the present state of social intercourse in India. He allows that the restrictions of Hindu caste, and a certain holding back on the part of his country men, and also the *Purdah system*, present obstacles which it is difficult to get over. But, on the other hand, he pleads that difference of customs need not be so great a bar as it is. People can hold intercourse of a very pleasant kind, as the writer asserts, without taking meals together. Besides there are many Indians who feel no difficulty in partaking of food with those of another nationality, and who would willingly respond to cordiality on the part of Englishmen. The initiative must naturally come from the latter; and any one who repels by a supercilious demeanour loses an opportunity of cementing kindly and loyal bonds to the great detriment of the reciprocal relations of the two countries. English ladies in India can largely help to promote sympathy and mutual comprehension; and though the matter is one that cannot be easily placed on a satisfactory footing, every Englishman and Englishwoman in India can do something towards this end.

We have received the following account of a successful attempt to bring together neighbours on a plan that succeeds in England. No doubt somewhat similar meetings take place elsewhere than at Aligarh. We have had occasion to mention several that have been held at Madras and at other places. But many continued endeavours are needed in order to lessen the distance which at present separates those of different races in India; and many such efforts will be made when once all our countrymen who go to the East realise that it is a point of pleasurable duty to make acquaintanceships and to form friendships, as many have already done, with the inhabitants of the land in which they temporarily live. One of the greatest wants of India is a social platform on which Englishmen and Native gentlemen can meet and enjoy each other's society. At present they

he is the first Mahomedan who has passed the Indian Civil Service competative examination. About 70 guests were present among whom were Mr. Wilfred Blunt and Lady A Blunt, Mr. E. Arnold C. S. I., Mr. M. Wood, Mr. H. W. Freeland [late member for Chechester] Dr. Blind, Mr. Cheson . . . . [Several Parsees, Mahomedan and Hindus] Hamid Ali Khan in a humerous speech gave the toast of the chairman stating this was the first time in History when the persons of all religions had assembled at dinner to mark their appreciation of the well merited success and honor due to a Mahomedan and as such was pregnant with importance.

JOURNAL OF THE NATIONAL INDIAN ASSOCIATION.
November, 1885.

THE BULWARK OF INDIA.

A Farewell to London ;

AND THE

STORY OF THE SLAVE AND THE NOSE-RING.

Second Edition.

BY

HAMID ALI KHAN,

BARRISTER-AT-LAW M. R. A. S.

F. R. Hist. S.

In the pamphlet, entitled the Bulwark for India, the aim of the writer is to urge the importance, in regard to which we entirely agree with him—of a cordial personal understanding between Englishmen in India and the Indians among whom they live. He says that "no Government, however powerful and strong, can safely endure for any considerable time unless it be based on the affections of its subjects ; and he shows that the friendly relations which are so much to be desired must spring out of the feelings that influence the individuals composing each

Kensington Park says: "you have done act of humanity which will command the admiration of the Indians and earn their profound gratitude. It was impossible to read your leading article upon him without feeling the deepest pity and sympathy for this suppliant to the Queen. While as an Indian Mussulman, I express my heartfelt gratitude to you and sincere sorrow for the fearful miseries and troubles of the poor Hindoo may I ask your indulgence to give a small space in your columns to these few hurried lines, which illustrate shortly the deplorable state in which I in company of the physician to the Persian Embassy, found him on Thursday morning. Never before, I assure you had my eyes beheld a more piteous object. Attired in oriental rags, with sunken eyes and furrowed cheeks he is a mere skeleton in a living form On my interrogating him in *Hindustani* he said: 'I have a pain here' [putting his hand on his chest.] 'I have been used,' continued he, 'to eating opium and this sahab [pointing to the master of the workhouse] would not give it to me. Millions of tons of opium is sold but there is not a grain for me ! Upon the examination of his chest the doctor prescribed him the small quantity of opium which gave him great satisfaction. On my assuring him that I would do whatever I could, and have passage home engaged for him, the singular simplicity with which he replied 'you will write to the Rani' moved me greatly—'write to the Rani, pray' and stretched out his hand that I might touch it—Eastern form which renders a promise binding under any circumstances. Finding myself placed in an aukward position, I naturally hesitated to enter into such a difficult agreement. At last I managed to get out of the difficulty by promising to write to the Daily Telegraph which I added has manifested a profound interest in his case.

SUNDAY TIMES,
September 20th, 1885.

A complementary dinner was given on Monday at the criterion in the Prince's room to Mr. Mohsin B. Tyeb Jee by the Hon. M. Ali Rogay, Hamid Ali Khan to mark the fact that

for the aid and co-operation of loyal natives of India at that juncture the country would probably have been lost to British Empire. It is then a clear and incontrovertible fact that in the interest of English rule the amicable union of Englishmen and Indians is indespensable. The courteous manners, the cheerful disposition, differential demeanour and the pleasing conversation of Indian gentlemen make them everything but disagreeable companions. Those who have had an opportunity of studying their characters will readily substantiate or consent to my remarks." From large personal experience extending over more than twenty years, so far as a great many Indians in London Hindu, Mohamedan Buddhist and Parsee are concerned—I can fully confirm this statement.

At all events Hamid Ali is right in observing that "Englishmen as well as Indians would benefit from these friendly relations and the union between them will constitute the most invincible bulwark against the Russian aggression.

THE [LONDON] SUNDAY TIMES.

September 6, 1885.

Tulsi Ram the Hindu suppliant to the Queen, whose case was recently made public, was visited on Thursday by Hamid Ali Khan, an Indian gentleman who has just passed his examination as a Barrister and was accompanied by Dr. Vincent Ambler, Physician to the Persian Embassy.

THE [LONDON] DAILY TELEGRAPH.

September 7, 1885.

A suppliant to the Queen.

In reference to the case of the Hindu who has come to present a petition to Her Majesty the Queen for the recovery of his property, of which, in his opinion he has been wrongfully deprived, Hamid Ali Khan writing from 1, Colville-gardens,

ing as they do the frontiers of that country, they have evoked from every class of its inhabitants the most fervent expressions of loyalty to the British Crown . . . The fidelity to the British Government, shown at a cretical juncture by the native states in their assurances of aid and co-operation in the event of a war with Russia originates in a deep seated and unmistakeable sense of the benifits conferred by England. The author points to Scindia, Holkar, Bhopal, Hyderabad and other states and he maintains that the sentiment shown by their rulers "pervade the whole population of India and furnish sufficient evidence of the popularity of British rule." Yet he asserts that there is "an internal danger which he sets the British Administration in India which may at no distant time, if not provided against, assume great and alarming proportions" and in regard to which suggestions from a native of India may possibly carry weight. "This internal danger consists of the unsatisfactory nature of the relations which subsist with regard to social intercourse first between the natives of India themselves and secondly between the latter and the English residents in the country " Addressing himself not to India but to English readers the author merely deals with the latter question. This point had already been touched upon in an article published some months ago in a London periodical by a writer fresh from a visit to India." "The huge mammal India's symbol" it was there said "is a docile beast and may be ridden by a child. He is sensible, temperate and easily attached. But ill-treatment he will not bear for ever and when he is angered in earnest, his vast bulk alone makes him dangerous and puts it beyond the strength of the strongest to guide or control him.

In this connection Hamid Ali observes . . . "That empire which is not founded on attachment cannot be strong. This principle has greater weight in a country like India, whose vast populations are subject to the control of comparatively speaking a small knot of Englishmen. A retrospective glance at the great crises in the year 1857, when British supremacy trembled in the balance, is sufficient proof. It was the opinion of no less an authority than Lord Lawrence that if it had not been

and the garb in which they are clothed. In this way Hamid Ali addresses the country where he has lived for some years and successfully made his studies :—

Oh land of liberty the exile's home,
Whose sway exceeds the rule of ancient Rome,
Farewell to thee, a long and warm farewell!
How happy they who in thee ever dwell,
Where light of freedom guides the ruling power,
And sheds its radiance on the darkest hour,

Again:—

Farewell, ye palaces of pomp and pride,
Which seemed to say no want can e'er abide,
In this fair London. Yet we know there dwells,
Grim hunger in dark foul and cheerless cells;
Virtue and plenty on the surface lie,
Beneath are vice, crime, want and misery,
Can one who mingled with the giddy throng,
And strayed the Royal Palace among,
And saw those wonderons things which Art has wrought,
Sculptures and paintings all with beauty fraught,
And heard the heated Senate in debate,
Framing the laws for this far spreading state,
And viewed the triumphs Art and Science Show,
Which bid the mind with joy and wonder glow,
And listened to the preacher's long harangue,
And the sweet hymns the white-robed children sang—
Oh! Could he then amid such scenes as these,
Think that behind, reigned misery and Disease,
That cruel Hunger prowls amid the streets,
And death so oft its easy victim meets,
Come here ye rich who nought but comfort know,
And learn to ponder on these scenes of woe.

I quote these lines to show of what quality the writer is in a generally humane sense. As to his political views he says that "The recent events arising out of Russia's action towards Afghanistan have been viewed with alarm by India. Threaten-

(FROM GLASGOW DAILY MAIL, 8th August 1885.)

A BULWORK FOR INDIA,

LONDON,
August 4th 1885.

In the grave crises which still continues between this country and Russia, the voice of an Indian, friendly to British rule may be profitably heard. The Bulwork for India is the title of a pamphlet just published in London by Hamid Ali Khan of the Middle Temple, Barrister-at-Law, member of the Royal Asiatic Society and fellow of the Royal Historical Society. Belonging to a notable Mohammedan family whose members I understand have for centuries often been in the service of native princes, Hamid Ali Khan has had access to the best social circles in London. He has thus been enabled to rid himself of any prejudices which might possibly have prevented him from a correct appreciation of British affairs. On the point of leaving England, he recently seems to have felt his poetical vein beating in the wise of his forefathers. In a farewell to London solely issued however for circulation among his friends, he gave vent to his feelings expressing in the preface his heartfelt and deep gratitude for the kindness, court esy and hospitality he had received during his sojourn in this to him strange land. "On my Return" he says "I shall carry home with me many lively recollections and a deep and inexpressible sense of gratitude towards those with whom I have come in contact and of respect and honor for the English race in general infinitely exceeding that which I felt when I first landed in England."

Though fully conscious of the formidable rocks and shoals which shipwreck many a novice sailing over the sea of poetry," Hamid Ali I think has done remarkably well in his attempt to render his thoughts and feelings in English verse or "rhyming prose" as he modestly calls it. Without desiring to commit a breach of privilege, I believe, a specimen may here be given. Your readers I fully trust will appreciate both the sentiment

Which bid the mind with joy and wonder glow;
And listened to the preacher's loud harangue ;
And the sweet hymns the white-robed children sang.
Oh ! could he then, amid such scenes as these,
Think that, behind, reigned misery and disease ;
That cruel hunger prowls amid the streets,
And death so oft its easy victim meets.
Come here, ye rich, who nought but comfort know,
And learn to ponder on these scenes of woe.
Could strangers deem that in so fair a state,
Where youth is taught all crime and vice to hate ;
That bane of health, destroyer of the mind,
Chief cause of misery, its way could find ?
Used to excess, intoxicating drinks,
When folly floats and higher reason sinks.
A fatal spell cast with their evil hand,
And leave a foul stain on this joyous land
Secretly here the good, the evil, hides,
For vice, alas, with virtue still resides.
'Tis true, weak mortals strive, but strive in vain,
In transient life the highest end to gain.
The soul exclaims when'er the world we scan,
How great is God ! How weak is sinful man !
But stay, enough ! Suffice it man to know,
Wise Providence directs our fate below.
And now dear partners of my sojourn here,
While to my native shore my way I steer,
The fond rememberance to my bosom clings,
Of happy hours that flew on rapid wings.
Accept then, heartfelt thanks, though weak the rhyme,
For show'ring joys on your *Bekhabar's* * time.

---

* Our poets invariably insert their *nom de plumes* in the closing couplets of their compositions I have taken the liberty of following the rule here. The literal meaning of *Bekhabar* is careless--indifferent.

In magic meshes many a heart enfold.
Here, trees bedecked with leafy honours rise,
There, silvery lakes delight the wondering eyes;
Where happy children sail their mimic boats,
One wrecked and lost, while one in safety floats.
This little game which these young children play,
The ups and downs of life may well portray.

* * * * *

The levees and receptions now are o'er;
Parties and dances are for me no more.
And those soft voices, which the very air
With their sweet thrilling tones delights to bear.
Debates, societies, and clubs farewell,
Which gloom and ennui can so oft dispel.
Oh! land of liberty, the exile's home,
Whose sway exceeds the rule of ancient Rome:
Farewell to thee, a long and warm Farewel!
How happy they who in thee ever dwell;
Where light or freedom guides the ruling power,
And sheds its radiance on the darkest hour;
And where from every class the voice is heard,
Nor ever scorned the humblest peasant's word.

* * * * *

Farewell, ye palaces of pomp and pride,
Which seem to say no want can e'er abide
In this fair London, yet we know there dwells
Grim hunger in dark, foul and and cheerless cells;
Virtue and plenty on the surface lie,
Beneath are vice, crime, want and misery.
Can one who mingled with the giddy throng,
And strayed the Royal palaces among,
And saw those wonderous things which Art has wrought,
Sculptures and paintings with all beauty fraught,
And heard the heated senate in debate,
Framing the laws for this—far spreading State,
And viewed the triumphs Art and Science show,

A FAREWELL TO LONDON.

My Studies now are o'er, my task is done,
My object gained, the Bar's degree is won:
Now I must part from thee, dear London Town,
Honoured with wig, something 'twixt white and brown,
With long, loose, flowing robe, here termed a gown;
Full-fledged, indeed, but briefless barrister.
The Bar is glutted, and luck sinister.
To bear the name, in sooth an honour great!
While as for practice, I'll leave that to Fate;
Now with this hollow style so dearly earned,
I'll hie me to that home for which I've yearned;
To my dear India—land of simple joys,
Where no exotic taste the heart alloys!
Fount of politeness and humility!
Mother of grace and of civility;
So then, farewell! A long farewell to thee,
Dear London, which I hope once more to see.
Adieu! ye verdant parks, ye shady bowers,
Ye stately buildings, and ye lofty towers;
Here, all the Arts their choicest works display,
There, Wealth and Fashion make the landscape gay.
Ye bless'd retreats, ye lovely walks adieu!
Where nature's charms appear in varied hue.
There, with arched necks, and graceful prancing, show
The fiery steeds or palfreys in the Row. *
Here natty beaus steal, with admiring eyes,
A glance at fairest belles beneath the skies.
Sweet maids whose charms o'erpower the coldest heart,
To stay is deadly, deadlier still to part.
Bright, sunny faces, crowned with jetty hair!
Well might one dream, that night and day were there.
Others with tresses like the yellow gold,

* "Rotten Row," Corrupted from *Route due Roi*, or the King's Walks the fashionable London drive, in Hyde Park.

TO MY FATHER,

HAKIM AMJAD ALI KHAN,

TO WHOM I OWE SO MUCH,

FOR THE LIBERAL AID AND ENCOURAGEMENT,

HE HAS AFFORDED ME FROM MY EARLIEST YEARS,

WITH FEELINGS OF GRATITUDE AND RESPECT,

I DEDICATE THESE PAGES,

AS A SLIGHT BUT SINCERE TOKEN OF MY AFFECTION.

Hon'ble Edward Stanhope, Sir Arthur and Lady Hobhouse, Sir Richard and Lady Mead, Sir Richard Temple, Sir Thomas and Lady Brassey, Sir Frederick Hains, Sir Ashley Eden, Baron and Barroness de Barreto, Hamid Ali Khan.

(The (London) Times. *July 18th 1885.*)

The following noblemen and gentlemen attended the *levee* Marquises—Hartington, Tweeddale, Earls—..................Viscounts..........Bishops..................Lords..........Right Hon'bles. Hon'ble ....Sirs.........Baron............Rev—Prebendary, Rev. Doctor.......Rev...............Drs............Hamid Ali Khan.

(The Court Journal. *July 25th 1885.*)

Dr. and Mrs. Vincent Ambler entertained yesterday at their residence a large party of friends amongst whom were H. E. Prince Malcom Khan the Persian Minister, H. E. the late Chemise Minister at Washington, H. E. The Amirican Minister, Vice-Admiral Sir William Hewett, Professor B. Ward Richardson F. R. S,, Hamid Ali Khan, Mr. Mrs. and the Misses. H. B. Sheridan M. P.

(The Court Journal, *August 1st, 1885.*)

Lady Miller of Glenlee gave a dance on Thursday the 23rd ultimo and judging by the number of pretty women and smart men who were present at it the charming hostess must be very popular. Every thing was done most simply and in perfect taste. Among the guests were H. H. the Maharaja of Johore and suite, H. H. Prince Kalid, the Persian minister and Princess Malcom Khan, Lady Caroline, Sir Alfred Jodrell, Lady Evelyn Compbell, Sir E. and Lady Sullivan, Sir George and Lady Leith-Buchanan, Lady and Miss Cunliffe Smith, Lady and the Misses Wetherall, Lady Hart and Miss Clifford, Hamid Ali Kham and many others.

(The [London] Daily Telegraph, *December 10th 1884*)

At the Criterion a dinner was given last night to Mr. Hodgson Pratt in recognition of his services on behalf of the International Arbitration and Peace Association. The Hon'ble and Rev. Cannon Fremantle presided and the company about 100 in number included Sir George Campbell M. P. Mr. Wilfred Blunt, Sir Sherston Baker, Sir W. Booth, Hon'ble R. Russel, Professor Hunter, Hamid Ali Kan, Mr. E. A. Miller Q. C., Col. Malleson.

(The [London] Daily News, *Wednesday February 11th 1885*.

A deputation from the Indian Reform Association visited the Marquis of Ripon to present him with an address of welcome on his return to England.

The deputation included several distinguished Indians, including Hamid Ali Khan and Lal Mohan Ghose. Amongst other persons present were Lord Stanley of Alderley, Mr. Burt M. P., Mr. Justin Macarthy M. P., Mr. Chesson............

The Earl of Northbrook presided last evening at a banquet given by the Northbrook Indian Club in Honor of Lord Ripon at the West minister Townhall. There were a large number of persons present including Lord Napier of Magdala Lord Kim berley, Lord Dalrymple, Lord Lawrence, Sir Gerogo Campbell, Sir Arthur Hobhouse, Sir Henry Maine, Sir Thomas Brassey, Sir George Birdwood, Sir Robert Stuart, Sir Richard Mead, Sir Ashley Eden Sir J. Strachey...........Hamid Ali Khan.

(The (London) Court Gournal, *Saturday June 6th 1885*.)

On Thursday night a very pleasant social gathering took place at the residence of Mr. Ciwasji Jehangir when the inhabitants of Bombay now in England entertained the late Governor Sir James Fergusson Bart. The brilliant assamblage present included the Marquis and Marchioness of Ripon, Lord Napier and Ettrich, Prince Malcam Khan, Lord George Hamilton

pleased with them, and Mr. Gladstone much appreciates the warmth and kindness of your accompanying letter.

I am,

Sir,

Your obedient servant.

" G. W. LYTTLETON "

10. Downing street, Whitehall, Feb. 29.

DEAR SIR,

On the part of my two daughters and myself I thank you heartily for your kind presents. The Indian fans are beautiful and the crimson braiding done by your mother does not escape our attention. We value it all very much, and, perhaps, more than all your most kind words about my husband and family. Pray accept our best and warmest gratitude.

With best wishes for yourself, and your kind mother,

I remain,

Yours truly,

CATHERINE GLADSTONE."

[THE (LONDON) MORNING POST, *Tuesday July 8th 1884.*]

By command of the Queen a *levee* was held yesterday afternoon at St. James's Palace by His Royal Highness the Prince of Wales on behalf of Her Majesty. Presentations to His Royal Highness at this court are by the Queen's pleasure considered as equivalent to presentations to Her Majesty.

Hamid Ali Khan by the Secretary of State.

THE (LONDON) COURT JOURNAL, *November 1st 1884.*

Dr. and Mrs, Ambler entertained a large circle of friends amongst whom were His Excellency Prince Malcom-khan, Persian Minister and suite, Mr. Sheridan, Miss Sheridan, Hamid Ali Khan.

ago, the honor of waiting upon you, I take, as I have already done more than once before, the liberty of writing to you, and of offering, most respectfully and humbly, three Indian fans to Mrs. and the Misses Gladstone, which I have quite recently received from India. This present, I must say, is a very humble and poor one. But if anything renders it worthy of acceptance it is the crimson braiding done by my dear mother herself. Believing as I do that Mrs. Gladstone and your daughters will be pleased to accept this most insignificant and trifling, but at the same time most cordial and unfeigned mark of the deepseated regard, respect, and attachment in which yourself and family are held by us all, I conclude with the most sincere and ardent prayer that the Creator of the Universe may cover you and yours with all the earthly comforts and blessings, and preserve you long, long in the enjoyment of sound health and those rare and unrivalled gifts which have achieved so much for the welfare and prosperity of the public. Apologising for the liberty I have taken,

I have the honor to remain,

Sir,

Your most obedient and faithful servant.

HAMID ALI

"The Right Honorable W. E. Gladstone M. P."

To this the following replies were received.—

10, Downing street, White-hall,

February 29th, 1884.

Sir,

I am requested by Mr. Gladstone to express his best thanks for your great courtesy in sending him three Indian fans for presentation to Mrs. and the Misses Gladstone. They are greatly

(The [London] Times, *Friday August 10 1883.*)

Sir Auckland Colvin was entertained last evening by the members of the Northbrook club at a congratulatory dinner on the occasion of his appointment to the office of Financial member of the Council of Governor General of India.

Earl of Northbrook presided. Lord Kimberly, Duke of Bukhingham, Lord Houghton, Sir Stafford Northcote, Lord Reay, Lord Strathnairn, Lord Napier.................................. Hamid Ali Khan were present.

(The [London] Times, *Friday February 1, 1884.*)

A deputation of Indian gentlemen waited upon Mr. Gladstone........................Lord Hobhouse introduced the deputation which consisted of following gentlemen, Lalmohan Ghose, Bengal, Hamid Ali Khan, N.-W. P.......................

The [London] Court Journal,

June 28th 1884.

A most successful fancy dress-ball was given at Willis's rooms about two hundred and fifty persons were present, among the gentlemen the most striking were, Hamid Ali Khan.......

(The Daily Telegraph.)

Mr. Gladstone and India.

Accompanying some handsome presents, the letter given below has been addressed to Mr. Gladstone by Hamid Ali Khan, of the North-West Provinces of India.

1 Colville- gardens, kensington Park, W.,

February 27th 1884.

Sir,

As one of your numberless Indian admirers, whose name is not altogether unknown to you and who has had once, not long

I am not aware that any other translator has acted thus; but I venture to think you, skilled in Eastern poetry, will find my translations nearer in form, spirit and expression to oriental poetry than any other English translations you may have read. In short, I endeavoured to write Eastern Poetry in English words.

It is not always possible in translating to convey all the delicate and subtle allusions that lurk in the original; I have therefore drawn up the notes at the end of the volume with the view of partially supplying this inevitable defect.

* * * * *

I hope to be in London in July, when I trust I shall have the happiness to make your personal acquintance.

I am Yours faithfully,

E. J. W. GIBB.

(THE [LONDON] TIMES, *Tuesday May 22nd 1883.*)

Royal Asiatic Society.—The fiftieth anniversary meeting of the society took place yesterday afternoon at the Society's House 22 Albemarle street Piccadilly, Sir Bartle Frere President in the chair.................. ....seven new members were unanimously elected by ballot viz as resident members................ and as non-resident member Hamid Ali Khan.

(THE [LONDON] DAILY TELEGRAPH, *Tuesday May 22nd 1883.*)

Yesterday afternoon His Royal Highness the Prince of Wales opened the Northbrook Indian Club......................... The prince of Wales arrived at half past 5 o'clock by which time a remarkable assemblage of gentlemen interested in India had gathered to meet His Royal Highness. The Earl of Kimberley Secretary of Estate for India, Marquis of Salisbury, Lord George Hamilton, Viscount Cranbrook Earl of Northbrook Lord Napier of Magdala............................and Hamid Ali Khan.

HAMID ALI KHAN.

BARRISTER-AT-LAW.

3rd May 1883.

LOCHWOOD,

GARTCOSH,

BY GLASGOW.

MY DEAR SIR,

Having read your interesting paper on Indian Poetry, in the current number of the Journal of the Indian Society, I take the liberty of addressing to you a copy of a work on Ottoman Poetry which I have written. Ottoman and Indian poetry are practically the same, both being based on Persian. If you will read my introduction you will see that, like yourself, I have endeavoured to explain to English reader the construction of the غزل-قصيده &c. You will also observe if you turn to the translations, that I have always retained monorhyme of the originals, wherever it occurs; thus any one of my translated *Gazels* would serve as an example of the peculiar construction of this poetic form. The account of the construction of the Gazel is on page XXXVI, that of its signification on page XXXVII.

I have often retained the رديف in translating as on pages, 15, 30, 35, 48, 50, &c., &c. On page 8 is an extract from a long قصيده with the monorhyme retained.

In translating I did not attempt to make the poems agreeable to English poetic taste, but rather to put them into English exactly as they stood in Turkish.

HAMID ALI KHAN.

BARRISTER-AT-LAW.

Shaukat Hasan is of a very respectable family. He is a candidate in this district for a Tahsildarship and has been working as such in the Moradabad Tahsil. The Tahsildar reports well of his works, but it is not likely there will be a vacancy for sometime here.

(Sd.) E. H. RADICE C. S.,

Dated 14th September 1894. *Collector of Moradabad.*

NAINI TAL
6th June 1896.

Munshi Shaukat Hasan, the son of an old and valued friend of mine, asked me for a note. I knew his father Munshi Mohammad Mazhar Hasan, *Rais* and Honorary Magistrate of Moradabad, for several years, and always found him a most respectable and reliable gentleman of the older Native School. I once enjoyed the hospitability of one of his village residences when caught by heavy floods out in camp. The son, as far as I know him, was a quiet......mannered and intelligent young man.

(Sd.) J. S. MESTON C. S.,

SETTLEMENT OFFICER,
(Budaun) on leave.

Mohammad Shaukat Hasan worked under me in various capacities in the Tarai for upwards of a year. I found him active, intelligent, and honest, and formed a high opinion of his qualifications for Government Service. I wish to give him a permanent appointment. He is well educated and has a good knowledge of English and Hindi as well as Urdu.

(Sd.) H. J. BOAS, C. S.,
ASSISTANT COMMISSIONER,
In-charge Tarai.

18th January 1898.

If there is any vacancy in Kamaun and an outsider is required as a Peshkar, I think Munshi Shaukat Hasan would do well. He learnt the work for some time in Moradabad Tahsil, is an educated young man and the son of a respected and influential *Rais* and Honorary Magistrate of Moradabad.

(Sd.) R. G. HARDY C. S.,
Commissioner of Bareilly.

Dated 8th July 1895.

CERTIFICATES, &c.,

OF

MUNSHI SHAUKAT HASAN.

14 Parliament Street,
Westminister S. W.
29th April 1892.

My dear sir,

It was very good of you to write and let me know about your father's death. Some weeks before receiving your letter I saw it announced in the "Pioneer." Your father was indeed a most loyal and faithful servant of the Crown. I first made his acquaintance in 1881 and until I left India in 1889 saw him constantly, and I met you in Lucknow on one occasion. I suppose that you look after your villages, and estates now. Please let me hear from you now and then. I shall always be glad to do anything I can for you here. Your father filled many offices of honor with great credit to himself and his family and I sincerely trust that you and yours will always follow his good example.

With sincere sympathy and wishing you every blessing and with compliments to your family,

I am ever,
Yours sincerely,
(Sd.) ARCHD. CONSTABLE.

خط مسٹر کوئن صاحب ڈپٹی کمشنر
بخدمت محمد سردار حسن صاحب رئیس کانپور

صاحب من-تسلیم-آپ کی چٹھی مورخہ ۷ مارچ سنہ ۱۸۹۲ع ہماری پاس پہونچی اوسکا مضمون دریافت کرکے ہمکو کمال رنج و افسوس ہوا- درامل خان بہادر صاحب ایک بہت لایق اور اچھی آدمی تھی جنکی اس جہانسے اوٹھ جانیکا عام طور پر لوگون کو رنج ہوگا— مگر چونکہ ہر شخص کو یہی راہ ایکنہ نہ ایک روز درپیش ہے اور قضا و قدر سے کسیکو چارہ نہیں ہے لہذا صبر و شکر کو اپنا شعار کرنا چاہئي گو بہہ صدمہ عظیم ہے مگر آپ کو چاہئي کہ آپ بہي استقلال کو کام دیکر صبر کیجئی-خان بہادر ہماري دوست تہی-ہمکو اونکي انتقال کا خاص رنج ہوا—فقط

راقـــــــــــــــــم
دستخط مسٹر کوئن صاحب بخط انگریزي
T. J. QUIN, Colonel.
Deputy Commissioner.

BENARES, *14th March.*

DEAR SIR,

It is with the deepest regret that I have heard of the death of your father Sheikh Altaf Hasan, Khan Bahadur. It is only about 2 months ago that I saw him, and I never thought to hear such sad news. I knew your father intimately during a residence of three years in Cawnpore. I know what a loss he will be. Assuring you of my deep sympathy with you and the other members of his family.

I am yours truly,
(Sd.) R. H. BRERETON.

ALLAHABAD, *14th March* 1892.

DEAR SIR,

I was exceedingly sorry to hear of the death of the late Khan Bahadur, Shaikh Altaf Hasan and, I dare say, you too know he was a great friend of mine. I was always glad to receive his visits and entertained a sincere respect for him. I hope to be in Cawnpore shortly in my way to Orai. I will let you know of my arrival and shall be very glad to see you there.

Yours truly,
(Sd.) E. ROGER.

JAUNPORE, *14th March* 1892.

SIR,

I was indeed sorry to hear the sad news of the death of your father Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur conveyed in your letter of the 10th instant. I had known him for a long time and had a very great respect for him. I am not quite certain if I have ever been introduced to you, but I shall be happy to see you at any time and I trust in conclusion you will always remain as highly respected as your father was and will endeavour to follow in his footsteps in every way. With my sincere condolence.

I remain sir,
Yours truly,
(Sd.) H. F. BARTLETT, C. S.

To

MOHAMMAD SARDAR HASAN KHAN.

JHANSI, *20th March 1899*

DEAR SIR,

I was very grieved to hear of the death of your father, a friend for whom I had a great respect and whom I was looking forward to seeing again at Lucknow or Cawnpore before shortly. He will be much missed in Cawnpore by all who knew him, where his good qualities and kindness of heart were well known.

Assuring you of my deep sympathy in your loss and hoping that I shall have some day make your acquaintance.

Believe me,
Yours sincerely,
W. H. IMPEY.

BURWELL LODGE,
April 14th.

DEAR SIR,

I was very sorry indeed to hear of the death of Khan Bahadur Sheikh Altaf Hasan. I remember him quite well and always respected him as an upright gentleman and loyal subject of the Crown. I trust that you will during life try to follow in his footsteps.

I am sir,
Yours faithfully,
(Sd.) C. W. MILLER.

To
SHAIKH SARDAR HUSAIN KHAN.

LUCKNOW, *8th September 1892.*

DEAR SIR,

I was very sorry to hear of your worthy father's death, and I beg to express my sympathy with you in your bereavement and the trouble that I well understand accompany it. It is very many years now since I first made your father's acquaintance, and it was always a pleasure to me to hear of his welfare and now regret to hear of his death.

I am yours truly,
(Sd.) J. R. REID.

To
M. SARDAR HASAN,

are many who like myself will always look back to the pleasure of his friendship. To you and your family his early death is an irreparable loss and you all have from me all the deeper sympathy that it is only three years since I went through the same suffering in the death of my beloved father.

With my heartfelt condolence in your sorrow,

I am sincerely yours,
J. WOODBURN.

ALIGARH, *11th March 1892.*

DEAR SIR,

I have received your letter of yesterday's date. I am sorry to learn there-from that your father expired on the 27th ultimo.

I sympathise with you in your present bereavement and hope you will suffer the blow with patience.

I hope you will, like your deceased father, try to win the approbation of the authorities by rendering good services and showing loyalty to the Government.

Yours truly,
W. BLENNERHASSETT.

To

M. Sardar Hasan Khan, son of the late Sheikh Altaf Hasan, Khan Bahadur, Honorary Magistrate.

Makhanya Bazar, Cawnpore.

The following are some of the numerous letters of condolence received by Sardar Hasan Khan, at the death of his father, Shaikh Altaf Hasan Khan Bahadur.

LUCKNOW,
8th March 1892.

MY DEAR SIR,

I am desired by His Honor the Lieut.-Governor to express to you his deep regret at the news of the death of your father Shaikh Altaf Hasan. I am also desired to convey the sympathy of His Honor with you and the other members of your family.

Yours very truly,
(Sd.) J. D. LATOUCHE.

GOVERNMENT HOUSE,
LUCKNOW,
8th March 1892.

SIR,

I have laid your letter of the 6th instant before the Lieutenant-Governor and am desired to convey to you an expression of His Honor's great regret on hearing the news of your father's death.

I am Sir,
Yours faithfully,
(Sd.) J. STRACHEY.

CALCUTTA, *11th March 1892.*

MY DEAR SIR,

I am very grieved to hear from your letter of the 6th instant the said news of the death of your father. You say truly that he was always a faithful servant of Government and there

The following are some of the numerous letters of condolence received by Sardar Husan Khan, at the death of his father, Sheikh Altaf Hasan, Khan Bahadur.

اوزار کے ساتھ استعمال کرینگی اور جنکی پالے کے توجہ محسن
منتظمیٔ عرصہ درازکی خان بہادر موصوف مستحق ہیں علاوہ ازین
ڈسٹرکٹ بورڈ اور ڈفرن کمیٹي کی ممبر ہیں فقط

ایف-این-رائت—سول سرونت

۲۸ مارچ ۱۸۹۱

Shaikh Altaf Hasan is an Honorary Magistrate, whose impartiality has never been questioned. The Shaikh [who I should have noted as Khan Bahadur] possesses a fund of shrewd common sense which always makes it a pleasure to meet him.

CAWNPORE :
10th July 1891.

(Sd) J. WRIGHT. C. S.

سیخ الطاف حسن خان انریری مجسٹریت ہین جنکی معدلت
مین کبھي شك و شبهه نهین هے سیخصاحب کے پاس (جنکو مجھي
پهلی سے لکھنا تھا که خان بهادر هین) عقل و فراست کا ایسا سرمایه
هے که ارنسي ملاقات مین مسرت حاصل هو تي هے

جی—رائت—سي—ایس

۱۰ جولائی ۱۸۹۱ کانپور

ایک دانشمند صاحب فہم رئیس هیں اور روز مرہ کی بحث طلب
امور انتظامی میں سرگرمی و دلچسپی رکھتی هیں اور بلاپس و پیش
بھی راے ظاهر کرتے هیں •

جی ڈیس
دسترکت جج کانپور

۷ دسمبر ۱۸۹۰ ع

CAWNPORE.

I have known Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur, for many years and I have always experienced pleasure in receiving the visits of so courteons a gentleman. He is forward in assisting the District authorities in all that requires much help He is a much useful member of the Bench of which he is in my opinion the most impartial and dignified occupant and I wish Government would give him 1st class powers, which he would exercise with judgment and discretion and which he deserves for long and good service. He is also a member of the District Board and Dufferin Committee.

[Sd] F, N. WRIGHT,

Collector.

28th March 1891.

کانپور

میں شیخ الطاف حسن خان بهادر سے بہت برسوں سے واقف
هوں اور ایسی خلیق معزز شخص کی ملاقاتونسی همیشه مجهکو
خوشی حاصل هوتی هی مشارا الیه حکام ضلع کی مدد دینے میں
جہاں انکی مدد کی ضرورت هو مستعد رهتی هیں اور ایک نہایت
بکار آمد ممبر بنچ کے هیں جسکی وہ میری راے میں نہایت هی
غیر طرفدار اور معزز کارگذار ممبر هیں میں چاهتا هوں که گورنمنت
انکو درجه اول کے اختیارات عطا فرمائی جنکو مشارا الیه غور اور

شیخ الطاف حسن خاں بہادر دو سال کے زمانہ میں جبکہ میں کانپور میں تھا اکثر میری ملاقات کو آئی میرا کچھہ کہنا اونکی نسبت بیفائدہ ہے کیونکہ سرکارنے حال میں خطاب خاں بہادر کی عطا فرمانیسی اونکی اوصاف اور لیاقت کے قدر دانی کی

۲۵ مارچ ۱۸۸۷ جی—فاربس

Shaikh "Altaf Hasan, Khan Bahadur, was intimately known to me during 2½ years residence in Cawnpore. I need say nothing of his service which have always been thoroughly appreciated by Gvernment.

Personally he is esteemed by me as a friend and hope I shall see more of him.

[Sd.] R. BRERETON, c. s.

8th November 1888.

شیخ الطاف حسن خاں بہادر کو میں ہنگام اپنی قیام شہر کانپور کے عرصہ ڈھائی سال تک خوب جانتا تہا—مجھکو نسبت اونکی خدمات کے کہنی کے ضرورت نہیں جسکی کماحقہ سرکار نے قدردانی فرمائی ذاتی طور پر وہ میری مثل ایک دوست کی ہیں اور میں امید کرتا ہوں کہ میں انکو ترقی پر دیکھوں

آر بررٹن—سول سروذت

۸ نومبر ۱۸۸۸ ع

I have always received with pleasure the visits of Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur, *Rais* of Lucknow, Ilakadar and Special Magistrate of Cawnpore. He is an intelligent gentleman keenly interested in the topics of the day regarding which he does not hesitate to give you his own opinion.

CAWNPORE :
7th December 1890.

[Sd.] J. DEAS,
District Judge.

میں شیخ الطاف حسن خاں بہادر رئیس لکھنو علاقہ دار اسپیشل مجسٹریت کانپور کی ملاقات سے ہمیشہ خوشی حاصل کرتا ہوں—وہ

هيں۔ميں اونكو چند سال سے جانتا هوں اور ميں نے اونكو اون كاموںميں
جسميں سركار كو اونكي مدد دينے سے نفع هو سكے مدد دينے كا اپ
خوهاں پايا

ڈبلو سي بننٹ

۲۷ اپريل ۱۸۸۴ ع

LIEUT, GOVERNOR'S CAMP.
N.-W. P. Naini Tal 7th June 1886

MY DEAR SIR,

His Honor the Lieut.-Governor desires me to say that he was glad to see from the Gazette that you have obtained the honorary title of "Khan Bahadur" as a personal distinction.

Yours truly,
W. HOLMES,

Rais Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur.

لشكر نواب لفٹنٹ گورنر ممالك مغربي شمالي
نيني تال

۷ جون ۱۸۸۶ ع

مهربانمن

حضور نواب لفٹنٹ گورنر نے مجهسے اس امر كے تحرير كيواسطے
ارشاد فرمايا كه جناب ممدوح كو گزٹ ديكهنے سے خوشي هوئي كه
آپ نے معزز خطاب خان بهادر كا بطور ذاتي امتياز كے حاصل كيا

آپكا صادق دوست
ڈبلو هومس

بخدمت شيخ الطاف حسن خان بهادر رئيس

Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur, came frequently to visit me during the two years I was in Cawnpore. It is needless for me to say anything in regard to him as Government have shown their appreciation of his merit and abilities by recently conferring on him the title of "Khan Bahadur."

25th March 1887. [Sd.] G. FORBES.

اور بہت ہوشیار و باخبر رئیس پایا

دستخط جي—آر—آرون

Shaikh Altaf Hasaan has asked me for few lines. During the 4 years of my incumbency at Cawnpore as Magistrate he has taken his turn every month as Honorary Magistrate and has been invested with 2nd class power. I hear appeals from his decisions (which) have been very few in number. He has taken an active interest in local affairs also in the District.

LUCKNOW: 11*th April* 1884. [Sd.] H. C. BARSTOW, *Offg. Commissioner.*

(Translation of Mr. Barstow's Testimonial.)

شیخ الطاف حسن نے چند سطروںکي تحریر کیواسطي کہا—چار سال تلک کانپور میں میرے عہد مجسٹریٹي میں وہ ہر ماہ کام انریري مجسٹریٹي کا اپني باري سے کرتے رہے اور اونکو اختیارات دوسرے درجہ کے حاصل ہوئي ہیں سنتا ہوں کہ اونکي فیصلوںکي اپیل تعداد میں کم دائر ہوئي—ضلع کے لوکل معاملات میں بھي وہ بڑي سرگرمي سے مصروف رہے

ایچ—سي—بارسٹو
قایم مقام کمشنر

لکھنؤ
۱۱ اپریل ۱۸۸۴

Shaikh Altaf Hasan is a gentleman with property both at Lucknow and Cawnpore and for the latter town is Honorary Magistrate. I have known him for some years and have always found him willing to assist at any work in which his assistance can be of use to Government.

CAWNPORE: *27th April 1884.* [Sd.] W. C. BENNETT.

(Translation of Mr. Bennett's Testimonial.

شیخ الطاف حسن ایک رئیس ہیں جنکي جایداد لکھنؤ و کانپور دونوں مقاموںمیں ہے اور اخرالذکر مقام کے وہ انریري مجسٹریٹ

Altaf Hasan Khan resident and *Rais* of Lucknow and Zamindar and special Magistrate and Member of District Board in the Cawnpore district has been known to me for some years. He is a gentleman of energy, education and wealth, and has on many occasions given valuable assistance to District Officers in administration of the country.

BARA BANKI : }
11th September 1883. }

[Sd.] C. S. NOBLE,
Deputy Commissioner.

(Translation of Mr. Noble's Testimonial.)

الطاف حسن خان رئس و ساکن لکھنؤ و زمیندار و اسپشل مجسٹریٹ و ممبر ڈسٹرکٹ بورڈ ضلع کانپور کو میں چند سال سے جانتا ہوں وہ ایک متین-ذي علم-اور دولتمند رئیس ہیں اور بہت موقعوں پر بڑے افسروںکو انتظام امور مملکت میں اونہوں نے بیش بہا مدد دي ہے

دستخط سي—اس—نوبل
قايم مقام کمشنر

بارہ بنکي
۱۱ ستمبر ۱۸۸۳

UNITED SERVICE CLUB.
19th November 1883.

I have had the pleasure of seeing Sheikh Altaf Hasan Khan a good many times during my service in Lucknow and have always found him most agreeable and well-informed gentleman.

[Sd.] G, R. IRWIN.

(Translation of Mr. Irwin's Testimonial.)

يونيٹڈ سروس کلب—لکھنؤ
۱۹ نومبر ۱۸۸۳ع

میں بارھا اپني زمانہ ملازمت لکھنؤ میں سیخ الطاف حسن خان کے ملاقات سے خوش تہا اور میں نے ھمیشہ اونکو ایک بہت ملنسار

اگریری مجسٹریٹ هیں میں نے اونکو یه ملاقات کا خط بدینوجه دیا که وه
اپنی ملازمت حاصل کرنیکی خواهاں هیں—
اپکا سچا دوست
ڈبلو هوئیی
بخدمت کرنل لو صاحب
پولیٹیکل اجینٹ چرکهاری

یه خط حسب خواهش شیخ الطاف حسن کو واپس دیا گیا
دستخط—لو صاحب
لفٹنٹ کرنل
ایجنٹ و سپرنٹنڈنٹ
چرکهاری

I have known Altaf Hasan for about a year in Cawnpore. He is an Honorary Magistrate and a member of the Local Fund Committee. He is a highly respected and well informed native gentleman.

HAMIRPUR N.-W. P.
18th August 1883. } [Sd.] BARTLETT, C. S.,

(Translation of Mr. Bartlett's Testimonial.)

میں الطاف حسن خاں کو قریب ایک سال سے جانتا هوں وه
اگریری مجسٹریٹ اور ممبر لوکل فنڈ کمیٹی هیں—اور ایک بهت
معزز هندوستانی رئیس هیں

دستخط بارٹ لٹ صاحب

همیرپور—ممالک مغربی و شمالی

۱۵ اگست ۱۸۸۳ ع

BANDA,
26th July 1883.

MY DEAR COLONEL LOW,

Shaikh Altaf Hasan Khan has called to see me on his way to Charkhari. He is conveying, as he tells me, his brother's son to the *Ryasat* where the youth's father Hashim Ali was employed. I have known Shaikh Altaf Hasan Khan for some years. He is a Musalman gentleman of whom I have a high opinion. He is held in great respect by N.-W. P. and Oudh officials who know him and was decorated at the Imperial Darbar and is an Honorary Magistrate. I give him this note of introduction as he is anxious to have the pleasure of meeting you.

Yours Truly,
(Sd.) W. HOEY.

COL. LOW,
POLITICAL AGENT,
Charkhari.

Returned to Shaikh Altaf Hasan at his request.

[Sd.] LOW,
LIEUT.-COL,
Political Agent and Superintendent,
Charkhari.

(Translation of Mr. Hoey's Testimonial.)

باندہ ۲۶ جولائی سنہ ۱۸۸۳
مائی ڈیر کرنل—شیخ الطاف حسن مجہسے ملاقات کرنے کے لئے
ائے جبکہ وہ چرکہاری جاتے تہے اونہوں نے بیان کیا کہ وہ
اپنے حقیقی بہتیجے کو ریاست میں جہاں لڑکے کے والد ہاشم علی
ملازم تہے لئے جاتے ہیں—میں شیخ الطاف حسن کو چند سال سے
جانتا ہوں وہ ایک مسلمان رئیس ہیں جنکی نسبت میرا خیال عالی
ہے ممالک مغربی و شمالی اودہ کے حکام جو اونکو جانتے ہیں
اونکی بہت عزت کرتے ہیں دربار شاہی میں اونکو خطاب دیا گیا تہا اور

During the whole of my residence at Cawnpore I knew Sheikh Altaf Hasan intimately and always had great respect for his character. I am glad that others have the same opinion of him.

CAWNPORE : February, 2nd 1882. } (Sd.) HALSEY.

(Translation of Mr. Halsey's Certificate.)

میني اپني تمام عرصه قیام کانپور مین شیخ الطاف حسن کو دلی دوست پایا اور همیشه سے بلحاظ چال و چلن صحبهی اونکی بڑی عزت هي-مین خوش هون اس باتسے که اونکي نسبت دیگر حکام کے رایئن بهي ایسیهي هین

دستخط—هالسي صاحب

کانپور ۲ فروری سنه ۱۸۸۲ ع

I have known Sheikh Altaf Hasan Khan for some years. He is a Musalman gentleman of whom I have a high opinion. He is held in great respect by N.-W. P. and Oudh officials who know him and was decorated at the Imperial Darbar, and is an Honoray Magistrate of Cawnpore.

BANDA : 26th July 1883. } (Sd.) WILLIAM HOEY, *Offg. Magistrate.*

(Translation of Mr. William Hoey's Testimonial.)

مین شیخ الطاف حسن خان کو چند سال سے جانتا هون وه ایک مسلمان معزز رئیس هین—ممالک مغربي شمالي اور آوده کے حکام جو اونکو جانتی هین اونکی بڑي عزت کرتي هین دربار شاهي مین اونکو خطاب دیا گیا تها اور وه انریری مجسٹریت کانپور کے هین

دستخط—ولیم هوے
قایم مقام مجسٹریٹ بانده

۲۶ جولائي سنه ۱۸۸۳ ع

MY DEAR (COLONEL),

The bearer Altaf Hasan is a respectable native gentleman of Lucknow and Cawnpore, whom I have known for some years. He asked me for this introduction as he desires to pay his respect to you.

Yours sincerely,

9th December 1878. (Sd.) S. ERSKINE.

(Translation of Colonel Erskine's Introductory Note.)

میری پیاری کرنل—

حامل ھذا الطاف حسن ایک معزز ھندوستانی رئیس ساکن لکھنئو و کانپور ھیں جنکو میں عرصہ چند سال سے جانتا ھوں اونھوں نے مجھسے یہ خط دربارہ خواھش آپکی ملاقات کے طلب کیا ھے

اپکا وفادار

ایس ارسکن

۹ دسمبر سنہ ۱۸۷۸

Altaf Hasan a native gentleman residing in Lucknow and leading Zamindar in the Cawnpore district has often visited me and his visits have always been welcome. He is an intelligent and pleasant man and I am glad to see him at every time.

12th December 1878. (Sd.) C. ROBERTSON.

(Translation of Mr. Robertson's Testimonial.)

الطاف حسن ھندوستانی رئیس باشندہ لکھنئو اور سربرآوردہ زمیندار ضلع کانپور اکثر مجھسے ملتے رھے اور اونکی ملاقات ھمیشہ بہت خوش ایند معلوم ھوتی رھی وہ ایک ھوشیار اور معزز شخص معلوم ھوتے ھیں اور مجھکو اونکی ملاقات سے ھر وقت خوشی ھوتی ھی

۱۲ دسمبر ۱۸۷۸ ع

سی رابرٹسن

(Translation of Mr. Evans's Certificate.)

میں اپنی زمانہ قیام کانپور میں نواب الطاف حسن کے ملاقات
سے اکثر مسرور ہوتا رہا مجھکو اونکا بہت بڑا لحاظ ہی وہ بہت
لیاقت یافتہ اور خوشگوار اطوار رکھتی ہیں اس مقام کے دیگر حکام
بھی اونہیں پسند کرتے ہیں

آر ایونس

قایم مقام جائینٹ مجسٹریٹ

کانپور — یکم اگست ۱۸۷۴

The bearer of this Altaf Hasan is known to me. He is a resident of Lucknow (a rais of the city) and a considerable land holder in the Cawnpore district. He is well received by all who know him, and seems a good specimen of the Mohomedan gentlemen.

LUCKNOW: December 1878. } (Sd.) R. SMEATON, C. S.,

(Translation of Mr. Smeaton's Certificate.)

حامل ھذا الطاف حسن کو میں جانتا ہوں وہ متوطن و رئیس
لکھنؤ اور ایک بڑي علاقہ دار ضلع کانپور کے ہیں جو اونکو جانتی ہیں
وہ اونسي اچھی طرح ملتي ہیں اور وہ ایک عمدہ نظیر روساء مسلمان
کے معلوم ہوتي ہیں

آر - اسمیتن

لکھنؤ

دسمبر ۱۸۷۸ع

CERTIFICAETS &C.

OF

KHAN BAHADUR, SEIKH ALTAF HASAN KHAN.

I have pleasure in stating, at Shaikh Altaf Hasan Khan's request, that I have known him for some time past as one of the leading members of the Lucknow native society and that he is entitled to be received with consideration by those whom he may call upon.

LUCKNOW: 12th April 1874. } (Sd.) D G. PITCHER.

(Translation of Col. Pitcher's Testimoial.)

میں بموجب خواهش سیخ الطاف حسن خان بخوشي بیان کرتا هوں که میں اردو کچهه عرصه سے جانتا هون اور وه هندوستاني جماعت لکهنو کے ایک رکن اعلی هیں—وه مستحق اس امر کے هیں که جن لوگونسے وه ملاقات کریں وه اونسے باعزار پیس اویں

ڈي-جي-پچر

لکهنئو ۱۲ اپریل سنه ۱۸۷۴ع

I have had the pleasure of seeing Nawab Altaf Hasan frequently during my resdience at Cawnpore. I have a very high regard for him. He is well educated and of pleasant manners and is much liked by the other officers of the station.

CAWNPORE: 1st August 1874. } (Sd.) R. EVANS, *Offg. Joint Magistrate*

CERTIFICATES, &c.,

OF

KHAN BAHADUR,

SHEIKH ALTAF HASAN KHAN.

I have much pleasure in testifying to the valuable assistance rendered me during the recent Moharram by Maulvi Niaz Ali Khan Sahab, one of the leading members of the *Shia* community in Amroha.

(Sd.) GEORGE ROBERTS,
Pargana Officer Amroha.

6th July 1895.

I knew Hakim Mohammad Niaz Ali Khan of Amroha very well while at Moradabad some years ago and have been very pleased to receive a visit from him today. He has asked me for a letter and I can only say that I concur with what the numerous officials of Moradabad have at various times recorded as to his courteous manners, his intelligence and influence. It is always a pleasure to meet a native gentleman of his stamp and I wish him many years of life and prosperity.

LUCKNOW:
31st March 1899.

(Sd.) ROSS SCOTT, C. S.

When stationed at Moradabad in 1897 I frequently had the pleasure of meeting Hakim Niaz Ali Khan both in private capacity and as member of the Amroha Municipal Board. He is a gentleman of intelligence and position, and it was always a pleasure to receive his visits. As member of the Municipal Board he was always ready to assist and support the authorities.

(Sd.) J. W. COX.

6th April 1899.

years we have known each other I have found more reasons for respecting you than I can easily express in writing : and I trust we shall meet again at no distant date.

Sincerely yours,
(Sd.) J. S. MESTON,

HAKIM NIAZ ALI KHAN,
Amroha.

MORADABAD,
March 11th, 1892.

I have known Hakim Niaz Ali Khan well, ever since I have been in Moradabad. He is one of the leading gentlemen of Amroha. He enjoys great fame as physician and is in all respects a most worthy and respectable gentleman

(Sd.) J. S. MACKINTOSH,
Magistrate and Collector.

LUCKNOW,
28th June, 1894.

MY DEAR SIR,

I have much pleasure in saying that during the 4½ years I was in Moradabad, I frequently had the pleasure of meeting you, and was always glad to receive your visits.

Of your position in Amroha it is unnecessary for me to speak : it must become known to every officer coming into the district.

Only I am glad that you should have this note of my personal regard for you.

Believe me,
Yours faithfully,
(Sd.) R. W. GILLON, (C. S.)

I have known Hakim Niaz Ali Khan, *rais* of Amroha for many years, and have always been pleased to receive his visits. He is an intelligent native gentleman, against whom I have never heard a word, and who I think has never allowed himself to be mixed up in the paltry triflings and jealousies so common in large towns. I have always considered Hakim Niaz Ali Khan to be the best specimen of his class I have ever met, and I am glad to remember him amongst my personal friends. I hope he will continue to sustain the good opinion I have always held of him.

MORADABAD : *19th April 1887.* } C. S. CANTOR, COLONEL, *District Superintendent.*

MORADABAD,
May 5th, 1888.

Hakim Niaz Ali Khan is the representative of one of the oldest families of that old fashioned and aristocratic town Amroha, and therefore possessed of very considerable influence in the neighbourhood. He is eminently a scholar and a gentleman, in touch with all that is best in the "*Islam*" of what are now fast becoming the older days.

I sincerely trust that he and his descendants after him, may long continue to be an ornament to Amroha.

(Sd.) J. H. FISHER,
Collector.

MORADABAD,
27th December 1889.

MY DEAR HAKIM JI,

I have much pleasure in taking the opportunity, on my leaving the District to say how much enjoyment, I have always found in your society and conversation. During the three

having asked me for a certificate of respectability, I have much pleasure in giving him one, and hope that if necessity arises it may be of some use to him. I annex descriptive-roll in the case this falls into other hands.

Descriptive-roll :—

Fair large features, average height, two toes joined in each foot and mark of boil in right leg.

(Sd.) F. CANTOR,

D. S. Police,

17th August 1882. *Moradabad.*

Hakim Niaz Ali Khan is one of the most respectable and influential residents of Amroha. I have had frequent visits from him and have always been pleased to see him. He is intelligent and enlightened.

(Sd.) EDGAR GALBRAITH, C. S.

21st April 1885.

I have great pleasure in giving Hakim Niaz Ali Khan of Amroha a note to testify to the regard I have for him. He is a native gentleman of pleasing and courteous manners and of enlightenment above the average. His social position in Amroha as well as his high character make him one of the most influential men of that city. He has held office both in the Municipal and District Boards for many years and has interested himself in Dispensary and other good works.

13th April 1887. (Sd.) R. D. SPEDDING.

I have known more of Hakim Niaz Ali Khan than of any of the other representatives of old families of Amroha. He has studied much more than is the fashion there now, and his conversation has always given me pleasure.

MORADABAD: 5th December 1877. (Sd.) P. WALLEY, C. S.

Hakim Niaz Ali Khan of Amroha was in the habit of visiting me at Moradabad in 1877 and 1878 when I officiated there as Magistrate. He is a respectable and intelligent native gentleman and members of his family have rendered good service to Government.

MATHRA: 6th February 1879. (Sd.) R. J. LEEDS.

Hakim Niaz Ali Khan is one of the principal residents of the city of Amroha in the Moradabad District. I have known him for the last ten years and I have a great respect for him both in his capacity as land-owner and as private gentleman. His character stands as high among his countrymen as it does among the Europeans who know him. He is now meditating a pilgrimage to *Mecca* and he thinks that a few lines from myself may be of use to him. I hope they may and that any Englishman he may come across will do his best to assist him on his way.

(Sd.) R. S. WHITEWAY.

August 16th, 1882.

Hakim Niaz Ali Khan member of Amroha Municipality and *Rais* of that town has been known to me for 5 years and I have always found him to be a native gentleman in every acceptance of the term. He is now going on a pilgrimage to *Mecca* and

PART III.

CERTIFICATES

OF

HAKIM MOHAMMAD NIAZ ALI KHAN.

I have had the pleasure of meeting Hakim Niaz Ali Khan several times during my stay in Moradabad. He was also acquainted with my father. I write these few lines to say with what zeal and pleasure I also enjoy a conversation with such an agreeable companion; and one whom I have always heard spoken of with well-deserved respect.

(Sd.) J. I. CAMPBEL, C. S.

Hakim Niaz Ali Khan of Amroha in Moradabad is a gentleman of respectability and of influence in his native city. I have known him for some years now, and recommend him to the consideration of the Government Officers and others.

BAREILLY:
13th February 1873.

(Sd.) C. DANIELL,
Magistrate and Collector.

Hakim Niaz Ali Khan has been in the habit of visiting me, for a couple of years past. He is an intelligent and well-disposed gentleman who has influence in Amroha.

MORADABAD:
22nd March 1873.

(Sd.) R. WALL,
Joint Magistrate,

CERTIFICATES, &c.,

OF

Hakim Mohammad Niaz Ali Khan.

whom he served. For these reasons we have much pleasure in publishing his Memorium tribute of the late Mr. Watson at a time when such feelings appeared to be moribund (Editor, Anglo-India, 24th April 1897.)

Hakim Mohammad Amjad Ali Khan says in his book, Kanzul Marafut (a History of *Islam*) that Messrs. Dick, Shakespeare, Edwards, Ricketts, and Waston were as kind to him as his father, and that he will never, never forget what they have done for him. "I am", he continues, "so much under their obligation that if each hair of my body become a tongue, I will employ every one of them to tell the tale of my gratitude towards them. To these he now adds the name of Mr. R. G. Hardy, C. S., and is full of gratitude for the ceaseless kindness and invaluable assistance he has met at Mr. Hardy's hands.

He is, also, deeply indebted to Sir Charles Elliott, a former Lieutenant-Governor of Bengal, whom he has had the honor of knowing since 1862.

I was very unwell in December and January, but am now much better.

I hope your eldest son is doing well at the bar. Please thank him for his message to me and give him my compliments.

Hoping that you are quite well.

I am
Yours faithfully,
(Sd.) W. HOLMES.

C. KING & Co.,
45, PALL MALL, LONDON,
30th June 1898.

DEAR SIR,

It is a peculiar pleasure to me to receive a letter of congratulation from an Indian gentlemen like yourself, whom I have so long known—especially when I am at such a distance and might so easily be forgotten. I can assure you that I cherish the most kindly recollections of my Indian friends and have been gratified by receiving letters such as yours from many of them.

I trust that you and all the members of your family are well and that the rains will have duly begun and that the season will prove a prosperous one.

With thanks for your kind letter.

Believe me
Yours very truly,
T. STOKER.

The writer of the above letter Hakim Amjad Ali Khan has been known to us for many years. A native gentleman of old school—the best school of all—he served Government for a long period, with a spotless reputation and retired having gained the friendship and esteem of all English Officers under

only asking about Mr. Watson the other day, but do not know where he is now. I enclose 3 new-year cards for yourself and your sons and with all good wishes for the coming year.

•Am

Yours very sincerely,

WILLIAM M. TIDY.

To

HAKIM MOHAMMAD AMJAD ALI KHAN.

7-1, LONDON STREET,

CALCUTTA, *17th December 1892.*

MY DEAR SIR,

I have to thank you for the volume I have received from you this morning. I am glad to see a retired officer continue service to his country by literary work.

With my own best wishes to yourself for the coming year.

Believe me,

Yours sincerely,

J. WOODBURN.

ST. LEONARD-ON-SEA,

February 18th 1889.

MY DEAR SIR,

I am much obliged to you for your letter of the 6th November and for your kind enquiries after my health.

You must have had a very interesting journey in Persia and Turkish-Arabia and I hope you had a pleasant time. I was glad to hear that you had returned safe and in good health. In England we had a very bad summer, but the winter is not at all severe and I hope that we may have a real summer this year.

With kind regards to yourself and your son and the best wishes for the new year.

I am

Yours very sincerely,

WILLIAM M. TIDY.

To

HAKIM MOHAMMAD AMJAD ALI KHAN.

LYNTON CROFT,

CHATERHAM SURREY,

ENGLAND,

December 15th, 1896.

MY DEAR SIR,

Many thanks for your kind letter which I received yesterday. I am happy to say that we are all pretty well, but we are thinking of going for a time to the south of France to escape the trying winter weather of England.

I am very glad to hear that you and all your family are well. Please remember me to your sons. My brother's children remember your eldest son well and often speak of him. I read to my niece the passage in your letter referring to her and you may perhaps see fit to tell him that she said he was so kind to them as children that she should have thought he could have been pleased to have children of his own. However, I am glad that you have a grandson, so that your family, for which I have a great regard, is not likely to be without a representative.

I am very sorry to hear that, in India, you are passing through a period of scarcity but I hope that things are improving. The result of the meeting at Allahabad which you mention was very satisfactory. I learn that there is a probability of Mr. Williams being transferred as Commissioner to Meerut. Thanks for the information which your letter contains. I am always pleased to hear from you and often think of the days when you were with me in the Mathra District. I was

and died on March 15th. The immediate cause of his death was lentomitis, the result of a fall down a flight of steps but this would not have proved fatal if he had not been ill for a long time.

The truth, I believe, is that (as your son said) he greatly overworked himself and though only 40, was really worn out. His death has been a great loss to us. Many thanks for your sympathy and that of your son Hamid Ali Khan. He knew him, and I am sure must have been very sorry to hear of his death. I have had a good deal to do lately as I have had to look after his affairs and am one of the guardians of his children. They are young and have now neither father nor mother. I was very pleased to receive your book on the 'History of Islam.' It happens that I have just been reading Professor Palmer's translation of the *Kuran* and have begun to read it in Arabic but I find Arabic a very difficult language. The grammar is so complicated. Still I hope, in time to get through it. Can you tell me whether any of the commentaries on the *Kuran* have been published in India, and if so whether they are procurable. I refer of course only to those which are best known. Which of the commentaries is most used in India. I am told that the commentaries are very numerous and some of them very long. I was glad to hear that Hamid Ali Khan was doing well and that your younger son has now settled in life. Have you seen my brother-in-law (Mr. Williams). He has been officiating as Commissioner of Lucknow ; but is, I believe, going to Badaon.

We are all, I am happy to say, pretty well, but 1892 has been a sad year for us. We have not only lost our brother but also our brother-in-law (Colonel Cosset.) He was the eldest son of Mr. Cosset, who was formerly Inspector-General of Police. I was very glad to hear that you were better and trust that you will have no return of your complaint.

I enclose two New-Year cards. Please give one of them to Hamid Ali Khan and keep one yourself. I shall always be glad to hear from you at any time and I hope that you will write when you have an opportunity.

AZAMGARH, *January 1st, 1881.*

MY DEAR SIR,

I am much pleased to learn that you have a post in the settlement at Jounpur and hope I may have the pleasure of seeing you before long I am always glad to hear of your progress. I cannot forget your noble conduct at Shahjahanpur where you were the only native official who attempted to give aid to Mr. Ricketts and the other unfortunate Europeans when attacked by the mutineers.

You received no reward for such service but I am glad to see that your merits as a public officer have been recognised.

Accept my best wishes for the coming New Year and believe me to be,

Yours very truly,
H V. WILLOCK.

To,
AMJAD ALI KHAN,
Deputy Collector.

85, PEVENSEY ROAD, W.,
St. Leonard's Sussex,
15th December 1892.

MY DEAR SIR,

My permanent address is still Lynton Craft Colenham Surrey, but we are staying for the present at St. Leonard's (a sea side place on the south coast of England) and the above is my address till the end of February 1893.

I received your kind letter yesterday and from it I learn that you have heard of my dear brother's death. I was abroad when he become dangerously ill but a telegram was sent to me and I returned at once. He lived 3 or 4 days after my return

9, Collingham Road, S. W.

14th April 1894.

Dear Sir,

Your letter of the 16th March reached me safely. The very kind expressions of your grief and sympathy in my great sorrow gave me much pleasure.

My trouble was indeed most unexpected. Mr. Watson was quite well until Saturday and he was taken ill on Monday morning. He always dreaded a long illness, this was spared him and I believe he did not suffer. I have always heard him speak of you with the greatest regard and have often heard him say you had taught him his work. It would please him to know you had remembered me in my great sorrow.

Mr. A. J. Lawrence, to whom I showed your kind letter, begs me to send you his best remembrances.

Believe me,
Yours very truly,
(Mrs.) M. S. WATSON.

To

AMJAD ALI KHAN,
Tahsildar,

Azamgarh, *10th July 1877.*

Sir,

I have had very little spare time for writing since I arrived here, or I should not have allowed your letter to remain unanswered so long. I am now officiating as Judge and have in consequence few chances of giving appointments away and may not have an opportunity of assisting your relatives. If I could be of any help to you it would give me much pleasure to do so. I shall never forget your services in 1857, and the fact that you received no reward. I hope this will find you and your family quite well.

I am yours faithfully,
(Sd.) H. V. WILLOCK.

prevalent in India of late years but I am recovering my usual health I am thankful to say. I am likely to move from here soon so when you write to me in future as I hope you will address to me.

The E. I. United Service Club,
16, St. Jame's Square,
London, S. W.

With my kind regards,

I am your sincere friend,
G. E. WATSON.

9, Collingham Road, S. W.
18th December 1895.

My Dear Friend,

Your kind letter of the 14th Ultimo has safely reached me and I lose no time in replying to it. I am very glad to hear you are well. I am in fairly good health, though like the rest of us feeling age growing on me. My wife too is well and so is my little adopted daughter. I am very glad to hear you have succeeded so well in launching your family in life sons provided for, daughters succesfully married, what a peaceful feeling for you at the end of a long life.

I often think of the old days at Shahjahanpere, when you were teaching me office work. Mr. Johnson (who though I do not see him very often I constantly hear of) and I are the only ones now remaining of our party.

Wishing you continued prosperity and health.

I am yours truly,
G. E. WATSON,

To

HAKIM MOHAMMED AMJAD ALI KHAN.

It gave me sincere regret to hear of the death of my other old friend Khusi Ram, you and he were my two greatest friends in India. I shall always be very glad to hear from you and I promise I will not leave any future letters you may send me so long unanswered as this one. With every good wish for your long life and prosperity.

I am, yours very truly,
(Sd.) G. E. WATSON,

All being well I go again to Norway next month where I shall remain till the end of August, so do not write to me till the middle of that month and address to me here.

10, West Villas,
Upton Park, Slough,
22nd November 1892.

HAKIM MOHAMMED AMJAD ALI KHAN,

Dear Friend,

The last mail brought me your kind letter of the 22nd ultimo and your welcome present of the book you have written.

The English letters in the end of the book most pleasingly recall days gone by. I very frequently meet many of the writers. Indeed Mr. A. J. Lawrence late Commissioner of Meerut, was on a visit to me and only left me yesterday. We talked much of you and he fully explained how your term of service had been extended to enable you to get your pension.

I am very glad to hear you are enjoying good health and trust you will long continue to do so. I have not been very well lately, having suffered from Influenza which I hear has been

India, when I write I will mention you so that they may know that you are an old friend of mine. I hear there are great changes in Rohilkhand since I left it and that few of my old friends the wellknown* Raises ....are still alive and scarcely one of my old Bareilly friends. This is very sad. I hope that you keep your health and that you will soon again write to me. Always belive me.

Your sincere old friend,

R. M. EDWARDS,

10, West Villas Upton Park Slough,

May 22nd, 1891.

HAKIM AMJAD ALI KHAN,

Dear Friend,

It is with much regret that I have to acknowledge my remissness in having left your kind letter of 3rd March of last year so long unanswered, but the fact is, it reached me just as I was in the bustle of a move to Norway, where I went for 3 months last year and I put it away so carefully that it escaped my notice ever since. But you must not think from this that I have forgotten my oldest friend in India, the man who taught me my work and whose friendship I was glad to retain while I remained in the country. I wish time is laying his hand lightly on you as, I am thankful to say, is my case and trust you are as well as I am. I often regret that I left India so soon as I did, but after all it may have been for the best for the climate of India is very trying to Europeans as they advance in life. I have thought more than once of paying a visit to India to renew my acquaintance with my old friends, yourself most of all; but the journey is a long and trying one.

and since those days I have had a great regard for you and admiration for your character.

I am greatly obliged by your sending me a copy of your book, which I shall try to read, but I fear I shall make but little progress as I am so much out of practice and I have no Dictionary to refer to and no person to help me I am well pleased to know that your son Hamid Ali Khan is doing well as a Barrister at Lucknow and distinguishing himself. Please remember me to him when you write and say that I hope he will write to me frequently and give me any important news and especilly about Rohilkhand and Rampore..
....
....
....
....
....

You ask about my family. We are all well, thank God, at present. My oldest son Capt. J. B. Edwards is Inspecting Officer, Imperial Service Cavalry, Gwalior, but he has the Imperial Services Regiment at Bhopal and Indore also under him so that he is constantly on the move visiting all those places. My second son is now a Major as the promotion is quick in the Queen's Regiments. He is now stationed in this country only about an hour's journey by Railway from this place. My third son is in the 18th Bengal Infantry at Cachar in Assam and has lately been honourably mentioned in the Government despatches for his work in the Lushen Campaign. I wish he could get to the North-West Provinces or the Punjab where if he had the opportunity he would distinguish himself. My fourth son is training for the medical profession and is so far getting on well and has passed every examination he has gone up for. It is a very long and arduous and exceptionally expensive training and it will be a great relief to me when it is all over and he is able to do something for himself as the cost of living in this country becomes more costly every year. I give below the full address of both my sons in

DEAN PARK HOUSE,

EDINBURGH, *16th November, 1897.*

MY DEAR AMJAD ALI KHAN,

I have received your letter of the 25th ultimo, conveying your regretful sympathy on the death of my beloved wife. Lady Muir, and thank you kindly for the warm and affectionate terms in which it is couched.

I remain,
Your sincere friend,

W. MUIR.

MY DEAR AMJAD ALI,

I enclose a note for Mr. Lawrence which you can give him the first time you meet him. I am very busy and overworked so I will now say good bye and God be with you and your son. You had been my first friend at Bijnore, where you and I were both young men. We are now both old and I at least am nearly worn out. I trust and believe that you, having spared no expense in educating your sons, will bear good fruit. Good bye to you.

BAREILLY:
February 20th 1883.

Very truly yours,
(Sd.) R. M. EDWARDS.

8, KENT GARDENS,
Ealing London, November, 24th 1892.

MY DEAR AMJAD ALI,

Two days ago I received your letter of October 21st and I was very glad to learn from it that you were alive and well. You and I have not met for a very long time. It is now some fifty-four years since you read to me my first '*Mukudama*' at Bijnore,

DEAR AMJAD ALI KHAN,

Your letter of the 10th September has come duly to hand. And the account of the state of the country, weather, and popular feeling, has deeply interested me.

I trust that a more friendly feeling may be promoted between the Hindus and the Moslims; and that the evils you speak of may be abated.

Lady Muir begs me to acknowledge the kind reference you have made to her, and she joins with me in kind regards to yourself and Hamid Ali Khan.

Always glad to hear from you,

I am

Your sincere friend,

W. MUIR.

Amjad Ali Khan.

3rd December, 1895.

DEAR AMJAD ALI KHAN,

Many thanks for your letter of the 8th ultimo. I am sorry to hear of your having been unwell, but trust that you are now well and strong. I am always glad to hear from you and trust that you will write to me occasionally.

Colonel Anson will be shortly returning to District work in Oudh.

Lady Muir thanks you for your remembrance of her.

I remain,

Yours very faithfully,

W. MUIR.

22nd February, 1881

DEAR AMJAD ALI KHAN,

Hamid Ali Khan has asked me to send him a few lines introducing you to Sir Aucland Colvin to go by the present mail. As he would have not received them in time for today's Mail, I send them direct to you, as it is probable you may wish them at once.

I do not see your son very often, but suppose that he is very busy with his studies.

Hoping that you are getting on well and that the Provinces are flourishing.

I remain

Yours very sincerely,

(Sd.) W MUIR,

DEAN PARK HOUSE,

EDINBURGH.

16th November, 1892.

SIR, Wm. Muir has been very pleased to get copies of Hakim Amjad Ali Khan's book خلاصه غمش التواريخ a copy of which he will be very glad to place, as desired, in his library. He will also place a copy in the hands of the "Indian Club," at this university, and give a copy to the university, and the professor of Oriental languages, and to Mr. Kempson former Director of Public Instruction, N.-W. P.

Sir Wm. Muir will also be glad at any time to hear of the welfare of the author and of his son Hamid Ali Khan. Lady Muir sends her kind salam, in which Sir Wm. Muir joins.

W. M.

PART II.

Out of a great many letters addressed to Hakim Amjad Ali Khan by his European friends and couched in the most friendly and affectionate terms, some are printed below :—

INDIA OFFICE,

10th December 1880.

DEAR SIR,

I was glad to get your letter of the 9th November, and I can assure you that it is a great pleasure to both Lady Muir and myself and also to my daughter, Mrs. Lowe, to show any attention to your son Hamid Ali Khan. So far as we can see, he is going on well : and is very modest and attractive in his manners.

I am always glad to hear from you both on family matters and also as regards the welfare of my old Provinces.

I remain,
Your sincere friend,
(Sd.) W. MUIR,

WETHERBY GARDENS,

S. KENSINGTON,

LONDON.

31st August, 1883.

DEAR AMJAD ALI KHAN,

Any small attention Lady Muir and I can show your son, we are delighted to show and only regret it is so little that we can do for him. I am at present with my family at Dower on the sea-side ; but go up to London to the India Council every week, but I believe your son is out of town just now. Lady Muir sends her بہت بہت سلام to you.

Your Sincere friend,
(Sd.) W. MUIR,

LUCKNOW,
March 1894.

I have much pleasure in saying that I have known Hakim Amjad Ali Khan for thirty years. He is an Indian friend, to my intercourse with whom, I shall always look back with kindly regard; and I wish him much content and comfort in his old age.

(Sd.) J. R. REID C. S

Thursday 22nd.

No. 4341.

FROM

THE SANITARY COMMISSIONER,
N. W. Provinces and Oudh.

TO

HAKIM AMJAD ALI,
RETIRED DEPUTY COLLECTOR,
Amroha, Moradabad.

LUCKNOW, *dated the 20th October 1898.*

SIR,

As directed by His Honor the Lieutenant-Governor and Chief Commissioner, I have the honor to convey to you the acknowledgements of the Government for the special assistance you gave to the operations of the Vaccination Department during the season 1897—98.

I have the honor to be,

Sir,

Your most obdient servant,

(Sd.) S. J. THOMSON, C. I. E,

LIEUT-COLONEL,

Sanitary Commissioner and
Superintendent General of
Vaccination N. W. Provinces
and Oudh.

Amjad Ali Khan is one of the best native officials I have ever met. I have known him for the last 25 years and have never had reason to change this good opinion I have formed of him. Honest and trust-worthy as an official, he is civil obliging and respectful, without the slightest servility in his unofficial intercourse with Europeans, thus making himself liked and respected by all he comes in contact with. I know no one better fitted for the office of Deputy Collector which his long and good service gives him a claim for.

ALIGARH: } (Sd.) G. E WATSON, C. S.,
2nd March 1879. }

Being about to take furlough, I wish before my departure from India, to leave my good opinion of Amjad Ali Khan, now Tahsildar of Mathra on record. I saw a great deal of him when I was Joint Magistrate of Mathra in 1879, and the impression he left upon me was favourable. One very good point about him is his gentlemanly demeanour.

FATEHGURH: } (Sd.) G. R. C. WILLIAMS,
27th March 1881. } *Joint Magistrate.*

Extract from the Character Book of Mohammad Amjad Ali Khan, Tahsildar, Mathra District.

As I am leaving the District I can only repeat what I have already written as to Amjad Ali Khan. He is a good and trustworthy officer for whom I have great regard and I trust that my successor will recommend his retention.

He is still active and quite fit for work.

(Sd.) W. M. TIDY,

29th March 1882. *Magistrate and Collector.*

Extract No. 97 of 1879.

FROM

THE COLLECTOR OF MATHRA.

To

THE COMMISSIONER OF *Agra Division*,

Dated Mathra the 24th February 1879.

SIR,

With reference to the correspondence ending with your endorsement No. 67 dated 13th April 1877, I have the honor once more to bring to your notice the claims of Amjad Ali Khan, Tahsildar of Mathra, to have his name re-entered in the list of candidates for a Deputy Collectorship, and to urge them strongly on the favourable consideration of the Board of Revenue.

2. His conduct has been warmly praised by every Collector under whom he has served. To this may now be added the testimony I am able to bear to his unwearied devotion to work during the scarcity and to the valuable assistance he has uniformly rendered.

As you are aware, I recently, under the supposition that officials as well as non-officials were eligible for the distinction, recommended Amjad Ali for a *Khillat* and I can truly say I know of no one more deserving.

3. In conclusion I may sum up by saying that Amjad Ali Khan is a thorough gentleman as well as an excellent officer and is highly respected by all classes.

His Judgment is good and his abilities beyond the average and he would I am confident make a first rate Deputy Collector.

I have the honor to be,
Sir,
Your most obedient servant

R. J. LEEDS,
Officiating Collector.

Extract from the Revenue Administration Report of the Mathra District for the year 1873-74.

Of the Tahsildars Amjad Ali Khan is exceptionally good man well informed, judicious and energetic. He being stationed at head-quarters has always had as much work as it was possible for him to get through.

[Sd.] F. S. GROUSE, C. S.

Mathra. *Officiating Collector.*

Mohammad Amjad Ali Khan has for some time past been the Tahsildar of the Huzur Tahsil in this district. I have seen a great deal of him and consider him to be in every respect a most excellent officer; zealous and upright in the discharge of his duty, and a gentleman of good education and much intellectual ability.

MATHRA : *November 27th, 1877.* [Sd.] F. S. GROUSE, C. S.

Extract from Character Book of the Mathra Collectorate regarding Mohammad Amjad Ali Khan Tahsildar of Sadar Tahsil.

I have an extremely high opinion of Amjad Ali Khan. He is a thoroughly straight forward and hard working official and taking him all in all one of the best Tahsildars I have met with. He is considerably respected and would make an excellent Deputy Collector. I have just recommended him for such an appointment.

(Sd.) R. J. LEEDS.

23rd February 1879. *Officiating Collector.*

I have known Amjad Ali Khan, Saddar Tahsildar since I came to Mathra and during the past year I have had frequent apportunities of Judging his work while I have had charge of Mathra. He appears to have done his work honestly and well and I have never heard a single comment made against his decisions. He has universally done his best to make himself useful and agreeable and I don't know a more satisfactory or better Tahsildar.

MATHRA :
30th May 1876.

(Sd.) ROSS SCOTT, C. S.

Extract from Collector's letter No. 105, dated 27th March 1877, to the address of Commissioner of Agra Division.

FROM

THE COLLECTOR OF MATHRA.

To

THE COMMISSIONER, OF THE AGRA DIVISION.

Dated Mathra, the 27th March 1877

I request sanction to the following promotions :—
Amjad Ali Khan from 2nd to 1st Grade.

Amjad Ali Khan has been Tahsildar since 1856, though a break in his service, when he retired for family reasons, has delayed his promotion. He has always borne a good character and I have been much pleased by the way in which he has managed Mathra, the hardest worked Tahsil in this district.

(Sd.) P. WIGRAM,
Collector.

Extract from Character Book of the Mathra Collectorate, regarding Amjad Ali Khan, Tehsildar of Mathra.

A thoroughly good officer who does his work well. The Mathra Tahsil is the hardest worked in the district, and he has been in charge of it for a long time and always given satisfaction.

[Sd.] P. WIGRAM,
Collector.

31st March 1877.

He is a superior man and has well and faithfully served Government. His conduct in 1857-58 I can personally vouch for. I strongly recommend his being confirmed as Tahsildar. He has already been exempted from examination.

I have the honor to be,
Sir,
Your most obedient servant,

[Sd.] R. M. EDWARDS,
Officiating Commissioner.

Extract from the character Book of the Mathra Collectorate.

Amjad Ali Khan, Tahsildar Sadar Tahsil.

This is a man I have known since I first joined the service and the good opinion I formed of him in 1854, I had never had any reason to change. I gave him his present Tahsildarship in 1872, and he has held it ever since, doing far more office work than any other Tahsildar. He is a man in whose honesty I have every confidence. The opinion I hold of this officer has been shared by every one I know who has been acquainted with him.

MATHRA :
February 19th, 1875.

[Sd.] G. E. WATSON,
Collector.

Amjad Ali Khan is a man of a very good Amroha family, which I knew and respected before I met him. He is of the old school, a thorough gentleman in his ways and dealings. Although Tahsildar of the Sadar Tahsil, which has the hardest work, he has been of great assistance to the settlement and unlike most Tahsildars, who grumble exceedingly at the extra burden thrown on them, has worked cheerfully and well. During the four years that I have been here I have always had much pleasure in meeting him.

(Sd.) R. R. WHITEWAY,

Mathra.

Collector.

I have known Amjad Ali Khan, Tahsildar of Dataganj, for about a year. Having had charge of the Datagunj Tahsili, I have had to do officially with him. He seems to me to know his duties well and to perform them well. I have always been satisfied with his work.

Amjad Ali is a scholarly and gentlemanly man. I have pleasure in giving him this note.

BADAON, November 24th, 1865. } (Sd.) J. R. REID

FROM

R. M. EDWARDS, ESQ.,

OFFICIATING COMMISSIONER,

Agra Division.

To

THE SECRETARY, BOARD OF REVENUE,

N.-W. P., Allahabad.

Dated Agra, the 13th October 1873.

SIR,

In reply to your Docket No. 531, dated 3rd October, I have the honor to state that Amjad Ali, Officiating Tahsildar of Mathra held a similar appointment as far back as 1856 and was a permanent Tahsildar on the establishment for, I believe, several years after the mutiny and was exempted from the Examination.

2. In consequence of serious domestic misfortunes he resigned his appointment when Tahsildar of Badaun under circumstances well-known to Mr. Carmical, the Collector but was eventually on 15th October 1871 appointed to his present post by Mr. Watson.

3. Amjad Ali is still a hale active man in full mental and physical vigour. He was trained by Mr. Dick when Collector of Bijnore and from that time, *viz.*, 1849 I have known him.

Amjad Ali Khan Tahsildar of Shahjahanpur held the same situation previous to the mutiny and was faithful servant on that occasion as also during the whole of the late disturbances, has been already noticed by me in my report of December 24th 1858. I have formed a very high opinion of his character as a Revenue Officer during the time he has served under me and I shall be glad to hear of his advancement to the post of Deputy Collector for which he has been enrolled as a candidate in the Sudder Board's Office.

(Sd.) G. P. Money,
May 5th, 1859. *Collector.*

I was acquainted with Amjad Ali Khan at Saharanpur in 1850. He then preserved a good character during the prevalence of much corruption among certain of the employès. From my observation of his management of the Shahjahanpur *Pargannah* during a period of six months I consider him an able Revenue Officer especially on the Judicial Department of his work. He is a well-educated man, rather deeply read in controversial works and possessed of considerable influence among co-religionists of his own persuasion. He also possesses some knowledge of medicine and is distinguished by the title of Hakim. He was anxious for me to press his claims for services rendered and losses incurred at the out-break but it appeared to me that these had been already noticed by my predecessor. I believe him to be a very trustworthy respectable man.

(Sd.) H. W. HAMMOND,
September 21st, 1859. *Officiating Collector.*

I have known Amjad Ali Khan as Tahsildar of Shahjahanpur for nearly two years and I believe him to be a trustworthy and able official, of irreproachable character as far as I have ever heard. He is a man of good family and well read in the literature of his country.

SAHARANPUR :
29th April 1861. (Sd.) A. C. LYALL, c. s.

was in some danger, proceeded to his home at Amroha in the Moradabad district and remained faithful to the Government throughout the disturbances. He possesses a certificate from Mr. Edwards Magistrate and Collector of Mozaffernagar which shows that in the beginning of July 1857 he was in communication with that officer regarding the events that were taking place in Rohilkhand. Amjad Ali also wrote several letters to Mr. Shakespeare, Magistrate and Collector of Bijnore, and sent information to Mr. Alexander the Commissioner of the Rohilkhand Division at Naini Tal. Shortly after the re-occupation of the district, Amjad Ali presented himself before me and was re-instated in his former appointment. From what I have seen of Amjad Ali since I took charge of the district I have formed the highest opinion of him and I consider him well-fitted for the situation of Deputy Collector, to which I think he has some claim for his faithful conduct during the late disturbances, and it will afford me great pleasure to see him thus rewarded.

SHAHJAHANPUR : The 24th December 1858. } (Sd.) G. P. MONEY, *Collector.*

Amjad Ali Khan, Tahsildar of Shahjahanpur, during the time I was at that station for three months was Tahsildar of the portion of the Parganah under my charge. I think that I have never met a Government servant who did his work better. He paid great attention to the collection of Revenue and other work rendered important and difficult by the late dis-organization. He also showed a disposition to control efficiently the Government servant under him never failing to expose them when really deserving of censure. He has been recommended for a Deputy Collectorship by the Collector and I think, from what I have seen of his disposition towards Government and work, certainly deserves this preferment.

SHAHJAHANPUR : *April 9th, 1859.* } (Sd.) C. RICHARDS.

He has been in communication with me since the beginning of July. If you see the man you will find he speaks out pretty plainly and invariably mentions names and acts.

MEERANPUR : March 24th, 1858. } Yours sincerely, (Sd.) R. M. EDWARDS.

Given back to Amjad Ali by Mr. Williams, March 27th 1858.

I have known this man for some years and I know that Mr. Mord Ricketts with whom he was at Shahjahanpur as Tahsildar thought very well of him. He was present near the Church after Mr. Ricketts and others had been murdered and when Mr. Jenkins, the Joint Magistrate and others left for Pawayan, he also left Shahjahanpur for Amroha his native place. He went over to Murry and Roorkee and told all that had occurred to Mr. Edwards and myself and I believe him to have been a loyal servant to Government. I shall be very glad if he is restored to his appointment at Shahjahanpur.

BAJNORE : June 2nd, 1858. } (Sd.) A. SHAKESPEARE, *Collector.*

On the occasion of the mutiny, Amjad Ali was holding the situation of Tahsildar of Shahjahanpur and his conduct on the day of the outbreak as also subsequently proved that the great confidence which the late Collector Mr. Ricketts appears to have had in him was not misplaced. In the narrative which I have submitted to Government regarding the events attending the out-break of disturbances at this station, I have alluded, to the fact that Amjad Ali was the only one of the Government officials who immediately proceeded to the assistance of the Civil authorities after the murder of Mr. Ricketts, and the departure of the late Joint Magistrate Mr. Jenkins and the other fugitives from the station Mohamdi, the Tahsildar seeing there was no hope of order being restored, and that his own life

I have a very high opinion of Amjad Ali, Naib Sarishtadar of the Foujdari, both for talent and integrity. He is decidedly a superior man and free from many of the native prejudices. Well acquainted with the rules of practice in both Criminal and Revenue matters, he is a man that I should have great pleasure in advancing, and should feel quite confident of his giving every satisfaction provided his health did not fail him. He bears very highest certificates from many members of the Civil Service.

SHAHJAHANPUR : } (Sd.) CHARLES CURRIE.
21st July 1854. }

I have had frequent opportunities of seeing Hakim Amjad Ali Khan, Tahsildar of Shahjahanpur and affording him occasionally professional aid. I think him a very superior man and possessed of very agreeable manners, and I have always found him exceedingly civil and obliging.

SHAHJAHANPUR : } (Sd.) P. JHONIPIDLE,
February, 1856. } *Civil Surgeon.*

Amjad Ali worked with me when I was Assistant at Shahjahanpur. He is a man of whom I have the highest opinion. He is intelligent industrious and of his integrity there can be no doubt. I have known him for the last 5 years, and can well testify to his character. I give him this certificate with the utmost pleasure and shall always be glad to hear of his welfare.

(Sd) W. H. LOWE,

11th February 1856. *Joint Magistrate and Collector.*

MY DEAR WILLIAMS,

Amjad Ali Khan, Tahsildar of Shahjahanpur gives a most interesting account of the mutiny at that place and the state of Rohilkhand generally.

Amjad Ali joined the Saharanpur Magistrate's Court as Naib Sarishtadar, from the Bijnore District bringing with him a high character from Mr. Dick, which I am happy to say he has sustained throughout my acquaintance with him for more than a year past. He is a man of good family and pleasing address and will I am confident merit from others the same commendation as he has obtained from me.

AGRA :
13th December 1850. } (Sd.) A. SHAKESPEARE, C. S.

Amjad Ali Khan, late Naib Sarishtadar of the Foujdari Court of Saharanpur, has requested a certificate from me.

I have much pleasure in stating that when at Saharanpur as Officiating Joint Magistrate, Amjad Ali gave me every satisfaction. His energy, industry and intelligence are great and though placed at the time in a difficult position he always maintained a character for honesty and thorough integrity.

He resigned his situation at Saharanpur on account of severe and protracted illness.

PANIPAT :
January 19th, 1852. } (Sd.) R. M. EDWARDS,
Officiating Joint Magistrate.

Amjad Ali the bearer of this note was appointed by me to officiate for one month as Peshkar of the Sadhana Tahsil pending the arrival of the person who I had substantively appointed thereto He is I believe an intelligent, hard-working young man of respectable family and I shall be glad to employ him again whenever I have a suitable vacancy for him. He performed his duty to my satisfaction during his tenure of office under me.

MEERUT :
March 28th, 1852. } (Sd.) EDWARD WYLLY,
Collector and Magistrate.

CERTIFICATES

OF

HAKIM MOHAMMAD AMJAD ALI KHAN.

Hakim Amjad Ali Khan, an inhabitant of Amroha in which Pargana he possesses some property, has been employed in the office of the Collector of this District for nearly two years. He is a very respectable well-behaved person attentive to his business and well-deserving of advancement. I have had every reason to be fully satisfied with his conduct.

BIJNORE:
23rd October 1849.

(Sd.) R. B. DICK,
Collector.

BIJNORE, *February 13th, 1850.*

Amjad Ali Khan the Naib Sarishtadar of Saharanpur has solicited me to bear testimony to his character as a public officer. This testimony I now grant him with much pleasure. He is a member of a most respectable family at Amroha and is well-informed upon most subjects After a little further experience in official routine, I have no hesitation in anticipating he will prove a most useful public servant of Government.

(Sd.) J. S. LOCK,
Joint Magistrate of Bijnore.

MY DEAR FRIEND,

Amjad Ali, Naib Faujdari Sarishtadar lately in the Bijnore Collector's Office wishes to make his *salam* to you. Whilst he has been working under me he has given me great satisfaction and is a quiet and respectable character.

Your sincerely,
(Sd.) A. SHAKESPEARE, C. S.

February 16th, 1850.

CONTENTS.

PAGE.

THE

CERTIFICATES, &c.

OF

HAKIM MOHAMED AMJAD ALI KHAN,

(Rais, Amroha in the Moradabad District, N.-W. P., Retired Deputy Collector.)

HAKIM MOHAMED NIAZ ALI KHAN,

(Rais, Honorary Magistrate and Vice-Chairman, Municipal Board, Amroha.)

(THE LATE)

KHAN BAHADUR, SHEIKH ALTAF HASAN KHAN,

Rais Lucknow, Honorary Magistrate, Cawnpore, &c.,

AND

MUNSHI SHAUKAT HASAN,

Rais, Moradabad.

HAMID ALI KHAN

of Amroha, M. R. A. S. F. R. H. S., Bar.-at-Law.

Lucknow:

PRINTED AT THE N. N. SIVAPURI PRESS, LALBAGH.

1899.

مباد بازوند حرص در تلاش جنون
ز پای هر که درین ره نشست خار مکش

برنج کلفت تمکین غنا نمی ارزد
چو موج گوهر از آسودگی فشار مکش

ز وضع عافیت بوی ناز می آید
ببحر غرق شو و منت کنار مکش

بحرف و صوت تهی گشتن از خود آسان نیست
چو سنگ محمل اوهام بر شرار مکش

چو تخم راحت بیریشگی غنیمت گیر
سر فتاده ز نشو نما بدار مکش

اگر ز درد سر هستی آگهی (بیدل)
نفس چو خامهٔ تصویر زنهار مکش

بهریز می که باشد جلوه فرما جوهر تیغش
بچشم زخم دلها سرمه گردد جوهر تیغش

زلال آبرو وا میزند موج از پر بسمل
بکوثر سر فرو نارد تمنا پرور تیغش

ز رنگ خویش گردد پایمال برق نومیدی
کف خونی که نگذارند برگرد سر تیغش

چو آن مصرع که هر حرفش کشد تا معنی رنگین
بقصد خون من جوهر بود بال و پر تیغش

توان خواند از غرور حسن عجز حال مشتاقان
خطی جز سرنوشتما ندارد دفتر تیغش

تغافل پیشه ئی در کار ابروی کجش دارد
کجا شور شهیدان بشنود گوش کر تیغش

بخون بسملی گر همت آلوده هوس گردد
شفق بر خود طپد از رشک دامان تر تیغش

ببحر عشق هر موج از حبابی سرخوش است اما
سری کو تا بعرض گردش آرد ساغر تیغش

ندارد موج هرگز در کنار بحر آسودن
باین شوخی چسان خوابیده جوهر در بر تیغش

درینمحفل که یکخواب فراموش است راحتها
کجا پهلو نهد کس گر نباشد بستر تیغش

بقطع زندگی (بیدل) نفس مهلت نمیخواهد
رموز بی نیامی روشن است از پیکر تیغش

بتو مشکل کنم ازخلق نهان جوهر خویش
اشک آینه یاس است ز چشم تر خویش

ساکنان سر کویت ز هوس ممتازند
خلد خواهد بعرق غوطه زد از کوثر خویش

فطرت پست بکیفیت اعلی نرسد
کس چو گل آبله را جا ندهد بر سر خویش

عاشق و یاد رخ دوست که چشمش مرسا
خواجه و حسرت مال و غم گاو خر خویش

تا نجوشد عرق خجلت تمثال ز شخص
عالمی آینه کرده است نهان در بر خویش

هرچه خواهی همه در خانهٔ خود می یابی
همچو آینه اگر حلقه زنی بر در خویش

عجز رفتار من آخر در بیباکی زد
اشک تا آبله پا گشت گذشت از سر خویش

صبح جمعیت ما سوخته جانان دگر است
ختم شبگیر کن ای شعله بخاکستر خویش

سعی وابستگی آخر در فیضی نگشود
عقده در کار من افتاد چو قفل از پر خویش

سایل از حادثه آب رخ خود میریزد
بی شکستن ندهد هیچ صدف گوهر خویش

فکر لذات جهان کلفت دل می آرد
نی بصد عقده فشرده است لب از شکر خویش

سفله را منصب جاه است ندامت (بیدل) — چون مگس سیر شود دست زند بر سر خویش
بیخیالی نگذاشت گل را صنعت اجزای خویش — بهر مینا سنگ ها زد کوه بر مینای خویش
هرزه باید تاختن عمری در تلاش عافیت — تا توان از سیر زانو تیشه زد بر پای خویش
هر نفس آواره فکر کنار دیگریم — قطره ما را هوس نگذاشت در دریای خویش
عالم انس از فراموشان وحشت مشربیست — گرد باد این گل بسر زد آخر از صحرای خویش
با رنومیدی بدوشم همچو شمع افتاده است — باید ای یاران سر افگندن ز گردنهای خویش
تا برآید از فشار تنگی این انجمن — هر که هست از خویش خالی مینماید جای خویش
دل هزار آینه روشن کرد اما پی نبرد — فطرت بی نور ما بر معنی پیدای خویش
رفته ایم از خویش و حسرتها فراهم کرده ایم — عالم طول امل جمعست در شبهای خویش
هر کجا خواهی رسید امروز در پیش و پس است — وای بر تو گر نباشی محرم فردای خویش
رنگ و بو چون غنچه ات آخر گریبان میدرد — این قباها تنگ نتوان دوخت بر بالای خویش
صد قیامت گر برآید برنخواهد آمدن — عاشق از ذوق طلب معشوق از استغنای خویش

(بیدل) از افسانه ات عمریست گوشم پر شده است
یکنفس تن زن که از خود بشنوم غوغای خویش

بی نشان حسنی که جز در پرده نتوان دیدنش — عالمی بی پرده است از شوخی پیراهنش
خضر اگر بردی چو خط زان لعل سیراب آگهی — دست شستی ز آب حیوان و گرفتی دامنش
کس ندید از روغن بادام طوفان جنون — جز غبار من که آتش مست از نگاه پرفنش
فرق چندین قدرت و عجز است اگر وا میرسی — گل بباد آوردنم تا دل بدام آوردنش
داغم از وضع سبکروحی که چون رنگ بهار — می برد گرداندن پهلو برون زین گلشنش
از طواف خویش دل را مست عرفان کرده اند — خط ساغر میکند گل گرد خود گردیدنش
عافیت خواهی لب از افسون عشرت بسته دار — هر گل اینجا خنده در خون میکشد پیراهنش
ناله شو تا بی تکلف از فلکها بگذری — خانه زنجیر راهی نیست غیر از روزنش
تهمت زنگار غفلت می برد جهد از دلت — مهرز این صفحه چندانی که سازی روشنش
در غبار فوت فرصت داغ خجلت میکشم — شمع رنگ رفته می بیند همان پیرامنش
تیغ مژگانی که عالم بسمل نیرنگ اوست — گر نپردازد بخونم خون من در گردنش

جز عرق (بیدل) ز موی پیریم حاصل نشد
آه ازان شیری که خجلت میکشد از روغنش

تا کی افسردن دمی از فکر خود وارسته باش — سر برون آر از گریبان معنی برجسته باش
گر نداری جراءت از خانمان بر هم زدن — همچو می خون در جگر زین شیشه بشکسته باش
تا بفهمی ربط استعداد هستی و عدم — زین دو مصرع دور مگذر اندکی پیوسته باش